

مسائل بين المللي

مجلة توريك واطلاعاتي

شماره ۶ (۶۵)

بهمن - اسفند سال ۱۳۵۲

هیئت تحریریه و شورای تحریریه مجله
«مسائل صلح و سوسیالیسم» از نمایندگان احزاب
کمونیست و کارگری کشورهای زیر ترکیب میشود:
اتحاد شوروی، اتریش، اردن، آراراتین، اسپانیا،
اسرائیل، جمهوری افریقای جنوبی، الجزیره،
جمهوری دموکراتیک آلمان، جمهوری فدرال
آلمان، اندونزی، ایالات متحده امریکا، ایتالیا،
ایران، برزیل، بریتانیای کبیر، بلغارستان،
بلیوی، پاراگوئه، پاناما، پرتغال، چکسلواکی،
دانمارک، رومانی، ژاپن، سنگال، سوئد، سودان،
شیلی، عراق، فرانسه، فنلاند، فیلیپین، قبرس،
کانادا، کلمبیا، لبنان، لوکزامبورگ،
مجارستان، مپولستان، ونزوئلا، هندوراس،
هندوستان، یونان.

فهرست مقالات

| <u>صفحه</u> | <u>مؤلف</u> | <u>عنوان</u> |
|-------------|--|--|
| ۸ - ۴ | یادلیا ، رسی | اراده خلق ها ، آرمان خلق ها |
| ۲۰ - ۹ | <u>والود پاتاپتلموم</u> عضوهیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شیلسی | د راه پیروزی انقلاب باتوجه به تجربه دردناک |
| ۲۸ - ۲۱ | <u>یوگنی بریماکف</u> پروفسور شوروی | چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل |
| ۳۷ - ۲۹ | <u>ویکتور پرلو</u> صدر کمیسیون اقتصادی حزب کمونیست ایالات متحده امریکا | راست و دروغ " بحران انرژی " |
| ۴۸ - ۳۸ | <u>آکادمیسین پانتلی زارف</u> رئیس انجمن نویسندگان بلغارستان | ندای وجدان و وظیفه اجتماعی نویسنده |
| ۵۰ - ۴۹ | <u>سمینار تئوریک بین المللی</u> | جنگ و صلح ، جنبش انقلابی و نظریات مائوئیستی |
| ۶۶ - ۵۰ | " " " | د زمین جبهه بیکار |
| ۷۰ - ۶۷ | | برخی اطلاعات درباره احزاب کمونیست و کارگری (بقیه از شماره های پیشین) |

اراده خلق ها، آرمان خلق ها

پادیلیا، رسی

نمایندگان احزاب برادر در مجله

کنگره جهانی نیروهای صلحدوست که در آخرین هفته اکتبر در مسکو برگزار شد بیشک مرحله بسیار مهمی از تاریخ خلق ها را بسوی صلح عادلانه و دموکراتیک، امنیت و همکاری بین المللی تشکیل میدهد.

تمام شرکتکنندگان کنگره و از جمله نمایندگان مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" وقتی بگذشته مینگریستیم این نکته را بخوبی درک میکردیم که جامعه بشری در جستجوی صلح چه راه درازی نیموده است. مخالفان جنگ از همان قرن گذشته صلاهی صلح سردادند. در قرن کنونی چه پیش از نخستین جنگ جهانی و چه پس از آن خاصه پس از دومین جنگ جهانی کنگره های دوستان و هواداران صلح برگزار میشد، ولی ندای آنان در زمانی یاد رمان غرش توپها محسو میگشت و یاد سرمای "جنگ سرد" میفرسود. وقتی کمونیست ها حوادث آن ادوار را بررسی میکنند نیک میدانند که همانا آموزش انقلابی آنان یعنی مارکسیسم با کشف قوانین تکامل اجتماعی راه واقعی نیده صلح عادلانه و پایدار را به جامعه بشری نشان داده است.

مبارزه سرسخت، معقول و خستگی ناپذیر نیروهای صلحدوست که کمونیست ها در آن نقش قاطع داشتند خلق ها را که اکنون قادرند در برابر نیروهای امپریالیستی جنگ طلب مقاومت کنند به جنبش برآورد.

شایان توجه است که کنگره جهانی نیروهای صلحدوست که عظمت آن در تاریخ سابقه نداشت در مسکو یعنی در پایتخت کشوری برگزار شد که پس از انقلاب اکتبر در همان نخستین سند قانونگذاری خویش منشور لنینی صلح را اعلام کرد.

کنگره نمایانگر ایمان نیروهای صلحدوست به پایداری وحدت خویش و گسترش روزافزون دامنه جنبش بود.

کشورهای سوسیالیستی که در راه کاهش و خاتم اوضاع و تامين همزیستی مسالمت آمیز همیشه پیشگام و در مبارزه برای آن خستگی ناپذیرند، طبقه کارگر مبارز جهان، مللی که در رهکار های آزاد بیخش به پیروزی رسیده اند یا هم اکنون به بیکار و شواریه امپریالیسم و استعمار مشغولند، کشورهای نواستقلال و کشورهای غیر متعهد، جنبش های اجتماعی و دموکراتیک و توده های همه هریک بسهم خود با مرتحکیم صلح یاری میرسانند.

به بیان دیگر و ستد ااران صلح امروز برخلاف گذشته آجا دانگشت شمارو یا مجامع سیفیست

حاشیه نشین عرصه پیکار نیستند . اکنون نیروهای سیاسی واجتماعی پرتوان علیه جنگ بپا خاسته اند . همکاری بین الملی صلح پایدار در دوران ماباعتقاد راسخ کمونیستها از صورت پندار بیرون آمده و کاملاً تحقق پذیر شده است .

انجمن جهانی مسکورا هزاران سازمان ، حزب و گروههای دارای سمتگیریهای سیاسی و عقیدتی بکلی گوناگون با همیاری یکدیگر فراخوانند و سرگزار گردند . قریب ۳۴۰۰ نماینده متعلق به قریب ۱۱۰ سازمان ملی ۱۴۳ کشور و فرستادگان بیش از ۱۲۰ سازمان بین الملی در کارآن شرکتورزیدند . شرکت فعال نایندگان سازمان ملل متحد و کمیتهها و موسسات اختصاصی آن در انجمن نیروهای صلحدوست اهمیت اصولی داشت .

دعوت کننده ای چنین وسیع که یکی از بزرگترین مجامع خلقی نامیده شده بخودی خود توانی است برای شکاکان و بدبینانی که نیروی محافظ اجتماعی جهان را نفی میکنند و ضربتی است براید ثولوج های " جنگ سرد " و عناصر ضد کمونیست که امروز نیز برای تشدید روحیات بدگمانی و ناباوری در محیط مناسبات میان واحدهای گوناگون نیروهای صلحدوست میکوشند تا مانع وحدت عمل آنان گردند .

شرکتکنندگان کنگره در ارزیابی اهمیت بهبود محیط بین الملی یکدن وهم آو بودند . در واقع نیز دستدار راستین صلح نمیتواند شاد نباشد که :

— خطر جنگ هسته ای که از اواسط سالهای چهل خلق هار ا تهدید میکرد ، کاهش پذیرفته و در راه محدود کردن تصلیحات گامهای نخستین برداشته شده و برای کاهش بیشتر از پیش و خامت درنمای بهتری پذیرفته شده است ؛

— خلق ویتنام و درکنار آن جامعه کشورهای سوسیالیستی و تمام نیروهای صلحدوست به پیروزی تاریخی دست یافته اند ؛

— یکسلسله کانونهای جنگی دیگر برانداخته شد ؛

— اصول لنینی همزیستی مسالمت آمیز در مناسبات میان کشورهای دارای نظام اجتماعی گوناگون بیشتر از پیش تثبیت میشود ؛

— در مناسبات کشورهای سوسیالیستی با کشورهای اروپای غربی و در وهله اول با فرانسه ، جمهوری فدرال آلمان ، ایتالیا و کشورهای دیگر تحولات جدی رون داده است . در کشور آلمان به سازمان ملل متحد پذیرفته شده اند و نخستین مرحله تدارک کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا با کامیابی بی پایان رسیده است ؛

— در مناسبات میان اتحاد شوروی و ایالات متحد امریکا بهبود محسوس روی داده است ؛

— همکاری بین الملی اقتصادی ، علمی و فنی و فرهنگی بسط مییابد و تقویت میگردد .

خصیلت بیسابقه این مجمع عمومی خلقها از اهمیت فوق العاده مسائل مضروجه در دستور روزان ناشی میشود که بحث پیرامون آنها در جلسات عمومی و در کمیسیون انجام گرفت . شرکتکنندگان آن ، اوضاع تمام مناطق جهان را بتفصیل بررسی کردند . شیلی ، هند و چین ، خاور نزدیک ، امنیت اروپا و همکاری و صلح و امنیت در آسیا مباحث جداگانهای را تشکیل میدادند .

در تنظیم برنامه اقدامات آینده مسائل گوناگون هر منطقه در نظر گرفته شد . مسائل مهم در دوران کنونی یعنی همزیستی مسالمت آمیز و امنیت بین الملی ، خلع سلاح ، پیکار آزاد بیخوش ملی علیه استعمار و نژاد پرستی ، رشد و استقلال اقتصادی ، همکاری اقتصادی و فنی ، مسائل اجتماعی و حقوق بشر ، محیط زیست ، همکاری در زمینه آموزش و پرورش و فرهنگ و همکاری میان سازمان های دولتی و سازمان های بین الملی غیردولتی تجزیه و تحلیل شد .

طیف موضعگیری های اولیه ای که نمایندگان کنگره هنگام بحث پیرامون تمام این مسائل و یافتن راه حل برای آنها اتخاذ کرده بودند بسیار رنگین بود و علت آنهم روشن است: شرکت در کنگره برای تمام کسانی که از هدف های آن پشتیبانی میکردند و متحکیم صلح علاقه داشتند صرف نظر از چگونگی معتقدات سیاسی وایدئولوژیک و مذہبی و وضع اجتماعی و تعلق نژادی و ملی آزاد بود.

گفتوشنود مستقیم افزار اساسی کارکنگره بود. در آن کمونیست ها و سوسیالیست ها، صهیون سیال د موکرات ها، فرستادگان احزاب د موکرات انقلابی و جنبش های آزاد بیخشی ملی، د موکرات های صیحتی، غیر حزبی ها، نمایندگان سازمان های زنان و جوانان و پیروان ادیان گوناگون شرکت داشتند. اداره امور آن در دست کارگران، دهقانان، دانشمندان، بازرگانان و صاحبان صنایع، مذہبیون و افراد غیر مذہبی بود.

ما دیدیم که نمایندگان کنگره با چمتوجه عظیم و علاقه فراوانی بیانات لئونید برژنف د بیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی را در باره " تاملین صلح عادلانه ود موکراتیک و امنیت خلق ها و همکاری بین المللی استماع میکردند. شرکت کنندگان کنگره در سخنرانی های خود خاطر نشان میساختند که این سخنرانی سرشار از احساس مسئولیت کامل نسبت به سرنوشته خلق ها و حاوی تحلیل عمیق و همه جانبه وضع کنونی جهان و برنامه ادامه تعرض صلح نیروهای صلح دوست بود. تمام شرکت کنندگان کنگره حتی آن عده معدودی که شاید با برخی از نکات آن موافق نبودند شوق عظیم و مجاهدات پیگیر مردم شوروی را نسبت به صلح احساس میکردند. آری این مردم بیشتر از میقرن است که صدقانه و فداکارانه در راه صلح مبارزه میکنند. آنها با قهرمانی بیسابقه، ببهای بیش از بیست میلیون قربانی و تحمل خسارات مادی عظیم د پیروزی برقاشیمس و نجات تمدن بشری از نابودی نقر قاطع ایفا کردند. در نتیجه این پیروزی سیمای جامعه معاصر بکلی دگرگون شد و جنبه صلح ود موکراسی و سوسیالیسم بسی گسترش پذیرفت. نمونه مشخص این مردم گواه بارزی است بر آنکه سوسیالیسم و صلح از یکدیگر تفکیک ناپذیرند.

لئونید برژنف در سخنرانی خود خاطر نشان ساخت که برنامه صلح مصوبه کنگره ٢٤ کمونیست های شوروی از تجلیات سیاست پیگیر صلح دوستانه حزب کمونیست ود ولت شوروی در مرحله کنونی است و تعرض صلح بر این پایه گسترش یافته و خواهد یافت. همه تصدیق دارند که ابتکارات عالی های اخیر در زمینه حفظ صلح ثمرات نیکو بار آورده، به خروج از حالت " جنگ سرد " و تقویت جریان کاهش و خامت و تحکیم امنیت کمک کرده است.

لئونید برژنف ضمن بیانات خود گفت: " صلحی که همچنان بر پایه " موازنه وحشت " استوار باشد، مسلماً هیچیک از ما را ارضان نخواهد کرد. چنین صلحی با " جنگ سرد " چندان تفاوت نخواهد داشت. این یک " صلح سرد " خواهد بود که بسبب ولت میتواند به عقب بازگردد و حالت مقابله شدیدی را ایجاد کند که فکرو زندگی ملل را تحت فشار قرار میدهد و خطر تصادم جهانی در بر دارد. ملل جهان خواستار صلح پایدار و خلل ناپذیری هستند که پایه های آن - اگر چنین اصطلاحی را بتوان بکاربرد - بر موازنه امنیت و اعتماد متقابل استوار باشد. ابواب این صلح بروی همکاری وسیع بین المللی بخاطر ترقی و تعالی گشوده است."

ولی چنین صلحی را هیچکس به خلق ها عطا نخواهد کرد. کار جنگ ها و بحران های بین-المللی حاد هنوز بی پایان نرسیده است. گفتگوی ایدعم در پی داشته باشد. این نکته را جنگی که شعله های آن بار دیگر نتیجه توسعه طلبی امپریالیستی اسرائیل در خاور نزدیک زیانیه کشید و غرش توپهای آن همه جا بگوش رسید، به شرکت کنندگان کنگره یاد آور گردید.

در همان روزهای کار مجمع جهانی خلق هازما مداران اسرائیل متکی به پشتیبانی از خارج باگستاخی بینظیر به افکار عمومی محافل اجتماعی جهان اعلان جنگ دادند . نوار صوتی آخرین سخنرانی سالوادور آلینده نیز که در تالا رکنگره طنین افکن شد یادآور ضرورت هشیاری بود . آلینده خطر ارتجاع خارجی و داخلی را گوشزد کرد و خاطر نشان ساخت که این ارتجاع برای دفاع از امتیازات خویش و سد راه ترقی اجتماعی آماده است به خونین ترین تمهیکاری ها دست بزند .

ماهیت تجاوزکارانه امپریالیسم تغییر نکرده و نخواهد کرد . مخالفان کاهش و خامت مواضع خود را بدون نبرد ترک نکرده و خواهند کرد . پیروزی های اولیه نباید موجب آسوده خاطر ی گردد . این نکته در پیام کنگره جهانی نیروهای صلحدوست جدا تصریح شده است :

" تاکنون خیلی کار انجام گرفته ، ولی این هنوز بیچو چه همه کار نیست . هنوز در جهان مناطقی وجود دارند که و خامت در آنها بهمان شدت پیشین باقیست و کانون های تجاوز که برای سراسر جامعه بشری ایجاد خطر میکند ، از میان نرفته است . در همانحال که بنای مناسبی همزیستی مسالمت آمیز میان کشورهای دارای سیستم های اجتماعی گوناگون شالوده ریزی میشود کسانی که در روبرانگری ساخته ها و واپس راندن جهان به ادوار " جنگ سرد " کوشا هستند ، هنوز سلاح بر زمین نگذاشته اند . سابقه تسلیحات متوقف نشده است . بمب های هسته ای ناپود شده اند ، بودجه های نظامی بسیاری از کشورها همچنان رو با افزایش است . بلوک های نظامی برجیده نشده اند . نیروهای امپریالیسم ، تجاوز و ارتجاع آخرین پایگاه های استعمار را همچنان در دست دارند ، کودتا های فاشیستی بر ازمیاند ازند و تخم ففاق و خصومت میان ملل میافکنند . شدت تا زمانیکه حتی یکوجب زمین باقی مانده باشد که خون در آن ریخته شود و دستخوش تجاوز و زیا تا زمانیکه حتی یک خلق از حق خود در تعیین سرنوشت محروم مانده باشد تا زمانیکه رژیم های فاشیستی و نژاد پرستی وجود دارند که اراده دموکراتیک خلق را سرکوب میکنند و جدان جامعه بشری نمیتواند آرام و بنای صلح برینباد مطمئن استوار باشد " .

نیروهای صلح با اطمینان بآینده مینگرند . شرکت کنندگان مجمع مسکو میتوانند با تکسرا بر سخنانی که ربع قرن پیش فریدریک ژولیوکوری هنگام گشسایش نخستین کنگره جهانی هواداران صلح بیان داشته بود بگویند : " ما برای آن اینجا گرد نیامده ایم که صلح را از هواداران جنگ تمنا کنیم ، بلکه آمده ایم تا صلح را با آنها تحمیل کنیم " . این اطمینان بر چه پایه ای استوار است ؟ در واتی که مشتقا چیزی از زما مداران سرنوشت خلق هارا در دست خود داشتند و آنها را به مفاک آتشین جنگ میرانند میری میگردد . اکنون توده های مردم ، سازمان های آنان ، احزاب سیاسی و تمام محافل اجتماعی ترقیخواه در حل مسائل صلح شرکت دارند . کنگره این مطلب را بنحومقتع ثابت کرد .

اسناد نهایی کنگره جهانی نیروهای صلحدوست انتشار یافته است . این اسناد در مجموع خود برنامه اصولی عمل نیروهای صلحدوست را تشکیل میدهد . در آنها علاوه بر استراتژی مبارزه ضرر و اشکال مشخص تحقق آنها نشان داده شده شرایط سازمانی تکمیلی لازم برای تشدید فعالیت عملی آنان فراهم آمده است .

این کنگره فقط سرافکارهای بزرگ است . سند مربوط به " اقدامات بعدی " حاوی پیاپی است خطاب بتمام سازمانهای نیروهای صلحدوست و دعوت آنان به پشتیبانی از مفاد گزارش ها و توصیه های عملی کنگره و کوشش برای تحقق آنها در آن حدودی که امکانات آنان اجازه میدهد و با شکالی که باشیوه ها و سنن و محیط کار آنان مطابقت دارد . اینک قرارهای کنگره را بایند

در دسترس وسیعترین محافل اجتماعی قرارداد .
نیروهای صلح دوست برای تشدید فعالیت و تحکیم وحدت عمل و ایجاد جبهه وسیعتری
که بتواند جریان کاهش و خامت را بازگشت ناپذیر سازد نیروی تازه ای کسب کرده اند . نیروهای
محافل اجتماعی جهان در انجام این وظیفه تاریخی نقش فوق العاده ایفا میکنند . همانگونه
که تجربه مالهای چند دهه اخیر نشان میدهد آنها قادرند در چگونگی اتخاذ تصمیمات سیاسی
مهم تاثیر مثبت خود را اعمال کنند .
جنبش نیروهای اجتماعی میتواند برای تثبیت محیط امنیت و همکاری مبتنی بر صرفه متقابل
در سراسر گیتی ، برای افشای نیروهای ارتجاع و مانورهای جنگ طلبانه عاملین تشدید تشنج
کار بسیار انجام دهد . این جنبش بیشک قادر است بنیاد بنایی را که صلح پایدار ، عادلانه
و دموکراتیک است تحکیم بخشد .

مسکو - پراگ

در راه پیروزی انقلاب با توجه به تجربه در دنائک

والود یا تایتلیوم

عضویت سیاسی کمیته مرکزی
حزب کمونیست شیلی

فاشیسم در نقش عادی خود

شیلی اکنون کشوری اسیر جنگ خونین نازی ها بنظر می آید . واقعا هم کودتای نظامی ارتجاعی ۱۱ سپتامبر اعمال هیطری ها را بیاد می آورد . همان وضعی که در سال ۱۹۳۳ در برلین پدید آمد . چهل سال پیراژان باشباهتی بسیار در مسانیا گوتکار میشود . البته اکنون سیر زمان برمسداز دیگریست . قدرت سوسیالیسم فزونی یافته و نقش ملل در جهان بالا رفته و تاریخ پویه دیگری دارد . با وجود این در شیلی سیل خون روان و شکار انسان ها رواج است . تعداد کشته ها به دهها هزار میرسد و شماره اعدام شدگان پیوسته فزونی مییابد . وقتی ساعت منع عبور و مرور فرامیرسد درینا تاریکی تبهکاری های شوم انجام میگیرد . ظلمت شب پوشش دلیلی برای است برای کشتار های جمعی . آدام و پاتریسیا گرت - شش زوجهین امریکایی مشاهدات خود را چنین بیان میدارند : " ما در روز شگامانیا گوتیرباران ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر از بازداشت شدگان را بچشم دیدیم . آنها را گروه گروه میبردند و هر ۳۰ - ۴۰ نفر را یکجا تیرباران میکردند . "

برزن به برزن و خانه به خانه را میکاوند . نظامیان افسارگسیخته درهای خانه ها را میشکند و بی اعتنا به ضجه های جانگداز کودکان بدرون هجوم میبرند . کتاب ها را به خیابان میریزند و طعمه حریق میسازند - " جشن کتاب سوزی " برپا میدارند . همه جا مناظر یکسانی بچشم میخورد : گروه های " اسیران " (این اصطلاح جنگی را نویسندگان خود فروخته ای که در خدمت خونتا هستند بکار میبرند) دستها پشت سر قلاب آزی هم میروند و قراولان ملاح بدست بانگاها تیزمراقب آنها هستند ، زره پوش ها و تانک های مجهز به مسلسل های ۲۵ میلیتری بهر سو روانند ، لوله های مسلسل و با زوکی مردم را نشانه گرفته اند ، جمعی از افراد در انستیتوی پزشکی قانونی در سردخانه اموات بستگان خود را در میان اجساد جستجو میکنند ، نعش کارگران و دانشجویان با چهره های آتش و لا ش پشته پشت رو بهم ریخته است ، کشته ها را برای " عبرت دیگران " مستقیما بخیا بانها میاندازند . کسانیکه شاهد اعدام های دستجمعی بوده اند میگویند : " گروه های دستگیرشدگان با سرود " انترناسیونال " میرفتند . ناگهان صدای رگبار تیز برمیخاست و یکی دو دقیقه بطول میانجامید ، آوای سرود کارگران همراه با غرش گلوله ها بگوش میرسید و سپس خاموشی

حکمر فرما میشد .

مردم شیلی نیز مانند پرو و لتهای کموناریاریس و پرو لتهای روسیه تزاری و قربانیان نازی ها بی هر اسر چشم بچشم دژخیمان میدوزند و میدانند روزی که این دژخیمان در برابر دادگاه نورنبرگ خود قرار گیرند فرا خواهد رسید . همعتر زمانی میبنداشت که جهان را بزیر چنگ دارد ، اما حیات ننگین این تبهکار در زیر آوارهای رایشتاگ بپایان رسید و طومار امپراتوریش که عمر هزار ساله برای آن پیشبینی میکرد ، درهم پیچید . آدمکشان فاشیست شیلی باید این فرجام را به خاطر بسپارند . مبارزان شیلی سرود بر لب بدست گماشتگان ژنرال های خائن بخاک هلاک می افتند ولی مرگ را با این ایمان که دژخیمان در ازاغ خونهای که میریزند و جنایاتی که در کشور بلاردها مرتکب میشوند در بریا زود بکیفر اعمال خود خواهند رسید - با چهره گشاده پذیره میشوند . شورشیان میبنداشتند که کودتای آنها ناگهانی ، بیخون و بی سر و صدا خواهد گذشت ، خیال میکردند کافیسست دکه را فشار دهند تا ماشین توطئه ای که از دروازه وری یعنی از اتاق های سازمان مرکزی جاسوسی درواشنگتن اداره میشود بحرکت درآید و بی آنکه دستشان را بیالاید قدرت را به آنها بسپارد .

نخستین مقاومت دلیرانه زار رئیس جمهور آلتند در برابر آنها نشان داد . شورشیان امیدوار بودند که او با همان نخستین تهدید یا اتهام حجت سر تسلیم فرود خواهد آورد و شیوه بسیاری از رئیس جمهور های امریکای لاتین را در پیش خواهد گرفت که غالباً با همان پیژامه از خوابگاه بیرونشان میکشیدند و به هوا پیمامینشانند و برای گذران کم و بیش محترمانه بیک از کشورهای خارج تبعید میکردند . ولی آلتند به انسان که زمینده یک میهن پرست شیلی است رفتار کرد و گفت : " خائنین فقط با " پیژامه جوین " میتوانند مرا از " لاموندا " بیرون برند " (۱) . با او عهد میدادند که برای خروج از کشور و جلائی وطن امان نامه و جواز خروج را اختیارش گذارند . ولی او پیشنهاد کمانیرا که بجای حق زور در پشت سرداشتن باخشم و شجاعتی در خورد ستایش رد کرد . سالوادور آلتند به سلاح بدست علیه مهاجمین بمقابله برخاست و نبرد کنان از پای درآمد . او در پیگیری نابرابر بدست سروان شورشی گارید و شهادت رسید . آلتند بکردار قهرمان ملی خلق خود و خلقهای سراسر امریکای لاتین ، بمشابه یک رجل انقلابی که دژخیمان " بجرم " ایتار و فدکاری هایش در راه خلق و پرریزی جامعه نوین در سرزمین شیلی ، بهرگ محکومش کرده بودند جان بر سر آرمان نهاد . او در حال انجام وظیفه و هموار ساختن راه میهن خویش بسوی سوسیالیسم به شهادت رسید . مرگ او برای ابد نفرین و لعنت نصیب قاتلینش ساخته است . او با مرگ خود به توده ها سرمشق قهرمانی در مبارزه علیه فاشیسم داده است .

دومین مانعی که در راه شورشیان پدید آمد مقاومت مردم بود که از هر سوبه نبود برخاستند . شهادت و ثبات قدم آنان نقشه های اولیه کودتاچیان را بکلی عقیم گذاشت : آنها قصد داشتند با ترساندن مردم از کودتای نظامی و جرننگ سلاحياتی که کشورنه برای کشتار خلق بلد برای دفاع از مردم شیلی بآنها سپرده بود ، قدرتها که را بتصرف خود درآورند .

خصاصی که برای نخستین بار در تاریخ شیلی کاخ ریاست جمهوری را وحشیانه بباران کردند کارخانه دارا نیز بدون اندک دغدغه خاطر از زمین و آهوا هدف گلوله قرار دادند . در کارخانه ملی شده بافندگی " پیومار " ۵۰۰ کارگر بیهلاکت رسید . واحدهای ضربتی شورشیان از هیچ

(۱) - " لاموندا " - کاخ ریاست جمهوری در شیلی و " پیژامه جوین " اصطلاحی است که

مردم مادر مورد تاجوت بکار میبرند .

جنایت و شناعتی فروگذار نکردند . در دانشکده فنی از هر ده دانشجو یک نفر هدف گلوله قرار گرفت . در کوی های فقیرنشین نیز تظاهرات تبهکارانه انجام گرفت .

ترور ماد م خونین تر شد و در سراسر کشور از آمریکا تا ماگالانس سیل خون برافشاد . رهبران و هواداران جبهه وحدت خلق را بتمام معنی گرگ و ارشکار میکنند . فهرست اسامی کسانی را که خونتاد در جستجوی آنانست از رادیو تلویزیون پخش میکنند . هم اکنون که این سطور نگاشته میشود برای اعدام دبیرکل حزب کمونیست شیلی رفیق لوئیس کوروالان ، رجل نامی جنبش چپسانی کمونیستی و کارگری تدارک می بینند . او را بازداشت کرده و بدادگاه غیرقانونی نظامی تسلیم کرده اند . مردم شیلی در پاسخ فجایع ویدادگری ها پرچم مقاومت برافراشته اند . مقاومت آنها در هم شکسته نشده . خونتای شورشیان کشور را در حالت جنگ داخلی اعلام کرده و بر تمام قوانین کشور باستانی قوانین دوران جنگ بانوک شمشیر خط بطلان کشیده است . تازه آن قوانین وحشیانه قرن گذشته نیز چیزی جز پرده ساترنیست زیرا خونتاد اصولا جز سفاکی و قهاری ناشی از هراس به هیچ قانونی قائل نیست .

خونتاد تولد خود را با خون و آتش جشن گرفت و تمام معنی در خون مردم حمام کرد . ولی بلافاصله مفهوم خشم مردم و وفاداری آنان را به آرمان دریافت و با وجود تفوق نیروی خویش همه جا شعله های مقاومت را در برابر خود افروخته دید . مقاومت ها در مین پرستانه و توده ای و مسلحی در برابر فاشیسم ممکنست اشکال گوناگون کسب کند ، ولی مادامکه مردم آزادی و دموکراسی و حاکمیت خود را با زیر نگرفته اند و تا زمانیکه کشور پراخ پیشین خود باز نگشته است مقاومت قطع نخواهد شد . شیلی امروز واقعاً آشفشان است .

فاشیست ها نخواهند توانست سکوت قبرستان در کشور ما حکم فرما سازند . این زنباراش خلق بهنگام تشییع جنازه پابلونود اشاعر شیلی با بانگی رساد قضا طنین افکن شد . خونتاد مرگ بزرگترین شاعر آمریکای لاتین را تسریع کرد . سخنور همان بستر مرگ نیز اشعار پر شور را نشای سیما فاشیسم سرود . او نیز سلاح بدست و نبرد کتان بهلاکت رسید . با سلاح قلم و شعر که استادیش در آن بذروه کمال میرسید . خونتاد برای انتقام گیری امر کرد آ پارتمانش را در سانتیاگو و خانه اش را در ایسلا - نگرا تاراج کنند . اتاقی که مردم در آن با شاعر خود وداع میکردند منظره ای بخود گرفته بود که گویی اقوام وحشی بان هجوم برده اند . درهای آن باز بود و بادی شدید بدون میوزید . کف اطاق پر از آب و خورده شیشه و قطعات ملبه های شکسته و کتابهای پاره پاره و آثار هنری لگد مال شد بود . فقط دوستان نرود برای وداع با او آمده بودند . تشییع جنازه رسمی شاعر ممنوع شده بود .

صبح ۲۵ سپتامبر علیرغم تهدیدهای اصحاب توپ و بازوکی تابوت پابلونود همراه سرود " انترناسیونال " براه افتاد . بدرقه جنازه او به نخستین تظاهراتات سیاسی وسیع جبهه مخالفین خونتاد که ۱۴ روز پس از کودک تانجام میگرفت بدل گردید . جمعیت مشایعین در میدم افزایش می یافت و فریادهای " مرد به یاد خونتای فاشیستی ، مرگ برد یکتا توری ! تو با ما ای ، رفیق پابلونود ! " از هر سو بگوش میرسید . کمونیست ها ، رفقای شاعر و نمایندگان بهترین بخش خلق تسلیم ناپذیر ما گرد تابوت آهنین محقراستانه بودند و بانگ بر میکشیدند : " ما بر سر آرمان خود ایستاده و خواهیم ایستاد ! " را د میرو توشیچ نامزد پیشین حزب مسیحیون دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۷۰ نماینده جناح چپ آن نیز با اتفاق نمایندگان جبهه وحدت خلق برای وداع با شاعر آمده بود . در همان پای تابوت شاعر ، پیدایش زندگی نوین و طلیعه جبهه وسیع مقاومت مین پرستانه آغاز گردید .

یکی از کارگران هنگامیکه تابوت را بگور میسپرد ند بیکی از روزنامه نگاران گفت : " من آشنایی شخصی با شاعر نداشتم ولی او برای ما مظهر واقعی کشور آزاد بود " . این زحمتکش ساده سخنان خردمندانه و تکذیب ناپذیری بر زبان راند . مفهوم خلق شیلی علاوه بر آزادی و دموکراسی و احترام بزندگی انسانی و شئون انسانی ، خود میهن و شیلی واقعی را نیز در بردارد .

" ساخت ایالات متحده امریکا "

امپریالیست ها و الیگارشی داخلی و بیرونی ارتجاعی پس از ارتکاب تمام این فجایع ، پس از آنکه رئیس جمهور و هزاران نفر از افراد خلق شیلی را بقتل رسانده و در تکمیل آن تمام حقوق مصرح در قانون اساسی را پایمال کرده اند اکنون با چه رویی میتوانند بازهم از دلیستگی خود به دموکراسی ، آزادی ، قانون اساسی ، حقوق بشر و آزادی اندیشی بپزند ؟ از کاخ ریاست جمهوری فقط ویرانه ای برجای مانده است . پارلمان شیلی با وجود آنکه اکثریت مطیع شورشیان در آن عطیات خرابکارانه ارتجاع را مورد تشویق قرار میدادند و بیوسته با آتش بازی میکردند متحل شده است . اما کسیکه دارد راستین میبرد خود نیز به نیش آن از پای در میآید .

کسانی که امروز یکستارهای جمعی مشغولند ، کسانی که به سوگند سر بازی خود خیانت کرده و شرف حرفهای پر آوازه خود را زیر پا گذاشته اند با دروغ بلب میاندازند و نام " ناسیونالیست " بخود میدهند . ولی اینان جز نقش مجریان خونین نقشه های خونینی که عمال بیگانه طرح کرده اند نقش دیگری ندارند .

در تمام دوران پیش از کودتا شبکه شرکت " انترنشنل تلفن اند تلگراف " (ای . ت . ت .) پیوسته با شیلی و سرپاژخانه های توطئه گران در گفتگو بود . اگر اکنون با توجه به تمام حوادثی که روی داده است باردیگر بنا نهاد محرمانه " ای . ت . ت . " متوسط جنگ آندرسون روزنامه نگار امریکایی در مطبوعات امریکا منتشر شده است نظری بیانند ازیم چگونه جریان تدارک توطئه علیه دولت ملی شیلی را بروشنی مشاهده میکنیم . اعترافات که انجام گرفته با صراحت و قیاحانه ای همراه است . ویلیام مریام نایب رئیس " ای . ت . ت . " در واشنگتن در سوکمیسیون سناتحت ریاست فرنک چرچ در موکرات اعتراف کرد که توسط یکی از اعمال خود بنام بروبا سازمان مرکزی جاسوسی امریکا (سیا) و کاخ سفید پیوسته در مذاکره و مبادله اطلاعات بوده است . این فاشگویی ها بقدری نفرت انگیز بود که حتی " نیویورک تایمز " در مقاله شماره ۲۲ مارچ سال ۱۹۷۱ خود را بر رفتار گستاخانه " ای . ت . ت . " اختصاص داد . از هنری کیسینجر در کاخ سفید و ریچارد هلمز رئیس آنزمان سیا طی نامه ات تقاضای کمک شد . و اما نامه را چه کسی تسلیم کرده بود ؟ جان ماک کائون رئیس اسبق سیا (که هنوز از بیزن سیا و در عین حال رئیس " ای . ت . ت . " است) . در سرمقاله " نیویورک تایمز " خاطرنشان میشد که آقای ماک کائون میگوید طرح تقاضای کمک را " ای . ت . ت . " تهیه نکرده بود (برای تردید در صحت این مطلب هیچگونه دلیلی در دست نیست) . ولی یکسال پس از این تقاضا و بلافاصله پس از سلب ید از شرکت تلفن تحت کنترل " ای . ت . ت . " همین کمیانی امریکای شمالی نقشه ای به کاخ سفید تسلیم کرد که در بخش های ۱۸ گانه آن از تجاوز مستقیم به شیلی و اقدام به ضد انقلاب سخن میرفت . و در یک بخش بطور مشخص گفته میشد که وضع شیلی ایجا بمیکند که شرکت توجه جدی خود را بآن معطوف دارد و به همین جهت باید پنهانی ولی بطور موثر کوشید تا آئنده نتواند پیش از شما به بحرانی آیند بر سر کار بماند . سپس تصریح میشد که ما پیشنها داد میکنیم کاخ سفید در جنب شورای امنیت ملی گروه کار ویژه ای بمنظور اعمال فشار بر شیلی تشکیل دهد .

همین گروه بود که تمام عملیات هماهنگ و توافق شده علیه دولت خلق را رهبری میکرد. بخشهای ۱۸ گانه نقشه طرح شده مسائل گوناگونی را در بر میگرفت و به بیان دیگر مایه رهنمود های دقیق درباره تعریض و توطئه در کلیه سطوح و تمام رشته‌ها از محاصره اقتصادی و فشار مالی گرفته تا تنظیم و جلب روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران و غیره بود. این کار تدارکی طبق تمام قواعد و سبب توجه بتمام جریان‌ها انجام میگرفت.

به بخش هفتم توجه خاصی معطوف میگردد و خاطر نشان میشود که باید با محافل مورد اعتماد در داخل نیروهای مسلح شیلی تماس برقرار گردد و از رسیدن سوخت به نیروی دریایی و نیز به نیروی هوایی جلوگیری بعمل آید و برای احتراز از خطرات احتمالی در انجام این اقدامات احتیاط کامل مراعات گردد. تصریح میشود که ایجاد این وقفه مصنوعی ناراضیاتی از آئند را تشدید خواهد کرد و ضرورت برکناری او را مطرح خواهد ساخت و اعتشاشاتی را در میان مردم موجب خواهد شد و بالنتیجه کار را با اعمال قهر خواهد کشاند و نظامیان را به مداخله وادار خواهد کرد.

بدینسان همزمان با اتخاذ تصمیم درباره توطئه اقتصادی و سیاسی و استفاده از دستگاه تبلیغاتی، کار رخنه در نیروهای مسلح نیز آغاز گردد. ایالات متحده آمریکا با تکیه بر قرارداد کمک مشترک و استفاده از کلیه امکانات میسیون‌های نظامی آمریکا و مانورهای نظامی مشترک سالانه رنیروهای مسلح شیلی رسوخ کرد و با اعمال نفوذ پرداخت، یکی از نمونه‌ها، شخص آن تربیت افسران در آموزشگاه‌های " ضد تخریبی " واقع در پاناما و پیورتوریکو و ایالات متحده بود.

افسران سازمان اطلاعات نیروی دریایی آمریکا در نیروی دریایی شیلی ورسته‌های دیگر ارتش آن با فعالیت شد بد پرداختند (باید در نظر داشت که این نیروها از نظر تامین تجهیزات و مهمات به ایالات متحده وابسته اند)، مکانیسم کاملی پدید آمد که با مرکز توطئه تحت رهبری ایالات متحده ارتباط داشت.

افسران راست در میان مربیان سازمان تبلیغات میگردند. نخستین گام در راه تدارک ناپودی سازمان‌های تودم‌های چپ بنظر آنها بکار بردن قانون کنترل اسلحه بود. در عین حال با کسبه بند و بست کردند که از فروش خوب بار به درجه داران و سربازان خود داری کنند. آنگاه با استفاده از ناراضیاتی زبردستان خود آشکارا آنها را به کودتا دعوت کردند.

پس از شورش مسلحانه ۹ ژوئن به تعقیب و بازداشت ناپویان و درجه دارانی که در نیروی دریایی مخالف کودتا بودند پرداختند و کوشیدند آن بخش از نیروهای مسلح را که هنوز بدولت وفادار مانده بودند مرعوب سازند. عناصر فاشیست در نیروی هوایی نیز همین شیوه‌ها را بکار بستند و افسران و خلبانان نیروی هوایی را به شرکت فعال در کودتا و استفاده از تمام وسائل و حتی بمباران کوی‌ها، کارگری و مناطق صنعتی تشویق کردند. در پایان ماه اوت انتقال نظامیان وفادار به قانون اساسی و کسانتی نظیر ژنرال پراتاس به نقاط دیگر اضافه‌ای وسیع بخود گرفت و بدینسان امکان بیشتری برای انجام نقشه‌های شورشیان فراهم آمد.

امریکایی‌ها در این جریان نقش رابط و تشویق شورش را بعهده داشتند. جناح راست حزب دموکرات مسیحی و حزب ملی ارتجاعی و گروه‌های ضربتی سازمان فاشیستی " میهن آزادی " نیز تحت رهبری آنها بودند. کارها هنگی همگیا نشان با عملیات شورشیان به گروه " رابرتسان غیرنظامی جبهه مسلحانه " واگذار شد.

در اواسط ماه ژوئن تصمیم به تعرض مستقیم در سراسر جبهه و همزمان با آن انجام یکسلسله اقدامات دیگر گرفته شد که از آن جمله بود:

— اعتصابات محدود و یا همگانی کامیون داران و صاحبان مشاغل آزاد و کسبه و بازارگانان

(که سالوادور آلند آنها را " اعتصاب بورژوازی " نامید)
 - حملات قوه مقننه وقوه قضائیه (در چارچوب قانون اساسی) به قوه مجریه و " غیرقانونی " اعلام کردن رئیس جمهور ؛
 - بست کردن انضباط در نیروهای مسلح که سرانجام میبایست به قیام منجر شود (۱) ؛
 - کوشش برای دور کردن پراتاس و استفاده از هروسیلغای برای کنترل بخش بزرگی از ژنرال ها ؛

- تشویق فعالانه حملات برخی از سازمانهای سندیگایی و اقدامات تروریستی عناصر افراطی برای ایجاد هرج و مرج و نابسامانی ؛
 - رموخ هرچه بیشتر بمناطقی که میتوانست تناسب نیروها را بسود ارتجاع تغییر دهد .
 روز ۲۹ اوت روزنامه " مرکوریو " متعلق به آگوستین ادوآرش (از اعمال یانکی) اهل میهای در باره کودتا منتشر ساخت . در آن بی مقدمه گفته میشد که : " شیلی فقط تحت رهبری واحد نیروهای مسلح میتواند بهترین افراد خود را برای استقرار نظم قانونی نوین متحد سازد . . . " این نقطه اوج تدارک کودتا بود .
 چنین بود سیاست امپریالیسم یانکی بصورت عریان آن . در طول سالهای ۱۹۲۰ - (۱۹۷۳) در امریکای لاتین ۹۰ کودتای نظامی انجام گرفته و در اکثریت قریب بتمام آنها مرکز جاسوسی امریکای شمالی شرکت مستقیم داشته است .

کودتای سیپتا میشریلی نیز مارک " ساخت امریکا " را بر خود دارد (۲) . این شورش با تمام حیات سیاسی کشورهای وفاداری سنتی نیروهای مسلح بوظیفه حرفه ای خویش و به قانون اساسی در تناقض فاحش است . این کودتا در داخله امپریالیستی را برچین خود دارد . توطئه گران برای آنکه بتوانند کودتا را بنام تمام نیروهای مسلح انجام دهند کار در این ترین فرماندهان نظامی و کمانی را که بدولت وفادار مانده بودند از کار برکنار ساختند و عناصری را که بوظیفه نظامی و سوگند سربازی و به مردم موصلین خیانت کرده بودند برجای آنان نشانند . شورشیان در داخل نیروهای مسلح دست به ترور زده اند و سربازانی را که از اجرای فرامین کشتار مردم امتناع میورزند تیرساران میکنند و میکوشند نیروهای مسلح را به پیروی از توصیه ماکیاولی به " سخنگان جبار و قهار " بدل سازند آنها بدست خود ، حتی در داخل ارتش ، بذر رشکست آینه خویش را افشانده و با خون مردم آنها را آب داده اند .

هدف های کودتا و خصلت آن

شورشیان نمیتوانند االی الا بد نقش گارد مزد ورا امپریالیسم و قلد ران حامی استثمارگران داخلی را بازی کنند . کودتای ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ سرهنگان یونان مولود در ویسی و خیانت بود . کودتای

۱ - نخستین مرحله اجرای این قسمت از نقشه شورش ۲۹ ژوئن بود که پس از شکست آن استفاده از قانون کنترل سلاح در مرکز تدارک کودتا قرار گرفت تا بدینوسیله از یکسوز حجت کشان مرعوب گردند و از سوی دیگر میزان توانایی نیروهای مسلح برای انجام عطیات معلوم شود .
 (۲) - در ایام لارت . هده مورر رئیس کمیته روسای ستاد های امریکای روز ۲۲ مه در ریور تور ریگسو اعلام داشت که کشورش از لحاظ ۲۲ نوع از ۷۴ نوع اساسی مواد و مصالح لازم برای جامعه صنعتی محاصر ، به کشورهای خارجی وابسته است و بیکی از این مواد حساس است . او افزود که هدف استراتژی سیاسی ، اقتصادی و نظامی امریکا تامین این مواد برای کشور است .

شیلی نیز همزاد آنست . هر دو سرورته يك كره باس و یافته و یافته دست و واحدی هستند . در یونان نقشه " پرومته " باطراحی يك " كميته خارجی " بموقع اجرا گذاشته شد و در کشور ما نقشه " قنطورس " . تدارك این یکی نیز توسط همان مركز انجام گرفت (۱) .

هدف های کودتا علیه تمام تلاشهایی که برای پنهان داشتن آن از طریق جمله پردازی ها و شعبه مبارزی ها و استفاده از اساتیرناسیونالیسم بعمل میآید روز بروز آشکارتر میشود : بنیان و مجریان آن وعد داده اند ثروت های اساسی کشور را کفلی شده بود غیر ملی اعلام کنند . شورشی برخلاف دعاوی خود بهیچوجه " حافظ و حارس شئون ملت " نیستند بلکه سوداگرانی هستند که با سر نوشت ملتها ماله میکنند ، در خیمانی هستند که ساطوریدست بالای سر آن ایستاده اند ، زیرا مردم ستوان فقرات میهن را تشکیل میدهند .

امپریالیسم امریکایی پیوسته حس جاه طلبی در میان برخی از ژنرال ها و دریا سالاران و افسران ارشد شیلی بر میانگيخت ، آنها را بسوی خیانت به وظیفه حرفه ای سوق میداد و تلقین میکرد که قدرت باید از آن کسانی باشد که سلاح در دست دارند . روحیه برتری جویی بنحوعجیبی در میان نظامیان اشاعه داده میشد . آنها را نیروی هدایتگر و علمدار ضد انقلاب که میبایست " به مصاف طلبی کمونیستی پاسخ در هم شکن دهد " مینامیدند .

حوادث شیلی تشبیه يك کودتای ضد کمونیستی و ضد مارکسیستی نیست . عاملین این کودتا ضمن رقابت با ژنرال های " O.A.S. " (سازمان کشورهای قاره امریکا) میکوشند و موکراسی را بهر شکنی از اشکال آن همراه با کلیه حقوق و آزادی هایی که مردم و کشوری طی دوران ۱۶۳ ساله استقلال بدست آورده و جامعه شیلی را از آن برخوردار ساخته اند بکنی براندازند .

خونتا هم اکنون موفق شده است امید های بورژوازی و قشرهای متوسط را بیاس مدل سازد . این قشرها که تبلیغات زهر آگین شورشیان کینه شدیدی در آنها برانگیخته بود در آغاز آمادگی خود را برای خدمت به عاملین کودتای فاشیستی ابراز داشتند و کوشیدند تا از طریق پارلمان و دست یاری بخشی از احزاب سیاسی بانجام کودتا کمک کنند . ولی چه نومیدان عجیبی بآنان دست داد وقتی در روزیبر از کودتا دیدند که کنگره علیه آنکه اکثریت آنرا عناصر متجاوز و ارتجاعی تشکیل میدادند ، منحل شده است . ژنرال ها به سنیرورزی (۲) ابلاغ کردند که حتی در فکر آنهم نیستند که قدرت را با او واگذارند یا در آینده قابل دید انتخاباترا عطلی کنند . بدینسان خونتا علاوه بر سرشت ضد کمونیستی و ضد مارکسیستی خصلت ضد مردمی و ضد ملی خود را نیز آشکار ساخت و نشان داد که قصد دارد گستاخ و بی پروا بسوی استقرار دیکتاتوری نظامی نوع فاشیستی که رجال سیاسی در آن فقط نقش دست افزار داشته باشند پیش رود . بهیچ نیست که در آینده از خدما نتانان برای ایجاد حزب دست نشانده ای نظیر " آرناس " (" آلیانس - رنوادورا - ناسیونال ") در برزیل ، استفاده شود . بدیهیت که آن بخش از موکرات های مسیحی که از مردم جانبداری میکنند با خونتا و نیز با سیاست کوتاه بینانه هلاکتیار رهبری حزب دموکرات مسیحی که در پروردن لاشخوهای کودتاچی سعی بلیغ بکار میبرد ، مخالفند .

خونتا قصد دارد بتقلید از " گوریلا " های برزیل اساسی نوع فاشیستی وضع کند .

- (۱) - در حاشیه یاد آور میشوم که یکی از هدف های کودتای شیلی متفرد ساختن آرژانتین است .
 (۲) - گناه این رهبر دموکراتهای مسیحی شیلی در برابر مردم عظیم است ، او با تمام قوا مانع انجام گفتگویی شد که کار دینان را ثول سیلوا لاریکس برای یافتن راه حل معضل شیلی وانجام تحولات - بدون جنگ داخلی و قربانی ملی وانحلال موسسات دموکراتیک - طلب میکرد .

خونتاگوریور اتیویم موسولینی و تجربه فرانکو را سرمشق میدهد و به پیروی از ژنرال های جاکار تا حمام خون راه میاندازد . فاشیست های شیلی همه این سیاهکاری ها را از پیش با نوشتن شعارهایی بر دیوار خانه های سانتیاگو مرموز نموده داده بودند . هدف آنها محروم ساختن زحمتکشان از حق مالکیت اجتماعی بر موسسات صنعتی است که اکنون در کار بازگرداندن آنها با انحصارات خارجی و داخلی هستند . طبیعی است که این امر پرولتاریا را به مقاومت برمیانگیزد . هدف دیگر خونتا راندن دهقانان از زمین های است که دولت وحدت خلق با آنها واگذار کرده بود . اما این کار برای شورشیان آسان نخواهد بود .

سالوسی آنها را حد و حصری نیست . موظف های اخلاقی این ریاکاران مرتجع بسیار مضحک است . جوانان را از موی بلند و زنان را از پوشیدن شلوار منع میکنند و میبندارند که بد بنویسید به حل معضلات اساسی کشور موفق خواهند شد . سرهنگان یونان نیز نمایشنامه های کلاسیک را در زادگاه سوفوکل و ایشیل ممنوع کرده بودند . با آنکه در شیلی تراژدی نوع کلاسیک به صحنه گذاشته شده (آئند به قتل رسید و حمام خون برای مردم براه انداخته اند) بازیگران عده آن یعنی ژنرال های توطئه گرفتار بدردرول های کمیک و وحد اکثر تراژی کمیک میخورند . آنها در پیریز از بدیهه مصداق این مثل هجائی مشهوری خواهند برد که سر نیزه بدرد خیلی کارها میخورد اما نه برای آنکه رویش بنشینند . این حقیقت بر ژنرال های شیلی نیز ناگزیر روشن خواهد شد .

روزنامه " مرکوریو " که تنها بلند گو منادی انحصارات امریالیستی نیست بلکه مشوق سوء قصد با آزاد ن شیلی نیز هست ، شعار های کودتاجیان را با آب و تاب تمام تبلیغ میکند . این شعارها عبارتند از : سرکوبی کلیه مخالفان کشوری و لشکری ، تثبیت پایه های قدرتی کمک دستگاه اجحساق و بیداد و رژیم آهنین آتش و خون ، انجلال کلیه احزاب سیاسی .

شورشیان میکوشند توده ها را از رهبری محروم سازند و با توسل به ترور آنها را سرکوب کنند . ولی سخت در اشتباهند .

رهبری احزاب جبهه وحدت خلق در راه مقاومت قرار دارد و اکنون در شرایط مخفی در راه دموکراسی و آزادی مبارزه میکند . اکثریت عظیم مردم کشور و از آن جمله قشر های متوسط که پیش از کودتا بناظر منفی به دولت وحدت خلق مینگریستند و آنرا بیاد انتقاد میگرفتند اکنون روحیه ضد دیکتاتوری دارند ، بسیاری از آنها چشمشان باز شده و از کونه بینی گذشته خود پشیمانند .

کودتاجیان میکوشند مردم و نیروهای مسلح و ویژه سربازان را با طاعت از فرمان " لال شو ! " وادار کنند . آنها میخواهند محیط اطاعت کورکورانه بوجود آورند ، سراسر کشور را بزندان بدل سازند و این کار را از تیدییل سربازخانه های زندان آغاز کرده اند . شورشیان برای " مفرزشوی " سربازان تلاش فراوان بکار میبرند ، میکوشند آنها را از مهذب خانواده بریانند و از جامعه جدا سازند و مفرزشان فروکنند که مردم دشمن آنها هستند . ولی همه اینها خام خیالی است زیرا مردم میکشند جزیر و برادر و فرزند سرباز و سرانجام خود او ؟

با توجه به تجربه تلخ باید این حقیقت بدیهی را هم یاد آورد که اگر مردم میخواهند صاحب اختیار سرنوشته خویش باشند حتما باید دموکراتیزاسیون نیروهای مسلح را که ضرورت حیاتی دارد تامین کنند . مردم نمیتوانند با افراد نیروهای مسلح دشمنی داشته باشند . فلسفه وجودی نیروهای مسلح نباید بر منطق سفاکی و سبمیت استوار باشد . نه مردم میتوانند سربازان نمیتوان از حق فکر کردن محروم ساخت و نمیتوان از آنها انتظار داشت که فرمان ارتکاب جنایت و قتل رئیس جمهور و تیرباران برادران خود را بچگون و چرا اجرا کنند . نمیتوان دست ژنرال های حافظ منافع بیگانگان را با سودهای عجیب و غریب آنان در توطئه ها آزاد گذاشت . نمیتوان اجازه داد که دعوت های هیستریک

باعدام خرد و بازگشت بدوران توحش در فضای کشور زمین افکن باشد، زیرا برای فرمان‌هایی نظیر فرمان تاراج خانه یا بلونرود در هنگامیکه هنوز نمش او بخاک سپرده شده بود و یا بیاد داشتن جشن کتاب سوزی که بازگشت بدوران قرون وسطی است مفهومی جز این نمیتوان قائل شد.

د موکراتیزه کردن عمیق ارتش مهم‌ترین شرط احیای دموکراسی در کشور است. هیچ مقام نظامی عالیرتبه‌ای نباید خود سرانه مردم را به گلوله‌بندد و هیچ خلقی با چنین وضعی سازگار نخواهد شد.

لنین همیشه رهنمون است!

در هر چرخش سریع مبارزه ما همیشه از لنین مدد میگیریم. وضع فلاکت‌باری که اکنون در شیلی حکمفرماست صحت احکام کتاب لنین: "دولت و انقلاب" را بار دیگر با وضوح خاص به ثبوت میرساند. مانعاید خصلت طبقاتی ارگان‌ها و موسساتی را که موجب بروز تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیر میگرددند لحظهای از یاد ببریم. حوادث شیلی موجد این سخنان لنین است که: "طبقات ستگر انقلابیون بزرگ را در زمان حیاتشان پیوسته تحت پیگرد قرار میدادند و آموزش آنها را با خشمی بس سبعمانه، کینه‌ای بس دیوانه و اروسیلی از اکاندیب و افترا آت‌بی بند و بار استقبال میکردند" (۱).

ارتجاع شیلی نیز یالانده و تمام انقلابیون و خلق مبارز بر همین منوال رفتار کرده است.

این مبارزان در لحظه آزمایش‌های صعب باشه‌امتی که از خود نشان دادند صفحات درخشانی در تاریخ کشور ما گشودند.

انقلابیون میدانند که امپریالیسم و بورژوازی برای حفظ تسلط خود و کنترل وسائل تولید هر کوششی را در راه دموکراسی، آزادی و حقوق بشری تزلزل بخون میکشند و برای اینکار تمام قدرت اقتصادی و دستگاه دولتی و اختیار خود را بکار می‌اندازند. در شیلی بورژوازی پارلمان، دستگاه قضائی، دستگاه بوروکراتیک، دستگاه اداری استان‌ها و شهرستان‌ها، بخش بزرگی از جرائد و وسائل ارتباط جمعی و اطلاعات عمومی را تحت کنترل خود داشت.

جنبش توده‌ای برای آنکه بتواند حوادث گذشته را با روح انتقاد از خود ارزیابی کند باید در سه‌سایب را که گرفته شده است مورد بررسی قرار دهد و نتیجه‌گیری‌های لازم از آن بعمل آورد.

در این رهگذر مبارزه نباید لحظه‌ای متوقف گردد. رهنمود لنین درباره اینکه مردم بیانگرقانونی دموکراسی هستند و باید بر کلیه امور کشور و ولت کنترل کامل داشته باشند حقیقتی است که نباید از نظر دور داشته شود.

حوادث شیلی سئوال‌ات بسیاری را برای ملل جهان مطرح ساخته است. برای مردم ما نیز سئوال‌ات بسیاری مطرح است. آنها باید گذشته را مورد تحلیل عمیق قرار دهند، ملل حوادث را بررسی کنند و راه مبارزه برای بازگرفتن حقوق حقه خویش را مشخص سازند.

خیلی‌ها میپرسند: آیا راه انقلاب در شیلی بهمان شکل گذشته باقی خواهد ماند؟ بنظر ما ما هیئت‌ان‌باعتبار خود باقیست. ما همچنان بر آنیم که فقط اتحاد بخش بزرگی از جامعه علیه خونت (اتحادی که در لحظه حاضر امکانات بالقوه برای آن فراهم است) میتواند به دوران تیره و تار و مرارت‌باری که در تاریخ ما سابقه داشته است پایان بخشد. طبیعی است که ما باید بر تفرقه وضع فائق آییم و برای اصلاح اشتباهاتی که انجام گرفته است جدا دست بکار شویم. ولا دیمیرالیسیج میگفت: "وظیفه کمونیست‌ها آنست که نقاط ضعف جنبش خود را بسکوت نگذرانند بلکه آنها را

آشکارا مورد انتقاد قرار دهند تا بدینسان هر چه سریعتر و اساسی تر از آن رهایی یابند * (۱) .
 مابرسی تجارب مثبت و منفی دوران سه ساله فعالیت دولت جنبه خلقی راضوری میدانیم.
 این سالها در تاریخ کشور ما بهترین و مهمترین سالهای سازندگی بود ، دوران نوینی بود که طی آن
 در گرونیهای بنیادی انجام گرفت و تسلط امپریالیسم خارجی و الیگارشی مالی و صنعتی داخلی
 و لا تیفوندیسم در اقتصاد کشور برانداخته شد . بهمین جهت هم این نیروها تمام دعاوی پرآب و
 تاب خود را درباره آزادی و دموکراسی بدست فراموشی سپردند و تصمیم به سرنگونی دولت خلّسق
 گرفتند . وقتی مواضع آنها با خطر میافتد به فاشیسم توسل میجویند (بارچندم !) .
 ما برآنیم که اکنون نیز این نظریه بقوت خود باقیست که انقلاب توده های مردم میتواند با
 فعالیت نیروهای گوناگون ، با شرکت مارکسیستها ، مسیحیون ، راسیونالیست ها و تمام هواداران
 تحولات اجتماعی و انقلاب انجام گیرد . ضمنا ما اعتقاد داریم که برای پیروزی بر فاشیسم و پدرش
 امپریالیسم و همدستش ارتجاع داخلی باید میان حزب پیشرو و توده ها ارتباط صحیح و دیالکتیکی
 برقرار باشد .

در لحظات ناکامی با همان سرعت که قارج ها پیر از یاران از زوایای نعره سر برین میکشند
 عناصر سست ایمان و نقی نقوید می آیند . لنین پس از نخستین انقلاب روسیه این قبیل عناصر را از نظر
 سیاسی و فلسفی ارزیابی کرده است . اوضمن بحث با پلخانف خاطر نشان میساخت که شکست
 سال ۱۹۰۵ بمعنی آن نیست که دوران انقلابی در روسیه پایان رسیده است ، بلکه برعکس باید
 خود را بران نبرد های آینده آماده ساخت . در شیلی نیز مرحله جدیدی از مبارزه انقلابی و
 میهن پرستانه آغاز میگردد که مرحله مقاومتی در برابر دیکتاتور فاشیستی است . ما مطمئن
 داریم که نیروی اکثریت خلق بحرکت خواهد آمد و انرژی و ابتکار توده ها در تمام جهات گسترش خواهد
 یافت و مبارزه از مواضع گوناگون و در رجهه های مختلف انجام خواهد گرفت .

انقلاب ادامه دارد

آدمیرال توری بیومرینو (یکی از چهار سرکرد شورشیان) اعتراف کرد که فکر کودتا در پایان
 مارس یا اوایل آوریل پس از انتخابات پارلمان از عرصه تئوری به عرصه جستجوی امکانات مشخص وارد
 شد . کاملاً روشن است که افزایش تعداد آرای جنبه وحدت خلق به توطئه گران ثابت کرد که از
 طریق دموکراتیک هرگز نخواهند توانست حکومت را از مرزها بستانند . باینجهت در اقدام به کودتا
 شتاب کردند . اعترافات آنان سند محکومیت بورژوازی ارتجاعی است که وقتی امتیازات خود را در
 خطر میبیند هرگونه قانونی را زیر پا میگذارد .
 اکنون که تمام آزادی های دموکراتیک و حقوق انسانی که بورژوازی ادعا داشت پیش از صد
 سال آنرا حفظ کرده ، بدست دشمنان مردم پایمال شده است فقط مردم یعنی حافظین بالا استحقا
 آن میتوانند آنرا احیا کنند . ما مخالف کودتا و جنگ داخلی بودیم و اکنون نیز خواهان اعمال قهر
 بخاطر اعمال قهر نیستیم . ولی مردم باید در برابر فاشیسم افسار گسیخته و ماجراجویان عظمیان
 خون انسانی از خود دفاع کنند و دفاع هم خواهند کرد و بدینمنظور در کلیه عرصه هایی که تاریخ
 و واقعیت حکم میکند به مبارزه وسیع و متحد برخوایند خاست . مشی ماهمیشه مشی مبارزه مکنی بسر
 توده ها و اکثریت مردم بوده ، همت و خواهد بود و این مشی بر بنیاد وحدت طبقه کارگر و تمام محمگشان

استوار خواهد بود .

با توجه باین تجربه دردناک که قشرهای متوسط در طول سه سال اخیر استراتژی مارا با عدم تفاهم تلقی کردند اکنون باید ماهیت این استراتژی را در مقیاس وسیع توضیح داد و بدینسان دامنه جنبه‌های پست‌ترانه ، دموکراتیک و ضد فاشیستی را در همین نریشن در بکار بستن سایر اشکال مبارزه - وسعت بخشید .

وقتی مسئله وحدت مطرح میشود باید در نظر داشت که پرازدگود تا در موضعگیری نیروهای سیاسی تغییرات قابل ملاحظه ای روی داده است که محتوی اساسی آن انفراد روزافزون شورشی در داخل و خارج شیلی است .

مابرضد تمام سرپازان و تمام افسران مبارزه میکنیم ، مبارزه ماعلیه فاشیسم است - خواه در اونیفورم نظامی باشند یا در کسوت سوئیل . جای آن عناصر دموکرات نیروهای مسلح که مردم و آحاد انسانی را محترم میشمارند در کنار مردم مومین ، در کنار زحمتکشان ، دانشجویان قهرمان ، جوانان کارگرو تمام مومین پرستان است .

این وصیت آئنده را باید همواره بخاطر داشت که نیروی خلق از حقانیت آن برمیخیزد و این حقانیت به قدر تبدیل میگردد . لازمه این کارتنها جمع نیرو و مستگیری اکثریت مردم در جهت واحد نیست بلکه برانداختن افتراق درونی و وحدت مشی سیاسی و استراتژی و تاکتیک نیز هست زیرا فقط بدینوسیله است که میتوان ساعی جمعی جریانهای انقلابی گوناگون را بهمصیرلازم سوق داد و پیمان وحدت را در بکار هدیه دشمن قهراری که فقط از ستاد واحد وفرماندهی واحد مستقر در واشنگتن پیروی میکند - تقویت بخشید .

جنبه مقاومت خلق در شیلی بر همین بنیاد سامان میدهد - این مقاومت به اقدامات گروه کوچکی از قهرمانان محدود نیست بلکه تمام مردم را در برمیگیرد . قهرمانی مردم جنبه همگانی بخود میگیرد و مبارزه آنان به فن و علم بدن میگردد و این علم و فن برفوق قوانین مبارزه سیاسی کوه مارکسیسم - لنینیسم مکشوف داشته است بکار میبرد .

حوادث شیلی در سراسر جهان موجسی از خشم همگانی برانگیخت . فقط فاشیست های بی نقاب وفرتجصین سخت ریشه از این حوادث دلشادند . این کودتا در عین حال بحث های تئوریک جدی برانگیخته است .

عقیم ماندن " کودتای برق آسایش سرودا " ، سیل خونی که شورشیان براه انداختند و بدینسان سیاه واقعی خود را فاش ساختند ، سرمشق دلورانه آئنده ، مقاومتی که هم احزاب وهم قشرهای وسیع مردم در آن شرکت داشتند - همه وهمه شرایط لازم را برای برکردن شکافها و برانداختن افتراق و نفاق که تا پیش از کودتا وجود داشت و میاهکاری را برفاشیست ها آسان ساخت ، فراهم خواهد آورد . شب سیاه گروه قدرداره بندان نمیتواند بی نهایت ادامه یابد . تلاش برای نفی تاریخ و غرق کردن آن در خون مبارزان نشانه بارزیست از نابخردی سیاسی کودتا - چپان بی پایگی و نافرجامی کرداران آن .

مرگ آئنده و شکست موقت مردم طومار برنامه جنبه وحدت خلق را درهم نپیچیده است . این برنامه اش بخشی خود را حفظ کرده زیرا پاسخگوی نیازهای حیاتی جامعه ما است . اینک برای مردم شیلی لحظه تفکرو تعمق جدی در چگونگی شیوه های مبارزه برای پیروزگرداندن انقلاب با توجه به تجربه دردناک قرار سیده است . زحمتکشان اجازه نخواهند داد که فاشیسم بر کشور استولی باشد . مردم موقتاً عقب نشینی کرده اند ولی خود را برای وارد آوردن ضربه قطعی در لحظه لازم آماده میسازند .

ملل گیتی تبه‌کاری های فاشیست ها را در شیلی محکوم میکنند و بدفاع از دموکرات ها برمیخیزند . پایان دادن به حمام خون و تاخت و تاز ب النوع مرگ ، گشودن دروازه های زندان ها وارد وگا های بندیان ، جلوگیری از اعدام لوئیس کوروالان ، قطع پیگرد تمام میهن پرستان شیلی و اعمال قهربران عاجلترین وظیفه مبارزه است . دست قاتلین کوتاه ! — چنین است خواست سراسر جامعه ترقیخواه بشری .

درباریکه میان جبال آند و اقیانوس آرام جبهه مقاومت جدیدی گسترش مییابد و سازمان یکپارچه ای برای ادامه مبارزه پدید میآید . این جبهه از همبستگی و هواداری اکثریت مردم کشورها و تمام جهان برخوردار است . اتحاد شوروی پشتیبان آنست . همانگونه که رفیق برژنف ضمن بیانات خود در تالار " اونیورسیاد " بلغارستان خاطر نشان ساخت : " کمونیست های شوروی و تمام مردم شوروی بالاخص در این روزها مراتب همبستگی طبقاتی خود را بازحمتکشان شیلی و ناخرسندی عمیق خود را از تبه‌کاری های خونین ارتجاع شیلی ابراز میدارند " . سایر کشورهای سوسیالیستی و ملل دیگر و تمام مردم نیک اندیش و شریف نیز از جبهه مقاومت مردم شیلی پشتیبانی میکنند و هرگز با این دعوی که گویا بهترین شیوه کشورداری آدمکشی است — سازگار نخواهند شد .

چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل

هوکنی پریماکف

پروفسور شوروی

در طول زندگی یک نسل بار دیگر در اکتبر سال ۱۹۷۳ میان اعراب و اسرائیل جنگ در گرفت. این جنگ از نظر وسعت دامنه نبرد تانک‌ها، یکاربردن وسایل جنگی و فنی در دفاع ضد هوایی و پروازهای هوایی، تلفات انسانی طرفین در جبهه‌ها و قساوت عمده اسرائیل در مباران شهرها و روستاها و آماج‌های اقتصادی غیرنظامی مصر و سوریه بر تمام تهاجمات مسلحانه پیشین اسرائیل علیه همسایگان عرب سبقت داشت.

چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل در شرایط بین‌المللی خاصی آغاز شد. تشدید تصادم در خاور نزدیک و رسیدن آن به مرحله بحرانی در لحظات انتقال جهان از حالت "جنگ سرد" به کاهش و خامت که عادی شدن مناسبات میان اتحاد شوروی و ایالات متحده نمودار آن بود، صورت گرفت. برای نخستین بار در تاریخ تصادمات میان اعراب و اسرائیل این توفیق حاصل آمد که قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد به برکت نقش بسیار فعالی که اتحاد شوروی ایفا کرد، در ارتباط مستقیم با مسئله برانداختن علل تصادمات قرار گیرد. علت این امر هم خصلت جدید مقابله جنگی بود و هم چگونگی وضع جدید بین‌المللی.

راه‌نیل به صلح پایدار در خاور نزدیک با توجه به توسعه طبیعی سنتی رهبران اسرائیل و دعاوی خود پسندانه سران نظامی آن و پشتیبانی محافل امپریالیستی امریکا از این مشی و از این دعاوی — طبعاً رازود شوار خواهد بود. با وجود این اکنون زمینه ای فراهم آمده است که با اتکا بر آن میتوان با خوشبینی بیشتری از امکان حل و فصل سیاسی مسائل در این منطقه سخن گفت. لئونید برژنف دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ضمن بیانات خود در کنفرانس جهانی نیروهای صلح دوست در مسکو پیرامون امکان برقراری صلح عادلانه و پایدار در خاور نزدیک خاطر نشان ساخت که: "در باره اتحاد شوروی میتوان گفت که این کشور آماده است سهم مثبت خود را برای پیشرفت این امر ادا کند و ادعا خواهد کرد. ما جدا بر آنیم که تمام — تکرار میکنم — تمام کشورهای و خلقهای خاور نزدیک باید از صلح و امنیت و خلل ناپذیری مرزهای خود برخوردار باشند. اتحاد شوروی آماده است در ایجاد تضمین‌های لازم شرکت ورزد."

علل جنگ

پس از آغاز عملیات جنگی در اکتبر وقتی ارتش مصر از کانال سوئز گذشت و در شبه جزیره سینا

پیشرفت و ارتش سوریه در ارتفاعات جولان به پیشروی پرداخت ، رهبران اسرائیل و محافظان صهیونیست یا هوادار اسرائیل در کشورهای دیگر با تمام قوا کوشیدند تا همدنهای این دو کشور عربی را که وظیفه بسیار محدود استفاده از تمام وسائل برای آزادی اراضی خود از اشغال اسرائیل و ایجاد محیط مساعدتری را برای حل و فصل سیاسی تصادم خاور نزدیک در برابر خود قرار داده بودند - تحریف کنند . اظهارات رهبران عرب در این زمینه در اسرائیل باین اعتنائی کامل تلقی شد . در عین حال نخست وزیر مشیریدون هیچ پایه و اساسی اعراب را به تلاش برای " نابودی اسرائیل " متهم ساخت و رئیس مجلس کنست سخنان تهدید آمیزی علیه " متجاوزان که بخاک کشور ما هجوم کرده است " بکار برد . بدینسان رهبران اسرائیل کوشیدند مسئله ورود ارتش های اعراب به سرزمین های متعلق با اعراب را که اسرائیل در ژوئن سال ۱۹۶۷ غصب کرده و از آن زمان تا کنون علیرغم قطعنامه های سازمان ملل متحد و خواست محافظان اجتماعی جهان بجزود را اشغال خود نگاه داشته است ، سکوت گذارند و یا حتی بکلی از دستور روز خارج کنند .

تل ابیب (تل الحیب) بلافاصله نشان داد که قصد دارد چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل را جدا و مجزا از پیوند منطقی آن با مجموعه جریان پیشین تصادمات خاور نزدیک تلقی کند . چنین شیوه برخوردی به مسئله ، منظره را تحریف شده جلوه میدهد و روی عکس واقعی و اساسی تشدید مجدد بحران سرپوش میگذارد . ولی پاسخ صحیح باین سؤال که چه عللی باعث بروز جنگ جدید شد بهیچوجه جنبه تجریدی ندارد زیرا اثر بخشی کوششهایی که برای یافتن راه حل واقعی بحران خاور نزدیک بکار میروند بعیزان زیادی وابسته بچگونگی همین پاسخ است .

تصادم میان اعراب و اسرائیل که سابقه چندین ساله دارد از یک سلسله علل ناشی میشود :
اولا این تصادم از دید تاریخی تصادمی بود میان دو کترین ویراتیک صهیونیستی از یکسو و منافع خلق عرب فلسطین از سوی دیگر . جنبه صهیونیسم را غالباً کوششی برای " انتقال خلق بی کشور به کشور بی خلق " جلوه میدهند . این دعوی در هر دو جزء آن باطل است . افراد دارای ملیت یهود از ازمته در بین در بسیاری از کشورهای جهان ساکن بوده اند و بخش قریب بتمام آنان کشورهای محل سکونت طولانی خود را همین خویش میسرده اند . از سوی دیگر فلسطین در لحظه تحقق نقشه ایجاد کشور یهود بهیچوجه " کشور بی خلق " نبود و تعداد یهودیان ساکن آن در سال ۱۹۲۲ فقط به ۸۴ هزار نفر میرسید که قریب یک پانزدهم کل جمعیت فلسطین را تشکیل می دادند . تاسیس اسرائیل معضل آوارگان کثیرالعدد فلسطینی را که اکثریت آنها بازندگی سایر کشورهای عربی پیوند نیافتند پدید آورد . در سال ۱۹۶۶ یعنی در آستانه " جنگ شش روزه " که موج بزرگی جدیدی از آوارگان عرب را ازین آورد تعداد فلسطینی های آواره طبق آمار سازمان ملل متحد به ۱۳ میلیون نفر میرسید .

ثانیا تصادم میان اعراب و اسرائیل در ماهیت خود فقط تصادم میان اسرائیل و فلسطینی های مورد پشتیبانی سایر خلق های عرب نیست . کشورهای عربی مستقیماً باین تصادم کشیدند و نه در نتیجه پشتیبانی از حقوق خلق فلسطین . سیاست دولتی اسرائیل از همان لحظه تاسیس آن بر پایه توسعه طلبی از راه تجاوز به کشورهای عربی همسایه قرار گرفت . بن گوریون اولین نخست وزیر آن کشور " پایه تئوریک این سیاست را چنین تعریف کرد : " هر کشوری از سرزمین و خلق آن تشکیل میشود . اسرائیل از این لحاظ استثناء نیست ، ولی آنرا نباید نه با سرزمین کنونی و نه با خلصق کنونی آن همسان گرفت . . . اکنون باید گفت که اسرائیل فقط در بخش کوچکی از سرزمین اسرائیل ایجاد شده است " . حوادث ربع قرن اخیر نشان داد که این تئوری چگونه جامه عمل بخود میپوشد ، ثالثاً گسترش دامنه تصادمات میان اعراب و اسرائیل بعیزان زیادی ناشی از سیاست محافظان

امپریالیستی خاصه ایالات متحده بود . پشتیبانی از مشی توسعه طلبانه اسرائیل وسیله ای بود برای تحکیم و توسعه مواضع امپریالیستی در خاور نزدیک . روابط میان نیروهای خارجی امپریالیستی و رهبری اسرائیل مستقیماً علیه رژیم های مترقی پویایی که طی سالهای ۵۰ و ۶۰ در جهان عرب مستقر شده بودند سیر میکرد . امپریالیسم از تجاوزات اسرائیل در سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ برای برانداختن گرایشها و جریان های آزاد بیخشم ملی و ترقیخواهی که در مصر و سوریه و سایر کشورهای عربی گسترش مییافت ، استفاده کرد .

رایجاً تشدید سیاست توسعه طلبانه و تجاوز کارانه اسرائیل موجب شد که در کشورهای عربی نیز برخی عناصر مواضع افراطی اتخاذ کنند و شعار محو این کشور را بیان بکشند . هیکل سردبیر روزنامه مصری " الاهرام " پراز " جنگ شش روزه " نوشت : " ما اعراب خیلی چیزها را بدست خود مان در عرصه سیاسی چه در انتظار دشمنان و چه در انتظار دوستان خراب کردیم . اسرائیل از صلح سخن میگفت و جنگ را ساز میکرد . ما از جنگ سخن میگفتیم و آماده آن نبودیم . و آتیم در اوضاع و احوالی که ملل جهان طالب جنگ نیستند . اقدامات اعراب در دوران پیش از تجس و اسرائیل در انتظار تمام جهانیان بی بند و بار مینمود . . . "

غرب از اظهارات بی بند و بار و گاه مفسده جویانه برخی از رجال عرب در مقیاس وسیع استفاده کرد تا چنین جلوه دهد که گویا اسرائیل در راه حق حیات مبارزه میکند و هدف فسیاست خارجی آن گویا فقط " حفظ این جزیره کوچک تمدن " در میان " دریای طوفانی عرب " است . ولی در واقع امر این دعوی کمترین الفتی یا واقعیت ندارد . اسرائیل نیروی فعالی برای نیل به هدف های توسعه طلبانه بوده و هست . اسرائیل در نطق سیاست عمومی امپریالیسم افزاری بود برای مبارزه علیه جنبشهای آزاد بیخشم و ترقیخواهی که در نیمه قرن کنونی در جهان عرب بسرعت گسترش یافت .

تضاد ها در نامبرده مجموعه علل عمده و کلی بروز تضادات میان اعراب و اسرائیل را تشکیل دادند . و اما عاملی که تضادات مزبور را به مرحله بحرانی اکتبر سال ۱۹۷۳ کشاند وجود یک سلسله ویژگی های مشخص رشد این تضاد ها در استان حوادث بود .

رهبران اسرائیل پراز شکستی که در ژوئن سال ۱۹۶۷ بر اعراب وارد آوردند کار را عملاً به الحاق زمینهایی که در " جنگ شش روزه " از اعراب گرفته بودند منجر ساختند بدین معنی که در اراضی اشغال شده و از جمله در کرانه غربی رود اردن و در منطقه قفزه و ارتفاعات جولان کوی های متعددی اسرائیل نشین بوجود آوردند . رهبران کشور پنهان نمیداشتند که کوی های اسرائیل نشین به قصد الحاق این اراضی به اسرائیل احداث میگردد . موشه دایان وزیر دفاع گفت : " کوی های جدید در مناطق اشغالی به درختانی که ریشه های عمیق در زمین دارند اند میمانند نه به گل هایی در گلدان که بتوان آنها را از نقطه ای به نقطه دیگر منتقل ساخت . هر جا که ما کوی مسکونی احداث کرده ایم نشان کوی را ترك خواهیم گفت و نه منطقه پیرامون آن را " . " قانونی کردن " اشغال این اراضی طبق نقشه تل ابیب میبایست موجب انتخابات شوراهای شهری را در این مناطق فراهم سازد و این انتخابات در ماه مه سال ۱۹۷۲ انجام گرفت .

حزب حاکمه اسرائیل اندکی پیش از آغاز جنگ اعراب و اسرائیل بران تصریح دعاوی خویش در برنامه انتخاباتی خود ماده ای گنجانید که در آن فروش و اجاره زمین های مناطق اشغالی متعلق با اعراب اجازه داد میشود . این اقدام عملاً میبایست برنامه سیاسی دولت آینده اسرائیل را پراز انتخاباتی که آنگاه برای آغاز مذاامیر در نظر گرفته شده بود ، تشکیل دهد . حتی روزنامه " واشنگتن پست " که بهیچوجه نمیتوان آنرا در مظان بدخواهی نسبت به رهبری اسرائیل

قرارداد این تصمیم را " گام بلندی در راه الحاق دائمی بخش بزرگی از مناطقی که اسرائیل در سال ۱۹۶۷ از همسایگان عرب خود گرفته بود " نامید .
 در عین حال رهبری اسرائیل از شناسایی حقوق حقه خلق عرب فلسطین اکیداً تاحاشی و رزید . اظهارات نمایندگان رسمی اسرائیل نشان میداد که این دولت مشی ناپیدا ناگشتن کلیه قطعه‌نامه‌های سازمان ملل متحد را درباره ضرورت شناسایی حق فلسطینی‌ها برای بازگشت بهمیهن و پرداخت غرامت بکسانی که قصد بازگشتند دارند ، تعقیب میکند .
 بدینسان سیاست اسرائیل مانع مستقیم حل و فصل سیاسی مسائل موجب تصادم بود .
 سران اسرائیل بی اعتنا به افکار عمومی جهان و به قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد تعامنیروی سیاسی و اقتصادی و نظامی خود را برای حفظ و تثبیت نتایج تجاوز سال ۱۹۶۷ بکاربردند . تل‌آویب به تمام ابتکاراتی که میتواندست " انجماد " تصادم را از زمین ببرد و آنرا برپایه‌های دانه وینفیع تمام خلق‌های ساکن این منطقه فیصله بخشد ، دست رد کوبید . اسرائیل بهیاد داشت گوناویارینگ فرستاد مخصوص دبیرکل سازمان ملل متحد پاسخ منفی داد . در یاد - داشت بهتل‌آویب پیشنهاد میشد برای تحقق تمام مواد قطعنامه شماره ۲۴۲ مورخ ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد بقبول تعهدات مشخص‌تر در دهد . اسرائیل با طرح خواسته‌های غیرقابل قبول پیشنهاد مصر را (در فوریه ۱۹۷۱) درباره گشایش کانال سوئز برای کشتیرانی بین العلی عقیم گذاشت . این کارشکنی‌ها با عملیات تجاوزکارانه دائمی نظامیان اسرائیلی علیه کشورهای عربی همسایه تکمیل میشد .

مخالف بین‌المللی امپریالیستی و ارتجاعی خاصه ایالات متحده امریکا از این سیاست اسرائیل پشتیبانی میکردند و میکوشند با " انجماد " تصادم با حفظ وضع " نه جنگ ، نه صلح " شرایطی فراهم آورند که به راستگرایی عمومی در جهان عرب ، به تضعیف روزافزون رژیم‌های دموکراتیک انقلابی ، به عمیق شدن شکاف میان کشورهای عربی ، به تسهیل مانورهای نیروهای آشکارا ارتجاعی و ناسیونالیست راست کشورهای عربی و تشدید تعابلات شوینستی و نظریات افراطی اسلامی که خصلت ضد شوروی و ضد کمونیستی کسب کرده بود ، کمک کند .

یکسلسله از کشورهای عربی کوشیدند تا برای بیرون رفتن سیاست از بحران خاور نزدیک راه حل‌های مثبتی برپایه مصالحه بیابند . مثلاً مصر در ۱۵ فوریه سال ۱۹۷۱ در پاسخ بیادداشت گوناویارینگ خاطر نشان ساخت که در صورت خروج نیروهای اسرائیلی از سرزمین‌های اشغالی متعلق با عرب حاضر است تمام اقداماتی را که در یاد داشت ذکر شده است یا انجام بربساند و از آن جمله : به حالت جنگ با اسرائیل پایان دهد ، با ایجاد مناطق غیر نظامی در دوسوی مرزها و ورود نیروهای سازمان ملل متحد در یکسلسله از مناطق موافقت کند ، تضمین‌های کشورهای بزرگ را برای حفظ مرزهای تمام کشورهای منطقه و از جمله اسرائیل بپذیرد ، تدابیری اتخاذ کند که از خاک مصر برای مقاصد خصمانه علیه کشورهای دیگر استفاده نشود و آزادی کشتیرانی را برای تمام کشورها در کلیه راه‌های دریایی منطقه و از جمله در کانال سوئز تأمین کند . ولی اسرائیل در برابر هر گام مثبتی که از جانب اعراب برداشته میشد سد غیرقابل عبور ایجاد میکرد .

در آستان جنگ سال ۱۹۷۳ دشواری‌های اقتصادی و سیاسی ناشی از تجاوز اسرائیل در کشورهای عربی بطور مشهود شد تسبیقات . مصر مجبور بود ارتش بزرگی در حال بسیج نگاهدارد و سالیانه قریب یک میلیارد لیره مصری صرف هزینه‌های نظامی کند . سوریه نیز ۶۰ درصد بودجه دولتی خود را برای هزینه‌های دفاعی صرف میکرد . بسیاری از مفسران بر این عقیده بودند که - معاطله در امر پایان دادن به حالت جنگ در این منطقه ممکنست به بحران سیاسی حاد در این دو

کشور بیانجامد . تشدید تحریکات نظامیان اسرائیل در خطوط آتش، پس وضع منطقه را بیش از پیش وخیم میساخت ، در سینتامبر سال ۱۹۷۳ در باره تمرکز نیروهای اسرائیل در کرانه خاور، کانال سوئز و در ارتفاعات جولان اخبار متعدد دریافت میگردید . در آغاز اکتبر اسرائیل نیروی احتیاط خود را بسیج کرد و وخامت وضع را بحد اعلای خود رساند . در چنین محیطی بود که در روز ۶ اکتبر جنگ آغاز شد .

نتایج جنگ

اخبار مربوط به نبرد های بیست روزه در صفحات مطبوعات جهان بتفصیل انتشار یافته است (جنگ عملاً فقط سه روز پس از صد ورق قطعنامه شورای امنیت در باره آتش بس قطع شد) . بهمین جهت ما در این مقاله نیاژی به بررسی مشروح چگونگی اخبار جنگی مربوط به کامیابی یا ناکامی این یا آن طرف محارب نمی بینیم . ولی میتوان در باره نتایج این جنگ و تاثیر آن در چگونگی تصادم میان اعراب و اسرائیل و در امکان فیصله آتی آن، ارزیابی های معینی کرد . مهمترین نتیجه این جنگ شکست دکترین نظامی اسرائیل است . این دکترین برای پایه نهادن بود که اسرائیل امکان و قدرت آنرا دارد که بدون دادن تلفات محسوس بر کشورهای عربی ضربت وارد آورد و ضعیفان و زمان عملیات مسلح را نیز خود برگزیند . دکترین نظامی اسرائیل (که دکترین سیاسی رهبری اسرائیل نیز اصولاً تکمله آنرا تشکیل میدهد) برای پندار " ناتوانی ابدی اعراب " برای مقاومت موثر در برابر ماشین جنگی اسرائیل و بشریح اولی " ناتوانی " در تکیه به کامیابی ولو کامیابی " موضعی " در مقابل با اسرائیل استوار بود . ضمن حساب سران نظامی اسرائیل تسلط " بلا منازع " نیروی هوایی اسرائیل در آسمان، تفوق دائمی و " نامحدود " آنرا بر کشورهای عربی تأمین میکرد . در ژوئیه سال ۱۹۷۳ ژنرال شارون دعوی کرد که : " اسرائیل ابر نیرو است . . . ما قادریم در ظرف یک هفته سراسر این منطقه را از خرطوم گرفته تا بقدر الجزیره ب تصرف خود در آوریم " .

عملیات جنگی اکتبره فقط برای لافزنی ضربت جدی وارد ساخت بلکه همتر از آن پسرده از روی پایه های پوشالی تئوری جنگی متادکل ارتش اسرائیل برداشت . طبق برخی آمارهای منتشر شده اسرائیل ، تلفات نیروهای مسلح آن در همان دو هفته اول جنگ به سی هزار کشته و زخمی رسید و ۹۰۰ تانک و نزدیک به ۲۵۰ هواپیمای جنگی که تقریباً نیمی از کل نیروی هوایی آن بود ، از دست داد . البته اعراب نیز تلفات زیادی دادند . ولی تلفات این جنگ با توجه به متفاوت عظیمی که میان منابع انسانی اسرائیل و کشورهای عربی وجود دارد برای اسرائیل باشدت خاصی محسوس بود .

نتیجه دیگر جنگ که بیشک در وضع آیند تاثیر خواهد داشت آنستکه اعراب توانستند سد روانی معینی را که در نتیجه شکست جنگی سال ۱۹۶۷ و " ضربات خنجر " اسرائیل در سالهای پس از " جنگ شش روزه " و تبلیغات پر آب و تاب قرب در باره ناتوانی کشورهای عربی برای مقاومت نظامی جدی در برابر اسرائیل - پدید آمده بود ، درهم شکنند . ضمناً باید خاطر نشان ساخت که پس انداختن این سد روانی بر پایه ارزیابی واقع بینانه تناسب واقعی نیروهای نظامی که بعقید رهبر اعراب در حاکم حاضر هنوز بسود کشورهای عربی برقرار نشده است ، انجام میگردد . ولی جنگ اخیر در این زمینه نیز تغییرات معینی را نشان داد . بطوریکه خبرگزاری امریکایی یونایتد پرس اینترنشنل از لندن اطلاع داد کارشناسان غربی باین نتیجه رسیدند که ارزیابی های گذشته در باره چگونگی تناسب نیروهای نظامی در خاور نزدیک بکلی نادرست بوده است . این

ارزیابی ها که توسط دول امپریالیستی انجام میگرفت همیشه بر این تصور مبتنی بود که اسرائیل از نظر نیروی هوایی و تسلیحات و سطح تکنولوژیک استفاده از آن بر مصر و سوریه تفوق دارد . اکنون ناچارند در این ارزیابیها اصلاحاتی وارد کنند .

تغییر تناسب نیروهای نظامی همراه با درهم شکسته شدن سد روانی اعراب که در سر انداختن عواقب تجاوز اسرائیل نفع حیاتی دارند ممکنست در رجبه گیری اعراب و اسرائیل وضع بکلی تازه ای پدید آورد و اگر رهبری اسرائیل برخلاف عقل سلیم روش اخلال در امر حمل و فصل سیاسی را ادامه دهد ناچار با چنین وضعی روبرو خواهد شد .

یکی از نتایج مهم جنگ تغییر آشکاری است که در محیط بین المللی بزیان اسرائیل صورت گرفته است . چگونگی موضع گیری کشورهای اروپای غربی در این زمینه بسیار شایان توجه است . عضو " بازار مشترک " اعلامیه ای حاوی دعوت به حل و فصل سیاسی تصادم خاور نزدیک برونق قطعنامه نوامبر ۱۹۶۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد صادر کردند . انگلستان و فرانسه فروتر اسلحه به طرفین محارب و از آنجمله اسرائیل را بکلی منع کرده اند . آلمان غربی به ایالات متحده اجازه نداد که است از خاک این کشور برای ارسال اسلحه به اسرائیل استفاده کند .

عامل مهمی که موجب این موضع گیری از جانب کشورهای اروپای غربی شد نفع حیاتی آنها به دریافت نفت اعراب بود . کشورهای اروپای غربی مجموعاً ۸۰ درصد نیازمندی های نفت خود را از طریق وارد کردن آن از کشورهای عربی بر طرف میسازند . وقتی کشورهای عربی در جریان عطیات جنگی خاور نزدیک اعلام داشتند که قصد دارند میزان استخراج نفت را تا زمانیکه اسرائیل از اراضی اشغالی سال ۱۹۶۷ خارج نشده است هر ماه بیش از پیش کاهش دهند مصرف کنندگان اروپای غربی خود را با درونمای بسیار خطرناکی روبرو یابند . تصمیم یکسلسله از کشورهای عربی در باره افزایش قیمت نفت خام نیز در موضع گیری کشورهای اروپای غربی تاثیر کرد .

ولی در جریان تصادم جنگی ماه اکتبر تنها نفع نبود که در موضع گیری کشورهای اروپای غربی نقش موثر داشت . این کشورها و بهر حال بزرگترین آنها بیشتر از پیش از سیاست خشن و اجزای جوانه اسرائیل و پشتیبانی امریکا از توسعه طلبان اسرائیلی ابراز ناخرسندی میکردند . پیر از آنکه ایالات متحده بدون مشورت قبلی با هم پیمانان خود در ناتو نیروهای مسلح خود را در بسیاری از پایگاهها و از جمله در اروپا بحالت آماده باش جنگی در آورد اختلاف نظر یکسلسله از کشورهای اروپای غربی با امریکا تشدید شد . روزنامه " گنرال - آنتسایگر " چاپ آلمان غربی نوشت که " ناخرسندی هم پیمانان امریکا در اروپای غربی از سبک بیچون و چرای سیاست امریکا هیچگاه بدین شدت نرسیده بود " .

قطع مناسبات سیاسی یکسلسله از کشورهای افریقایی با اسرائیل نمایشگر انفراد روز افزون این کشور است . تعداد کشورهای افریقایی که با تل ابیب قطع رابطه کرده بودند در جنگ اخیر به ۲۴ رسید .

ارتقاء بیشتر از پیش سطح همبستگی و همکاری کشورهای عربی در رهپیکار علیه تجاوز اسرائیل را نیز باید از نتایج چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل دانست . برای نخستین بار اسرائیل مجبور شد بطور واقعی درد و جبهه بکنگ بهر دازد . برای نخستین بار جهان صرمایه داری در برابر تهدید کشورهای عربی به استفاده واقعی از نفت بعنوان سلاح مهارزه در راه حقوق حقه خویش قرار گرفت . و اما امریکاکه اسرائیل را مورد پشتیبانی مستقیم قرار میدهد عمل از نفت جهان عرب بکلی محروم مانده است . اکنون که " قحط انرژی " در امریکا شدت روز افزون کسب میکند استفاده کشورهای عربی از " سلاح نفت " بیشتر از پیش موثر میشود .

یکی از نتایج دیگر این جنگ نیز شکست جدی نیروهایی است که سیاست مستمری برای بر هم زدن دوستی کشورهای عربی با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی را تعقیب می کردند. آن افسانه‌های ضد شوروی که بشدت از طرف امپریالیست‌ها و نیز عناصر راجعای عرب پخش میگردید - از یاد‌های مربوط به کیفیت سلاحهایی که ارتش‌های مصر و سوریه در اختیار دارند گرفته تا باطیل مربوط به " عدول " اتحاد شوروی از موضع اصولی پشتیبانی از بیکار عادلانه خلق‌های عرب در راه برانداختن عواقب تجاوز اسرائیل - نقش بر آب از کار درآمد *

تاثیر کاهش وخامت بین‌المللی

علی‌تای جنگی اخیر در خاور میانه در محیط تقویت روزافزون جریان‌های شدن مناسبات میان کشورهای متعلق به دو سیستم جهانی متضاد آغاز گردید و این امر در سیر حوادث تا تاثیر مستقیم بخشید. اتحاد شوروی هیچگاه کاهش و خامت بین‌المللی را به مفهوم سرپوش گذاشتن روی خصلت طبقاتی سیاست خارجی تلقی نکرده است. پشتیبانی قاطعی که اتحاد شوروی از نیروهای مبارز ضد تجاوز اسرائیل بعمل آورده و می‌آورد موید صحت کامل آنست.

بطوریکه میدانیم در جریان مذاکرات سال ۱۹۶۳ رفیق لئونید برژنف با رئیس‌جمهور نیکسون سیاست اتحاد شوروی در زمینه استقرار مناسبات عادی با آمریکا و کاهش و خامت بین‌المللی با مشی اصولی کوشش برای یافتن راه‌حل عادلانه تصادم خاور نزدیک در آمیخته بود. این دربر تومسای اتحاد شوروی بود که آمریکا با گنجانیدن ماده مربوط به شناسایی منافع قانونی خلق فلسطین در اعلامیه مشترک شوروی و آمریکا موافقت کرد.

پس از آغاز عملیات جنگی در خاور نزدیک اتحاد شوروی همزمان با پشتیبانی از بیکار مسلحانه کشورهای عربی در راه آزادی سرزمین‌های اشغالی، از تمام امکاناتی که در اختیار داشت استفاده کرد تا کار را به‌جرای فیصله سیاسی تصادم بر مبنای خروج نیروهای اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی متعلق با عرب سوق دهد. قطعنامه شوروی و آمریکا که روز ۲۲ اکتبر در شورای امنیت سازمان ملل متحد بتصویب رسید و در آن خواست آتش‌بس در ارتباط مستقیم با اجرای قطعنامه سال ۱۹۶۲ قرار داده شد یکی از دستاوردهای بزرگ سیاست اصولی و فعال اتحاد شوروی بود. در قرار جدید شورای امنیت انجام‌خوری مذاکرات سیاسی میان طرفین ذینفع نیز با حمایت‌های لازم پیشینی شد. بدینسان در راه فیصله تصادم خاور نزدیک بسود تمام‌کشورها و خلق‌های ساکن منطقه بسود صلح جهانی گام بزرگی به‌پیش برداشته شد.

سیاست مجدانه اتحاد شوروی برای هموار ساختن راه استقرار صلح عادلانه و پایدار در خاور نزدیک پس از آنهم که محافل حاکمه اسرائیل در عین موافقت لفظی با قطعنامه شوروی و آمریکا عهد شکنانه آنرا نقض کردند، همچنان ادامه یافت. روز ۲۳ اکتبر شورای امنیت مطالبه آتش‌بس در خاور میانه را موکد اتکرا کرد. تصویب قطعنامه ۲۵ اکتبر در باره تشکیل نیروهای مسلح سازمان ملل متحد با اختیارات فوق‌العاده، نیز دربر توموضعگیری مجدانه اتحاد شوروی انجام گرفت. رفیق برژنف ضمن بیانات سخود در کنگره‌نیروهای صلحدوست در مسکو اعلام داشت که اتحاد شوروی بنابر خواهش رئیس‌جمهور سادات گروهی از نمایندگان خود را برای نظارت بر اجرای قطعنامه آتش‌بس شورای امنیت به مصر گسیل داشته است. از پس این اقدام مبتکرانه، ایالات متحد نیز مجبور شد نمایندگان خود را به خاور نزدیک روانه کند *

اتحاد شوروی با مجاهدات خود در راه فیصله سیاسی تصادم بر مبنای آمادگی برای واکنش در برابر تجاوز تمام تلاش‌هایی را که آمریکا برای وارد آوردن فشار بر آن و وارد ساختن بعد دل‌آزمی

قاطع کوشش برای تامین آتش بس و احیای صلح در خاور نزدیک بکار میبرد ، خنثی کرد . موضعگیری قاطع و اصولی اتحاد شوروی موجب شد که ایالات متحده تصمیم صرفاً نمایشی خود را درباره آماده باش جنگی (۲۵ - ۲۶ اکتبر) نیروهای مسلح امریکا ، لغو کند .

بسیاری از مفسران بورژوازی خاطرنشان ساختند که در آمیخته بودن مشی سازنده و مثبت اتحاد شوروی درباره ادامه کاهش و خاموشی بین المللی با پشتیبانی اصولی از بیکار عادلانه کشورهای عربی در راه برانداختن عواقب تجاوز اسرائیل در موضعگیری و اشتگتن تأثیر جدی داشت . تحت تأثیر این عامل و نیز در نتیجه آنکه عملیات جنگی افزایش توانایی کشورهای عربی را همراه با پشتیبانی کشورهای سوسیالیستی ، برای تشدید مقاومت در برابر متجاوزان و وارد آوردن تلفات ضخم سوسر با آنان نشان داد ، محافل حاکمه امریکا مجبور شدند در سیاست خود در قبال خاور نزدیک برخی اصلاحات بعمل آورند . استفاده وسیعتر و اثربخش تر کشورهای عربی از " سلاح نفت " علیه کشورهای حامی اسرائیل نیز بنویه خود در این اصلاحات موثر بود . طبیعی است که ایالات متحده از کمک به اسرائیل دست برنداشت و با ایجاد " پل هوایی " برای جبران تلفات اسرائیل و تقویت ماشین جنگی آن و نیز با پیام رئیس جمهور نیکسون به کنگره درباره تقاضای تصویب کمک فوق العاده به اسرائیل به میزان ۲۲ میلیارد دلار انتقال ناوگان ششم امریکا و ناوهای هواپیما بر تقویت کننده آن به بخش خاوری مدیترانه - باری یگر این امر را به ثبوت رسانید . ولی با همه این احوال فشار واقعیت در موضعگیری امریکا بطور ناگزیر برخی نکات جدید وارد میسازد که ممکنست در امر فیصله تصادم تأثیر مثبت داشته باشد . روشن است که اتحاد شوروی در تماس های خود با امریکا برای حل و فصل مسائل خاور نزدیک ، این نکات مثبت جدید را نیز در گرفت .



جنگ اخیر در خاور نزدیک بیشتر از پیش روشن ساخت که حفظ وضعی که تا پیش از آغاز آن وجود داشت و به بیان دیگر ادامه اشغال اراضی اعراب از طرف اسرائیل خطر انفجارهای جدیدی را در بر دارد که ممکنست تنها تلفات و ویرانی های عظیم برای کشورهای این منطقه به بار آورد بلکه به سیاست کاهش و خاموشی نیز لطمه جدی وارد سازد و صلح جهانی را بخطر اندازد .

حل بحران خاور نزدیک با امر کاهش بیشتر از پیش و خاموشی اوضاع جهان و تحکیم صلح و امنیت و با منافع ملل جهان مطابقت کامل دارد .

راست و دروغ «بحران انرژی»

ویکتور پرلو

صد رزمیسیون اقتصاد ی حزب
کمونیست ایالات متحد ه امریکا

دعاوی مربوط بهناگزیری بحران سوخت وانرژی نگرانی هایی درجهان سرمایه داری پدید آورده کهغالبا با سرمایهگی همراهست . پرزیدنت نیکسون درآوریل سال جاری پیامی درمساره مسئله انرژی بهکنگره امریکافرستاد . شرکتها ی برق به مصرف کنندگان التماس میکنند بسرای " صرفه جویی درهریک واتنیرو " بکشند وانحصارات نفتی به صاحبان اتوصیل توصیه میکنند برای صرفه جویی دربرنزین بهتشکیل " شرکت هایسهامی " خاص بپردازند . دول کشورهای اروپای غربی وزاین نیز دراین زمینه به بحث هاومذاکرات جدی مشغولند .

البته برای نگرانی دلائل واقعی وجود دارد . ولی سروصدای کنونی بیشتر ناشی ازیک عامل دراماتیک داران جنبه سیاسی یعنی ضعف وناگزیری محوانحصارنفتی تراست هسای امریکایی وانگلیسی - هلندی است که سودآورترین بخش اقتصاد جهانی امپریالیسم را تشکیل میدهد .

جانب مادی بحران انرژی

مصرف جهانی انرژی درایان قرن بیستم چنانچه سرعت افزایش آن آهنگ کنونی را داشته باشد پنج برابر خواهد شد . ولی تولید انرژی با وسایل فنی کنونی قادر نیست با چنین سرعتی افزایش پذیرد واز سطح بالایی که اکنون دارد فراتر رود مگر آنکه هزینه های تولیدی نیز بمیزان هنگفتی فزونی یابد . دراین رهگذرآلودگی محیط زیست حتی اگر تمام وسایل دفاعی موجود ووسائلی که در دست طرح است نیز بکاررود چنان دامنه وسیعی بخود خواهد گرفت که تحمیل آن دیگر میسر نخواهد بود .

ایالات متحده امریکاکه تا این اواخر بهرمندی های خود را در زمینه انرژی از منابع داخلی برطرف میساخت واز این لحاظ کشور بیانسبب تا مین شد نبود ناگهان وابستگی روزافزون بودارات نفتی ازخارج پیدا کرد . استخراج نفت که ماده اساسی انرژی را تشکیل میدهد در داخل کشور بدکاهش میگراید . هیچکس انتظار ندارد که استفاده از منابع جدید درآلاسکا ومناطق دیگر بتواند تفسیر اساسی دروضع پدید آورد .

کمبود نسبی منابع انرژی درسیاری از کشورهای سرمایه داری علاوه بر تمام این مشکلات دراز مدت بینعلت بلاواسطه وظاهراگند راهم دارد وآن تشدید تورم است که پس ازافت اقتصاد دیاخیر

در امریکا و برخی از کشورهای دیگر بطور همزمان دانگیر تمام کشورهای عمده سرمایه داری گردید . در اقتصاد پرهرج و مرج سرمایه داری میزان تولید مواد خام از تقاضای آن کتر است و این امر موجب تناوب پدیدهای سرریز تولید و کمبود آن میگردد . کمبود کنونی سوخت بحالت شدت و جامعیت بحران توری در جهان سرمایه داری و کاهش تولید نفت در برخی از کشورهای نفتخیز که هدف آن حفظ منابع طبیعی آنها و مبارزه علیه انحصارات خارجی است و نیز بسبب بسته شدن راههای عادی حمل و نقل نفت در اثر تجاوز اسرائیل - تشدید شده است .

در آن بورژوازی و غولهای انحصاری تحت فشار ناشی از کامیابیهای کشورهای سوسیالیستی مجبورند در حد و دی که قوانین تکامل جامعه سرمایه داری اجازه میدهد عناصری از برنامه ریزی را در کار سازماندهی پیشرفت علمی و فنی وارد کنند . سلسله قراردادهای مربوط به همکاری علمی و فنی میان کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری که اکثریایتکارات اتحاد شوروی منصف گردیده است امکانات جامعه بشری را برای همگامی با سیر پیشرفت در سالهای چند دهه آینده با دامنهای جهانی فزونی میبخشد و این امر اهمیت فراوان دارد زیرا سخن بر سر خواستهای است عالیتر از هر زمانی در گذشته . شرایط مساعدی که دستاوردهای جهانی - تاریخی سوسیالیسم فراهم میسازد در مورد حل مشکلات دراز مدت تردیدی باقی نمیگذارد . مشکل سوخت و انرژی نیز از آن جمله است .

جامعه بشری بیشک خواهد توانست بموقع منابع جدید از انرژی یا حداعلا بهره دهنی وحداعلا و فور برای خود تامین کند و به کمبود مطلق و جهانی در این زمینه راه نخواهد داد . پیشرفتهای حاصله در مهار کردن و کاهش نیروی حرارتی هسته ای - که بطور عمده در اتحاد شوروی و ایالات متحد و امریکا انجام گرفته حائز اهمیت فراوان است ولی بی هیچوجه یگانه را محل معضله انرژی نیست .

ایالات متحد و با داشتن شش درصد جمعیت جهان ۳۳ درصد مجموع تولید انرژی جهان را مصرف میکنند . میزان سرانه مصرف آن در کشورها و برابری جمهوری فدرال آلمان و انگلستان وسیعتر از این و از ۱۰ تا ۱۰۰ برابر کشورهای در حال رشد است . آهنگ سرعت افزایش مصرف انرژی در امریکا بطور متوسط سالانه ۶ درصد و کشورهای دیگر سریعتر است . اگرچه ذخائر زغال در امریکا با توجه به سطح کنونی مصرف آن برای ۵۰ سال دیگر کافی است ولی عوامل زیستی و امکانات فنی مانع آنست که نسبت زغال در مجموع میزان سوخت و انرژی کشور از ۲ درصد بالا تر رود . سرعت افزایش تولید نیروی هسته ای نیز طی ده سال آینده همیسانی نخواهد بود که برای کاهش نیاز به مصرف نفت و گاز که اکنون سه چهارم مجموع سوخت و انرژی کشور را تشکیل میدهند ، کافی باشد .

طبق برآورد هایی که انجام گرفته ذخائر مکشوفه نفت و گاز در ایالات متحد و امریکا فقط تا ۱۰ سال دیگر میتواند نیازمندی های کشور را برطرف سازد . البته در طول نیم قرن اخیر از این قبیل برآورد های بدبینانه زیاد انجام گرفته است . ولی در گذشته همیشه اطمینان داشتند که می توانند منابع جدیدی کشف کنند . اکنون چنین اطمینانی وجود ندارد . سطح ذخائر معلوم نفت در بخش خشکی ایالات متحد و اکنون پایین تر از سال ۱۹۶۰ است و ضمنا که همین ذخائر در تکزاس و لوئیزیان و کالیفرنیا که مناطق اصلی استخراج نفت کشور هستند مشاهده میشود . رسیدن به سطح تولید سال ۱۹۷۰ میسر نخواهد بود . وضع گاز طبیعی نیز چندان بهتر نیست . مصرف روز افزون نفت بطور عمده از طریق واردات آن تامین میشود و این واردات بعیزان عضی روبا افزایش میروند . مثلا از سال ۱۹۷۰ بعد میزان واردات نفت و فرآورده های نفتی در برابر

شده و در سال ۱۹۷۳ به ۶ میلیون بارل (بشکه) در روز رسیده است (هر بارل = ۱۵۸۹۹ متر مکعب) که ۴۰ درصد مجموع نفت مصرفی کشور را تشکیل میدهد . مورتون وزیر کشور بر آنستکه در سال ۱۹۸۵ واردات نفت ۶۵ درصد مصرف آنرا تشکیل خواهد داد . طبق محاسبه او کسری موازنه پرداختی در نتیجه این امر ممکنست به ۲۰ میلیارد دلار برسد .

وضع کشورهای که منابع نفت و گاز آنها ناچیز است از اینهم بدتر است . اروپای غربی روزانه ۱۳ میلیون بشکه نفت مصرف و ۱۲۵۰ میلیون بشکه وارد میکند . ژاپن با مصرف روزانه ۴۷۶ میلیون بشکه مجبور است تقریباً تمام نفت مورد نیاز را از خارج وارد کند . ضمناً آهنگ سرعت مصرف نفت در کشورهای نامبرده بشیر از ایالات متحده و در کشورهای در حال رشد که هنوز مصرف ناچیزی دارند از آنهم بیشتر است . و اما تحویل دهندگان نفت و گاز بهبازار جهانی سرمایه داری گروه بسیار کوچکی از تولید کنندگان عمده سوخت مایع یعنی ایران ، عراق ، کویت ، قطر ، ابوظبی ، لیبی ، الجزیره ، عربستان سعودی ، نیجریه ، اندونزی و ونزوئلا هستند که اعضای کشورهای اوپک را تشکیل میدهند .

اتحاد شوروی بزرگترین صادرکننده نفت به کشورهای سوسیالیستی دیگر است و صادرات آن به کشورهای سرمایه داری نیز بیش از پیش افزایش مییابد .

جانب سیاسی

کشورهای تولیدکننده از نقطه نظر فنی کاملاً میتوانند میزان تحویل نفت به کشورهای سرمایه داری را افزایش دهند . ولی در حال حاضر مشکل اصلی چیز دیگر است . ایدئولوگ های بورژوا نیز بدین مطلب معترفند . اد موند فولتر مایر سال گذشته در مجله " فورچون " نوشت : " نباید منکر این امر شد که خطر تهدید کند به بحران انرژی که اکنون از آن بسیار سخن میگویند و احتمالاً تا پایان سالهای هفتاد ادامه خواهد یافت بیشتر ناشی از عوامل سیاسی مسائل انسانی است تا ته کشیدن منابع طبیعی " . مسئله اساسی سیاسی عبارتست از تضاد میان انحصارات نفتی و کشورهای تولیدکننده ، رقابت میان کشورهای امپریالیستی بر سر سوخت و تعداد میان غول های نفتی و ملل کشورهای مصرف کننده .

" استاندارد اوپل " و سایر شرکت های معروف به " هفتخواهران " (۱) طی دهها سال نفت کشورهای تولیدکننده را با تحمیل شرایط خود با آنان استخراج میکردند و در قیاس با سودی که از آن عایدشان میشد پیشیزی بیش نمیدادند . آنها بران تحکیم مواضع خود در کشورهای نفتخیز بهداخله سیاسی و نظامی توسل میجستند تا جباران گوش بفرمان خویش را برمسند قدرت بنشانند . گسترش جنبش آزادببخش ملی واقتدار و نفوذ روزافزون میستم جهانی سوسیالیسم این وضع را بکللی دگرگون ساخت . در سال ۱۹۶۰ سازمان اوپک پایه گذاری شد . این سازمان اقرار بالقوه ای بود برای همکاری و مبارزه کشورهای تولیدکننده علیه انحصارات . اوپک توانست از کاهش مبلغی که انحصارات در برابر هر بشکه نفت استخراجی میپرداختند جلوگیری کند . با وجود این سازمان اوپک تقریباً تا دهسال نتوانست به نتایج مهمی دست یابد . فقط از اوایل سال ۱۹۷۰ بود که کشورهای اوپک دست بتعرض زدند و انحصارات را بیگسله عقب نشینی های دامنه دار و داشتند . در اوایل سال ۱۹۷۲ میزان متوسط مبلغ پرداختی بابت هر بشکه نفت به کشورهای

(۱) - " هفتخواهران " عبارتند از : " استاندارد اوپل " ، " نیوجرسی " ، " موبیل اوپل " ، " تکزاکو " ، " گالف اوپل " ، " استاندارد اوپل " ، " کالیفرنیا " ، " بریتیش پترولیوم " و " رویال داچ شل " .

تولید کننده خاورمیانه ۶۹ درصد افزایش یافت . در نتیجه اضافات بعدی و نیز مطالباتی که در حال حاضر مورد مذاکره است درآمد کشورهای نفتخیز بابت هر بشکه نفت در سال ۱۹۷۳ بطور متوسط بد و برابر میزان آن در سال ۱۹۷۰ خواهد رسید . با وجود خساراتی که این کشورها در اثر تنزل نرخ دلار متحمل میشوند میزان کل افزایش درآمد آنها به مبلغ هنگفتی خواهد رسید . عواید این کشورها در نتیجه افزایش میزان تولید در سال ۱۹۷۳ تقریباً به ۲۰ میلیارد دلار بالغ خواهد شد و حال آنکه در سال ۱۹۶۰ این مبلغ فقط ۲ میلیارد دلار بود .

ولی آنچه که در آخرین تحلیل اهمیت بیشتری دارد آنستکه کشورهای تولید کننده نفت در چند مورد برای بازگرداندن منابع نفت بتملک کامل خود یا برقراری کنترل خود بر این منابع گام های قطعی برداشته اند . عراق ، لیبی و الجزیره تمام منابع عمده نفت خود را ملی کرده اند . دولت پروودون برخی از کشورهای نفتخیز دیگر نیز همین اقدام را انجام داده اند . ونزوئلا در نظر گرفته است که کار ملی کردن نفت خود را طی ده سال آینده بپایان کامل آن برساند . اکثریت کشورهای دیگر عضو اوپک با انعقاد قراردادهایی درباره شرکت در ۲۵ درصد استخراج نفت موافق شده اند و برخی از آنها برنامه هایی طرح ریخته اند که این سهمیه را تا بیش از ۵۰ درصد افزایش دهند و بدینسان کنترل آنها بر استخراج نفت تکمیل کند . ایران در آغاز د ر این زمینه عقب بود . ولی در آنجانی که شاه در ژانویه ۱۹۷۳ اعلام داشت که تا سال ۱۹۷۹ کنترل نفت بطور کامل بدست دولت خواهد افتاد . ایالات متحده آمریکا و انگلستان از مجاری دیپلماتیک نسبت به تهران ابراز ناکر سندی کردند . ولی طی بیست سال اخیر یعنی از هنگامیکه سیما دولت مصدق را سرنگون ساخت و نفت ایران را به امریالیسم انگلیس و آمریکا بازگرداند تغییرات بسیار در جهان روی داده است . دولت ایران برای پایان مهلتی که خود در قرارداد معین کرده بود منتظر نماند و در سال ۱۹۷۳ تمام صنعت نفت را تحت کنترل خود گرفت . نخست وزیر امریالیست را برود اظهار داشت که ایران در جهان پسر از اتحاد شوروی نخستین کشوریست که نفت خود را تمام و کمال بتملک خود در آورده است و امروز آنرا خود اداره میکنند . باشد ، ما قراموشکاری نخست وزیر را در مورد سایر کشورهای سوسیالیستی و کمونیست بر او می کشیم . با آنکه متخصصین کارتل نفت همچنان در مقامات خسار باقی هستند و علاوه بر آن تحویل مقادیر اساسی نفت بخود کارتل نیز عالتاً تصمین شده است مع الوصف اقدامات قاضی دولت تهران ، در مورد اینکه حوادث درجه سختی سیر خواهد کرد ، جان نرید باقی نمیگذارد .

درجه اثر بخشی ملی کردن نفت امروزه رحدود معین فقط به سرعت تهیه کادر فنی مسلکی وابسته است . در این زمینه کمک های بیشانیبه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی اهمیت درجه اول کسب میکند . مشکل بتوان گفت که شاه در مراسم گشایش کارخانه توب آهن اصفهان که یکملک اتحاد شوروی ساخته شد صرفاً بر حسب تصادف بود که ملی کردن عنقریب نفت را اعلام داشت .

با آنکه در یکسلسله از کشورهای نفتخیز برخی گرایش ها ن متضاد وجود دارد و ولت های سر در آنها بر سر کارند جریان امور بصورت در این سمت پیش می رود که مصرف کنندگان نفت مجبورند بیا تولید کنندگان آن مثل طرف برابر گفتگو و معامله کنند . ضمناً نباید فراموش کرد که همزمان با این جریان انحصار کارتل ها در زمینه تصفیه بعدی و توزیع فرآورده های نفتی نیز متزلزل خواهد شد و این امر ضرورت سنگینی بمواضع امریالیسم جهانی وارد خواهد آورد . تاکنون سرمایه گسنداری های آمریکا و انگلیس و هلند در صنایع نفت صنایع عمده سود های خارجی آنان بود . در سال ۱۹۷۱ درآمد های حاصله از معاملات نفتی ۳۹ درصد مجموع سود های اعلام شده شرکت های امریکایی

از سرمایه گذاری‌های خارجی آنها و ۷۷ درصد مجموع سودهایی را که عملاً به ایالات متحده انتقال یافته بود، تشکیل میداد.

دگرگونی‌های دارای اهمیت واقعا انقلابی که از سال ۱۹۷۰ در مناسبات میان کشورهای مصرف‌کننده و تولیدکننده نفت روی داده است با حوادثی چون اعلام برنامه صلح کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی، پیروزی خلق قهرمان ویتنام در ریکار علیه تجاوز امپریالیسم امریکا، برقراری مناسبات نوین میان اروپای سوسیالیستی و سرمایه داری برپایه اصول همزیستی مسالمت آمیز و همکاری و نیز انعقاد قرارداد های تاریخی میان اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا پیوند مستقیم دارد. مجموعه این حوادث که مرحله نوینی در مناسبات بین المللی پدید آورده در عین حال بحران عمومی سرمایه داری را نیز بطور مشهود تشدید کرده است. از دست رفتن مواضع پیشین انحصارات نفتی بخش مهمی از این پروسه است.

انحصارات ود ولتهایی که پشت سر آنها ایستاده اند برای آنکه سیر حوادث را در چینه نفت به قهقرا بازرگانی بشیوه‌های گوناگون متوسل میشوند. از آنجمله است پشتیبانی از اسرائیل بعنوان نیروی متجاوز و ریزین ساز ماژانگرم اخلاقیات مسلحانه علیه کشورهای نفتخیز خاور نزدیک، پشتیبانی از ارتجاعیترین رژیم‌ها در کشورهای نفتخیز، تلاش برای ایجاد سازمان کشورهای امپریالیستی مصرف‌کننده نفت در مقابل اوپک و سرانجام تهدید به مداخله مسلحانه مستقیم. ولی حاصل این سیاست فقط ایجاد تضاد های جدید در درون خود ارد و گاه امپریالیستی است، خاصه آنکه کشورهای عربی اکنون در مقیاس روز افزون نفت را بعنوان سلاح جمعی خود برای اعمال فشار بر کشورهای غربی بکار میبرند (۱).

تلاش‌های امریکا برای ایجاد بلوک کشورهای مصرف‌کننده در نتیجه تضاد هایی که میان دول امپریالیستی بروز کرد بلافاصله عقیم ماند. ژاپن این فکر را از همان آغاز رد کرد. سرمایه داران ژاپنی در رشته نفت سرمایه گذاری ندارند و تا چندی پیش ترک و بیشتر به عنایات انحصارات " هفت خواهران " مستظهر بودند. پیدایش شرکت های ملی نفت در کشورهای نفتخیز مواضع انحصاری کارتل‌ها را تخریب میکنند و با نتیجه وضع ژاپن و سایر کشورهای مصرف‌کننده را تسهیل می بخشد. عدم تمایل ژاپن به ورود در کلوب خریداران نفت که کارتل های امریکا و انگلیس مسلما نقش تعیین کننده در آن بازی میکردند، مفهوم است. در مورد یکسلسله از کشورهای اروپای غربی و بطریق اولی کشورهای در حال رشد نیز وضع بر همین منوال است.

افزایش مداوم نیروی دریایی امریکا در مدیترانه و بدست آوردن حق پایگاه در رینا در یونان نشانگر کوشش امریکا برای اعمال فشار نظامی بر کشورهای نفتخیز خاور نزدیک است.

در سرمقاله سپتامبر ۱۹۷۲ مجله " فورجون " بالحنی بر معنای تصریح میشد که: " سیاست خارجی امریکا بناچار باید وابستگی روز افزون ما را به نفت اعراب در نظر گیرد. این تنها برقراری صلح پایدار در خاور نزدیک نیست که علاقه روز افزون ما را بخود جلب میکند، بلکه دولت امریکا عنداللزوم باید در باره پشتیبانی دیپلماتیک از کمپانی های نفتی در مذاکراتشان با سازمان روز بروز ناسازگار و ترسناک نیز تدبیر بیاندیشد ". " عضلات " دیپلماتیک امپریالیسم امریکا البته همان

(۱) - در تحقیق جنگ اخیر خاور نزدیک در کشورهای بزرگترین کشورهای نفتخیز سزاین منطقه تصمیم گرفتند استخراج نفت را ۱۰ و ۵ و حتی ۱۵ درصد کاهش دهند. هشت کشور عربی صد و نشت خود را به امریکا تحریم کردند. در نتیجه این امر یکسلسله از کشورهای مصرف‌کننده مجبور شدند مصرف سوخت خود را محدود کنند.

ناوهای هواپیما پرو هواپیماهای " ب - ۴۵ " است که در فرودگاههای زمینی آشیانه دارند . موضوع برقراری " صلح پایدار " (بخوان " برقراری وضع راگد و نشوونگنالیستی) در خاور نزدیک که مجله " فورچون " از آن سخن میگوید نیازی بتوضیح ندارد . بطوریکه روزنامه " والمتریت جورنل " اطلاع میدهد دریا سالا و الموزا موثولت رئیس ستاد نیروی دریایی آمریکا خواستار ناوهای توپدار جدیدی است که بتوانند از نفتکش ها و از " اجزای سیاستی که دوستان او در وزارت خارجه آمریکا برای خاور نزدیک طرح ریخته اند " " حراست " کنند . روزنامه سپس بنقل از دریا سالا مینویسد : " برای افراد جامعه ای با سطح نازل رشد تکنولوژی هیچ چیز مقننتر از تماشای عرشه ناوورخشنده از د رافکن نیست " . ولی باتناسب گنونی نیروها در جهان این تهدیدها دیگر موثر نیست . در دوران ما دیپلماسی ناوهای توپدار (یا از د رافکن ها) نمیتواند گرایش روزافزون کشورهای تولیدکننده را در جهت ملی کردن منابع نفت و گاز متوقف سازد .

دورنمای بازرگانی جهانی نفت

کشورهای سرمایه دار در آینده نیز بمقادیر روزافزون از کشورهای نفتخیز نفت خواهند خرید ولی در مقابل آن باید بهای بیشتری باین کشورها بپردازند . طبق محاسبه نگارنده این مقاله در سال ۱۹۷۲ فقط ۱۵ درصد مبالغی که خریداران نهایی در کشورهای مصرف کننده بابت نفت میپردازند در دست تولیدکنندگان کشورهای تولیدکننده میشود . ولی نگاهی بارقام مصرف متوسط اجتماعا لازم کاروسرمایه گذاری هایی که در مراحل مختلف تولید و پالایش و توزیع انجام گرفته نشان میدهد که کشورهای تولیدکننده نفت میبایست ۳۰ تا ۳۳ درصد کل مبالغی را که مصرف کنندگان نهایی پرداخته اند دریافت دارند (باتوجه به بهره تفاضلی (دیفرنسیل) که سود آن هاید کشورهای می شود که سطح بهره دهی جاهلی نفت آنان بالا است و نفت را با مصارف کم استخراج میکنند) . براین اساس کشورهای تولیدکننده میبایست در سال ۱۹۷۲ از هر بشکه نزدیک به ۳۵ - ۴ دلار یعنی تقریباً برابر مبالغی که عملاً بآنها پرداخت شده دریافت دارند . در سال ۱۹۷۳ این رقم میبایست از اینهم بیشتر باشد متوسط بهای نفت اوکلاهما در سرچاه در مارس سال جاری ۶۳٫۵ دلار بود و این رقم همچنان روبه افزایش است .

در برابر کردن میزان پرداخت به کشورهای تولیدکننده مستلزم آن نیست که سنگینی باری که بدوش زحمتکشان کشورهای واردکننده فراآورد ه های نفتی قرار دارد زیاد تر شود . این افزایش را میتوان از طریق کاهش میزان سودهایی که انحصارات در مراحل پالایش و توزیع نفت خام بدست میآورند جبران کرد زیرا این سودها بمراتب بیش از سودهای حاصله از استخراج نفت است . انحصار رات واید تولوگ ها و آنها عمداً میکوشند با تصویر ورنمای تیره و تاری که گویا در صورت اقدام کشورهای نفتخیز به کنترل تولید و فروش نفت خویش پدید خواهد آمد ، افراد را مرعوب سازند . چه دعوی هوچی ! بهمان اندازه که کشورهای صادرکننده به بازاریان میزنند کشورهای مصرف کننده به نفت احتیاج دارند . علاوه براین باید در نظر داشت که اعضای اوپک به کالاهای کشورهای مصرف کننده نیاز مندند . البته خصلت روابط میان این دو گروه از کشورهای نمیتواند بلا تغییر ماند . ولی ماهیت این تغییرات چیست ؟ مناسبات نابرابر قیمتی بر خود سری امپریالیست ها در تعیین شرایط مبادله جای خود را به مناسبات تهیتی بر اصول برابری حقوق و تصمیمات قابل قبول و با صرفه برای طرفین خواهد داد و نوسانات تولید که کمپانی های نفتی با ایجاد آن موجب نفاق میان کشورهای مختلف

میگردند پایان خواهد یافت . انعقاد قرارداد های درازمدتی که در آنها ضرورت حفاظت مناسب طبیعی بحدا اعلی در نظر گرفته شود برقراری ثبات در استخراج نفت بسیار خواهد ساخت . بطور کلی برقراری کنترل کشورهای تولید کننده بر نفت خویش به نفع دول کشورهای مصرف کننده امکان خواهد داد علیه شعبده بازیهای " هفت خواهران " در زمینه قیمتتها با اثر بخشی بیشتری مقابله کنند . این فقط يك فرضیه نیست . هند وستان وایتالیا با استفاده از امکان دریافت مستقیم نفت از کشورهای تولید کننده هم اکنون در مورد بهای آن محدودیت های جدی بوجود آورده اند . ونزوئلا قانونی درباره ملی کردن تمام شبکه توزیع فرآورده های نفتی صادر کرده است .

افزایش میزان نفتوگاز دریافتی از اتحاد شوروی (در عین رفع نیازمندیهای خود این کشور و یاد در نظر گرفتن ملاحظات ناشی از حفاظت منابع طبیعی) بر رفع نیازمندیهای جهانی در زمینه انرژی برای دهها سال دیگر کمک خواهد کرد . اتحاد شوروی هم اکنون قسمت اعظم نفت وگاز مورد نیاز کشورهای سوسیالیستی دیگر را تامین میکند و این قسمت بخش بزرگی از صادرات نفت وگاز آنرا تشکیل میدهد . علاوه بر این نفت شوروی در بیست که به اروپای غربی و برخی از کشورهای در حال رشد میروند و مقدار بیست پیوسته افزایش مییابد . گاز طبیعی شوروی نیز بر اساس قرارداد های درازمدتی که درباره همکاری اقتصادی انعقاد یافته بمقادیر روز افزون به کشورهای اروپای غربی صادر میشود . ژاپن که از شرکت در طرحهای واقع با عضویت بهره برداری مشترک از نفت وگاز سیبری امتناع ورزید حالا لابد حاضر است تردید های قبلی را کنار بگذارد .

کنسرسیوم هایی که شرکت کمپانی امریکایی و یک کمپانی ژاپنی در آنها شرکت دارند آماده اند قرارداد نامضا کنند که بموجب آن در ازای تحویل درازمدت گاز طبیعی مایع از سیبری به کرانه های غربی و شرقی ایالات متحده ماشین آلات ولوله و کشتی های ساخت امریکا با ارزش چندین میلیارد دلار تحویل داده شود . پیشبینی میکنند که اتحاد شوروی بحرور زمان میتواند به بزرگترین تحویل درازمدت گاز به ایالات متحده متبدیل شود و تا ۵ درصد کل مصرف آنرا تامین کند . انعقاد قرارداد در این زمینه بعلا آنکه دولت کمون میکوشد از آن بعنوان وسیله ای برای سوداگری سیاسی استفاده کند و نیز بسبب کارشکنی های صهیونیست ها و سایر عناصر و آتش ضد شوروی در کنگره و مطبوعات عده امریکا بادشواری های روبروست و حال آنکه چنین قرارداد هایی بسود هر دو کشور است و امتناع از آنها خطر آنرا در بردارد که امریکا منابع سوختی را که بیشك کشورهای دیگر از آن استفاده خواهند کرد از دست بدهد .

تضییق تمام سبب نیروها در جهت سی می کند که دیگر به امریکا امکان نخواهد داد يك سوم انرژی تولیدی جهان را مصرف کند . حتی اگر کشورهای تولید کننده نیز صد و نرفت خود را به امریکا محدود نکنند . ملاحظاتی اقتصاد درونی واشنگتن را به کاهش واردات نفتوگاز وارد خواهد ساخت زیرا ارزش آنها در سال ۱۹۸۵ بموجب محاسبات تخمینی مبتنی بر قیمت های سال ۱۹۷۰ ۳۰ میلیارد دلار بوده قیمت های سال ۱۹۸۵ احتمالا به دو برابر این رقم خواهد رسید . امریکا در قبال چنین مقدار فرهنگشی از نفت وگاز زیاد نخواهد بود هم ارز سپرد از دو هم حجم عادی بازرگانی خارجی خود را در زمینه های دیگر حفظ کند .

انحصار احتگر

انحصار استغنی با استفاده از هیاهویی که بر سر " بحران انرژی " در امریکا و کشورهای سرما به داری دیگر برپا شده است غارتز و حتمتگشان را از دست میدهد میکنند . از یک سو مصرف کنندگان فرآورده های نفتی و از سوی دیگر مالیات دهندگان را . در عین حال بدینوسیله آخرین امکان

رقابت را در این زمینه از کارفرمایان کوچک و متوسط سلب میکنند .

افزایش مصرف سوخت در آمریکا در نتیجه رونق اقتصاد و مصادف شدن با سرمای شدید زودرس اوایل زمستان سال ۱۹۷۲ - ۱۹۷۳ ذخیره نفت کشور را کاهش داد .

عکسهای عدیدهای که آنزمان در مطبوعات انتشار مییافت و منظره کلاسهای گرم نشده مدارس را نشان میداد که در ایالت کلرادو و در مس را تعطیل کرد بود و نیز اخباری که درباره خطر کمبود فراآورد ه های نفتی در مناطق دیگر کشور پخش میشد آشکارا برای ایجاد سراسیمگی در نظر گرفته شده بود . انحصارات از این فرصت استفاده نکردند تا با تأیید دولت قیمتها را بالا برند و شرکتهای نفتی مستقلی را که وجودشان تا حدودی مانع افزایش قیمت ها بود از بازار برانند . در منطقه ای که

نویسنده این سطور در آن زندگی میکند " موبیل اویل " تحویل نفت به موسسه نفتی کوچکی را بلیب که متعلق به یگانه " سرمايه دارسیاهيوست " آن منطقه بود ، بمیزان زیادی کاهش داد . صاحب آن سرانجام مجبور شد موسسه خود را بهمان " موبیل اویل " بفروشد . در مورد فروشندگان بنزین اتومبیل نیز همین تاکنیک بکار برده شد و در نتیجه آن در اواسط ماه مه سال جاری ۱۳۰۰ پمپ بنزین متعلق به کارفرمایان مستقل تعطیل شده و یاد معروض خطر تعطیل قرار گرفته اند . و اما در همان محبوحه هیاهوی کمبود فراآورد ه های نفتی نیز ذخائر بنزین در قیاس با دوره مشابه آن در سال پیشین فقط ۱۰ درصد کاهش یافته بود که آنهم کمی بعد رو با افزایش رفت .

این " کمبود " برای سلاطین نفت بسیار سود مند تمام شد . برای نمونه شرکت " اسو " (شرکت سابق " استاندارد اویل اوف نیوجرسی ") را که در میان " هفت خواهران " از همه بزرگتر است در نظر میگیریم . سود آن در سه ماهه اول سال ۱۹۷۳ - ۷۳ درصد افزایش یافت که با این حساب در طول سال بحیثی بیش از ۲ میلیارد دلار میرسد . " تکراکو " در همان دوران سود خود را ۱۵ درصد افزایش داد و وارد کلوب " میلیارد ها " شد . سود " استاندارد اویل آف کالیفرنیا " ۲۴ درصد فزونی یافت . بهای متوسط بنزین با سرعت بالا رفت و کمیسیون انرژی دولت فدرال اجازه داد بهای گاز طبیعی در سر جا ه های معادن ساحلی ایالت لوئیزیان ۷۳ درصد افزایش یابد و بدینسان زمینه را برای افزایش همگانی قیمت ها فراهم ساخت . میلین یکی از رهبران کنگره آمریکا از پیشنهاد مربوط به ۵ - ۱۰ درصد افزایش بهای بنزین پشتیبانی کرد و این در حکم افزایش ۱۲۵ - ۲۵ درصد هزینه های مصرف کنندگان است که در صورت عملی شدن ضررت شدیدی بزندگی میلیون ها کارگری که میبایست راه دوری تا محل کار طی کنند ، وارد میسازد خاصه که آنها هم اکنون نیز بعلت افزایش مداوم قیمت خوار بار و کالا های دیگر در عین حال انجماد عملی دستمزد ها در مضیقه هستند .

در ریچموند آوریل نیکسون به کنگره درباره انرژی برنامه تامین مصرف روز افزون سوخت که مورد پشتیبانی انحصارات قرار گرفته تشریح شده است .

میگرد عبارتند از : لغو هرگونه کنترل نرخ گاز طبیعی ، افزایش مساحت اراضی مورد اجاره انحصارا نفت و گاز بمیزان سه برابر کنونی ، تخفیف های مالیاتی جدید برای شرکت های اکتشاف معادن نفت و گاز ، لغو محدودیت واردات نفت و گاز و در عین حال اخذ عوارض گمرک جدید از نفتی که اضافه بر میزان مقرر وارد میشود (عملا اخذ مالیات از زحمتمندان) و سرانجام دعوت مصرف کنندگان به صرفه جویی در سوخت .

از آنچه که گفتیم نتایج زیرین بدست میآید : با آنکه در مورد کمبود کنونی منابع سوخت سخت

مبالغه میشود ولی تردید نیست که بحالت تسلط انحصارات و وجود هرج و مرج در تولید سرمایه‌داری کمبود انرژی بیش از پیش و باحدتی روزافزون عواقب خود را آشکار خواهد ساخت . افزایش سریع مصرف سوخت و برق ، فقدان هماهنگی میان تولید و مصرف آن ، رقابت ، استفاده بدون کنترل از منابع و آلودگی خطرناک محیط زیست — همه و همه ما را بمنتیجه اصولی واحدی میرساند :

مالکیت خصوصی انحصارات مورد حمایت دولت بر سوخت و نیروی برق بیش از پیش با نیازمند بهای فعالیتهای اقتصادی و زندگی انسان در تضاد قرار میگیرد . حل اساسی معضل انرژی در امریکا در آخرین تحلیل مستلزم اتخاذ تدابیر زیرین است :

- ملی کردن صنایع سوخت و برق و برقراری کنترل دموکراتیک بر آن ؛
- تنظیم مصرف سوخت و برق تحت کنترل دموکراتیک (۱) ؛
- جلوگیری از مصرف عظیم سوخت و برق برای نیازمندیهای نظامی ؛
- انعقاد قراردادهای درازمدت با اتحاد شوروی برای بهره برداری و استفاده مشترک از نفت و گاز طبیعی سیبری ؛

— اتخاذ تدابیر جدی در داخل کشور برای جلوگیری از آلودگی محیط زیست که استفاده از فراآورده های نفتی و تولید نیروی برق موجب آن میگردد . عطف ساختن این تدابیر از محل درآمد انحصارات ؛

— معاف داشتن زحمتکشان مصرف کننده سوخت زبرد اذت مالیات هایی که سربه می یارند هاد لا رمیزند و دریافت این مبالغ از انحصارات نفت و زغال تالخطه ملی کردن کامل آنها ؛

- کاهش قیمت سوخت و نیروی و رساندن آن به سطح معقول ؛
- تنظیم برنامه هماهنگ پژوهش های علمی تحت کنترل دولت و با هزینه دولت برای کشف منابع جدید و بهتر انرژی . همکاری جدی تر با کشورهای دیگر و ویژه با اتحاد شوروی در این زمینه .
- تنظیم چنین برنامه های برای تامین سوخت و برق میتواند به عامل موثری برای مبارزه در راه ایجاد جبهه ملی ضد امپریالیستی در امریکا بدل گردد . " ماجرای واترگیت " نشان داد که نه حزب جمهوریخواه و نه حزب دموکرات نمیتوانند پایه چنین جبهه ای باشند . این ماجرای بار دیگر موید ضرورت ایجاد حزب سیاسی جدیدی است که طیفه کارگرو متحدین آن بنمایندگی جنبش آزادی بخش سیاهپوستان و سایر اقلیت های ملی همسته آنها تشکیل خواهند داد .

(۱) — امروز در نتیجه پرواز هواپیماهای تقریباً خالی شرکتهای مسافربری هوایی رقیب که میان نقاط واحد و در زمان واحد انجام میگیرد مقدار بزرگی سوخت بهدر می رود . استفاده نامحدود از اتومبیل در بخشهای مرکزناشهرها موجب مصرف سوخت میشود و آلودگی هوا را بحد خطرناک میرساند .

ندای وجدان و وظیفه اجتماعی نویسندگان

آکادمیسین پانتلی زارف

رئیس انجمن نویسندگان بلغارستان

هنرمند بزرگ همیشه رزمند است که علیه بیدادگری اجتماعی به پیکار برمیخیزد. اگر زیست نامه هنرمندان بزرگ را از نظر بنگه رانیم می بینیم که هر یک از آنان با کژی ها و کامتی های زمان خود جدالی بیغرنج داشته است. هنرآفرینان جوامع طبقاتی کوناگون از نظر چگونگی مسیر تفکر، سبک و مضمون آثار خویش با یکدیگر شبیه نبودند ولی همیشه در یک زمینه با هم وجه اشتراک داشته اند بدین معنی که همه آنها با دوران خود در جری بحث شدید بوده اند. ضمناً درجه کمال و ژرفای اندیشه هایی هم که آنها در آثار خود پرداخته اند بر حسب چگونگی تاثیر همین جری بحث هاست. سخنوران جهانی بزرگی چون بالزاک یا مویسان، تولستوی یا چخوف، گوته یا توماس مان بی آنکه انقلابی باشند عظمای زیبایی و فضیلت هنری بودند و با سفلگی های نظامی که در آن میزیستند پیکار آشتی ناپذیر داشتند.

هنرمند بزرگ در گذشته جلوه گاه اراده و شوق، نو سازی معنوی و اخلاقی جامعه، شیفته هوای تازه و عرصه پهنای تجلی شخصیت انسانی بوده است. هنرآفرینان نامی گوهر عمل و فعالیت را در درون خویش نهان داشتند و مشاهده ناپسامانی های جامعه و فقر معنوی و روانی که در آن بسر میبردند انگیزه ای بود برای آنکه گوهر خود را عیان دارند. شور و شوق نویسندگان انقلابی برای پیکار با ناپاکی ها از اینهم سوزان تر و بیختر بود. نمونه های آنها در آثار برجستگان بلغارستان، پتفی در مجارستان، گورکی در روسیه و گارسیا لورکا در اسپانیا مشاهده میکنیم. نویسندگان دوران ما نیز نمیتوانند از پیکار و وظایفی که تاریخ بر عهده آنها گذاشته است، سرباززنند. آنها نمیتوانند بصورت " ارواح عالمیه" فی نفسه و فقط برای خویشتن روزگار بنگه رانند. آنها موظفند نیروی خود را تمام و کمال در پیکار همگانی بخاطر ترقی و تعالی بکار برند و خویشتن خود را در این پیکار ببندند. پابلونرو که تمام زندگی و آثار خود را وقف خلق کرد چنین سخنور پیکارجویی بود. البته نویسندگانی که در جامعه بورژوازی بسر میبرند و علیه آن پیکار میکنند و نویسندگان جامعه سوسیالیستی که به پیشرفت جامعه خود کمک میکنند با مسائل گوناگونی روبرو هستند. ولی هر اندازه هم که مسیر تفکر و سبک و مضامین آثار آنها با یکدیگر متفاوت باشد همه آنها در قبال جامعه بشری، در قبال خلق و وجدان خویش مسئولیت واحدی بعهده دارند.

ضمناً ما مقلوب وجدان را که در عرصه ادب شناسی بسیار کهن و در عین حال بسیار بربر و فعلی است بمعنوم جدال درونی نیروهای معنوی انسان تلقی میکنیم. آحاد افراد عادی نمیتوانند از وجدان و مکارم اخلاقی بی بهره و بیانگر بخش یا ظریف خود خواهی — شخصی یا طبقاتی —

باشند . ولی نویسند ه عاری از وجدان پدیده ایست عجیب و فقیح . چنین نویسند ه ای دیرباز
 زود با رسالت خویش بیگانه میشود و در سوا شیب انحطاط ناگزیر کار راه نمی آید . آری عالیه هنرمندی
 کشاند . وجدان همیشه در آفرینش اثر هنری حضور دارد و حضورش از دانش زندگی ، از احساس
 واقعیت و واقع بینی یا از قدرت تخیل و طیران اندیشه ناشی میشود و این عوامل با نیروی عظیم
 خود در ترسیم و تصویر پدیده ها و احساس شده ها و این ریزی عالم هنر به هنرمند یاری میکنند .
 بسیاری از برانندگی های آفریده های هنری راه آورد و بازتاب وجدان هنرمند و خصال اخلاقی
 و احساس مسئولیت او در قبایل جامعه است . وجدان از نظر صرفاً زیباشناسی (استتیک) نیز
 در اخلاقیات هنری نویسندگان حضور دارد . بصورت تلاش برای تکوین ذوق و سلیقه هنری ،
 ایجاد نشاط زندگی و آرمان های رخشنده ، بصورت عشق به آزادی معنوی و هنری که هنسر
 متری همواره آنرا در ضمیر انسان های پرورد . هنری که با معنویات و ملکات اخلاقی پیوند نداشته
 باشد و خود را " تابع " آنها نشمارد انسانها را نسبت بیکدیگر بیگانه میسازد و شوق به ترقی و تعالی
 را در آنها میکشد . هنر رسالتی برتر از بیکار علیه رکود و خمود و مرگ نیست . حتی زمانی هم که
 مضمونش فاجعه علاج ناپذیر بنظر رسد .

وظیفه اجتماعی وجدان فردی از یکدیگر تفکیک ناپذیرند . بخشی از جامعه انسانی
 همچنان در تنگنا با سرمایه داری بسر میرود و سخن دیگر در راه تاریخی نوین به پیش میرود . در
 هر یک از این دو نظام اجتماعی متضاد هنرمند وظیفه اجتماعی خود را به پیروی از ندای وجدان
 انجام میدهد .

سوسیالیسم در پرست از مرحله نخستین خود یعنی تبلیغ انقلاب و " آرزویی " که توده
 ها بر رهبری نیروی انقلابی دوران - حزب کمونیست - برای تحقق آن میکوشیدند ، فرا تر رفتاست .
 سوسیالیسم اکنون در بخشی از جهان به واقعیت بدل گردیده و هستی ما ، فعالیت روزمره
 و جنبشها را متشکل میدهد . سوسیالیسم در عرصه ادبیات نیز قهرمان ادبی نوین یعنی
 انسان زحمتکش آزاد و ایجادگری عرضه میدارد که پاره ای از نویسندگان غرب در برابر آن حیران
 میمانند . هنرمندان و چهره پردازان سیاسی معنوی تمدن سوسیالیستی در برابر این قهرمان
 آفریده دوران ما قرار دارند . هبجان وجدان و ویژگی احساس وظیفه آنان نیز از همین عامل
 نشأت میگیرد .

هنرمند جامعه سوسیالیستی به تقویت نیروی انقلابی جامعه و پرورش انسان هایی که اصول
 اخلاقی نوین سوسیالیستی رهنمون عمل آنهاست کمک میکند . هنرمند جامعه سوسیالیستی
 از یک سو حافظ و حارس پاکیزگی و صفای اخلاق انسان های سازنده سوسیالیسم است و از سوی دیگر
 بر ناصیه کسانی که در اردوی دشمنان سوسیالیسم جای دارند داغ ننگ میکشد . هنرمند با
 آفریده های خود انسان دوستی جامعه نوین را متجلی میسازد ، از این راه میان نویسند خوانند
 پیوند های هنری و معرفتی و عقیدتی برقرار میگردد و وضعاً معاصران نویسند ه با اعتماد دارند و او را
 وکیل و وصی معنوی خویش میشمارند . هنرمند زندگی انسان ها را در عرصه های بزرگ و کوچک ،
 در امروزی و روزمره و در روابط خصوصی و عاطفی آنان تصویر میکند . ادبیات خصائص محتوی ملی نویسن
 سوسیالیستی را از متن واقعیت اخذ میکند و با تاثیر نیرومندی که در عقول انسان های بخشند
 خود در ایجاد این محتوی شرکت میبرد . بیهود نیست که میان نویسندگان سوسیالیستی پیرامون
 انقلاب علمی و فنی در پیوند آن با انسان و پیرامون چگونگی تاثیر محیط معنوی و اجتماعی نویسن
 در شخصیت انسانی بحث های پر شور انجام میگیرد . در آنها چنین پیشداوری وجود ندارد که
 گویا کاروری و زیبایی با یکدیگر همساز نیستند .

د دستگاه تبلیغات بورژوازی دعوی میکند که گویا ادبیات سوسیالیستی وابستگی اداری دارد و گویا بسبب پذیرش سیارش و حکم زمان از آزادی محروم است . این دعوی بکلی مفرصانه و دور از حقیقت است و وقتی در پیشگاه واقعیت قرار میگیرد سنگ بر سنگ آن باقی نمیماند . در کشورهای سوسیالیستی آزادی وجود دارد و این آزادی یا " آزادی " محیط سرمایه داری " رقابت نمیکند" بلکه بر آن فایز میآید . حتی شهرت طلب ترین کسانی هم که میکوشند در کار خود نوآر و نوکاشف اول باشند و یا شوق انتقاد در مردارند اگر آفریده هایشان تسریع کننده پیشرفت اجتماعی باشند همیشه از آزادی کامل برخوردارند . ولی دشمنان ایدئولوژیک ما اتفاقاً از همین پیوند عمیق و ویژه هنرمند با جامعه و از همین احساس مسئولیت او در قبال چگونگی جریان امور جامعه است که هیچ خوششان نمیآید .

اما در محیط سرمایه داری وضع دیگری وجود دارد که بغرنجی آن بیشتر است . نویسندگان کمونیست و ترقیخواه آنجا ، در آثار خود عیوب نظام سرمایه داری را فاس میسازند و آشتی ناپذیر علیه آنها مبارزه میکنند . این نویسندگان در میان طبقه کارگر و روشنفکران و جوانان از احترام روز افزون برخوردارند . تعداد آنها پیوسته رو با افزایش است زیرا نویسندگان دیگری که بحران سرمایه داری با تمام مظاهر خود آنها را به صغوف مبارزان ضد بیهودالتی اجتماعی میکشاند ، با آنها می پیوندند . ولی از سوی دیگر نویسندگانی هم وجود دارند که در نرمای روشن را از دست داده اند . در حوام سرمایه داری خاصه در رژیم های دیکتاتوری نویسند ه ای که تعالیات آزاد یخواهانه و عقاید ترقی خواهانه بیان دارد غالباً تحت پیگرد قرار میگیرد . وجدان او از بیرون سرکوب میشود . در محیط دموکراسی بورژوازی (در هر کشور بشووه ای خاص آن کشور) نویسند ه غالباً از جامعه جدا و از معضلات و مسایلی اجتماعی مهم برکنار است . در اینجاست که وجدان اندک اندک دگرگون میشود و رنگ میبازد و از درون نیز سرکوب میگردد . این پیش آمد شروع واقعیت مبتدلی پدید میآورد : هم شروع زندگی وهم کسب زندگی پیوند با زندگی ، بیگانه شدن با آن و خود جداسازی . نویسند ه در برابر تضاد قرار میگیرد : از یکسو واقعیت موجود را نفی میکند و علیه آن بیامیخیزد و عصیان میکند و از سوی دیگر خود را تا سطح تعمیم های اجتماعی بالا نمیکشد . بدینسان درام روزمره هنرمند آغاز میگردد : او در و ان خود تعلق دارد و تمام تشنجات و سوز و گداز آنرا احساس میکند ولی چه بسا خائف و شرمگین خود را کنار میکشد .

بسیاری از تئوری های ادبی بورژوازی این درام بغرنج نویسنده جامعه سرمایه داری را تشویق میکنند . مثلاً بموجب نظریه امروزی " ساختارگرایی " (استرکوتورالیسم) اثر ادبی فقط متنی است که برای مصرف ایجاد میشود . این نظریه برای ادبیات رسالت دیگری قائل نیست و بزعم آن مسائل حیاتی مهم ناشی از موجودیت مجموعه جامعه بشری و مقدرات خلق و فرد و اصولاً مسائل جهانی در فراسوی عرصه ادبیات قرار دارند .

با توجه به مفهوم وجدان طبق تعریفی که ما برای آن بیان داشتیم و آنرا حضورند ای وجدان سختگیرد فعالیت هنری نویسند ه نامیدیم " متن شناسی " (تکستولوژی) که یکی از تئوریهای ادبی مدرن شمار میرود و رهبری فعالیت ادبی امروزی را در کشورهای سرمایه داری به عهده گرفته است ، این ندادار حقه میکند . بموجب این تئوری نویسند ه حتی زمانی هم که شرح اعلان و غیره اجتماع در برابر او قد علم میکند یا خطر فاجعه و فلاکت احتمالی ناشی از جنگ جدید پدید میگردد نباید به مبارزه برخیزد و وظیفه ندارد برای پیکار آماده باشد . بزعم این تئوری سخنوران حق ندارند راه تاریخ را با ششم هنری خود دریابند .

ما هنگام بررسی چگونگی خلافت هر یک از نویسندگان معاصر همیشه از خود می پرسیم :

اوجهی جز نوبه جهان عرضه داشته است، علت جذابت او چیست و سببی که در آفرینش هنسری و دانش بشری ادا کرده و حسن تحسین در مایه انگیزته چه اندازه است؟ عمق مسائل اخلاقی مطروحه در یک اثر ادبی، از این نظر اهمیت بسیار دارد.

ولی تبلیغ شدید "از خود بیگانگی" که ادبیات بورژوازی از آن انباشته است نمیتواند ما را به تحسین وادارد. ادبیاتی که ادعای آزادی دارد در چنگ نظریات انحطاطی که بی عملی انسان و بیگانگی او را در جامعه درگیربرد های طبقاتی و نیازمند به همبستگی طبقاتی انسان ها تبلیغ میکند، اسیر است. مایه نگرانی تنهایی اعتنایی به مسائل اجتماعی - طبقاتی نیست، سطح اخلاقی نازل ادبیات کنونی بورژوازی نیز بسیار نگرانی آور است. چنین است نظر ما در باره این ادبیات.

براند من نویسنده دانمارکی میگفت: "عقلی که هر چه در برابر خود میبیند آتراد رهم میکند عقل هنری نیست". این سخنان خطاب به هنریک ایبسن یکی از ادیبان اصیل و خود ساخته گفته شده است که در زمینه نفس واقعیته اجتماعی دوران خویش از نیروی شگفت انگیز برخوردار بود. ولی حال این سؤال پیش میآید که پس ادبیاتی که در دوران ما همه چیز را با چماق نظریه "از خود بیگانگی" یعنی نفی پیوند انسان با اینای جنس و جمع انسانی رهم میکند، ادبیاتی که انسان در آن نشسته نشاط احساس نمیکند و بی خویشتن میشود، چه مایه از هنر میتواند داشته باشد؟

باید بی پرده گفت که در قرن ما، در این قرن تصادمات اجتماعی و طبقاتی حادث و داغ و عقلی که زندگی را به خاکستر بدل میسازد و برای فرد انسانی ملجاء و پناهی در جهان باقی نمیگذارد، نمیتواند از هنر بهره چندانی داشته باشد. در قرن ماکه نیروهای "اهریمنی" - از فیراجتماعی گرفته تا حشیش و هروئین - آزاد در تاخت و تازند و هر آنچه را که سرشت انسانی دارد در انسان بجا کسرت بدل میسازند کسفا اخلاقی و در مانگری که هنرمند ول میدارد ضرورت مرم کسب میکند. سعادت در دوران ما در ایست که امید توید میدهد و فقط سر خوردگی و دل مردگی سر نمیانگیزد. امید امروز ما سوسیالیسم و پیروزی آرمان دادگرن و انساندوستی است، امکان اتحاد انسان های پاکدامن و آزاد اندیش بنام انسان و انساندوستی است. مگر و است که در قبال چنین دورنمایی افیون تیره نگری و نافرجامی - انسان نویسنده چهره پرداز او را تخذیر کند و روان او را بیرحمانه بیا زارد؟

اکنون در جامعه سرمایه داری مغز افراد را از انواع تئوری های فلسفی با اصطلاح "مرم" برمیکند و عقاید و نظریاتی را رواج میدهند که عملاً مانع رهایی انسان از قید تیره نگری و احساس نافرجامی است. سرمایه داری امروز بیشتر از هر زمانی در گذشته افسانه های آیدئولوژیک رنگارنگ به هم پیافند. این افسانه پردازی "فلسفی" بفرنج و متنوع وسیله آیدئولوژیک است برای تخذیر شعور جامعه بشری و جلوگیری از آزادی روز افزون آن. بکنک این افسانه ها نه تنها هن افراد بلکه عواطف و احساسات و معانی اخلاقی آنها را تحت تاثیر قرار میدهند.

ضمیر پاک و وجدان بیدار هنرمند معاصر نمیتواند در قبال این پدیده ها آرام بماند. افسانه های فلسفه بورژوازی امروزی: اهرستی گرامس (اکزیستانسیالیسم) و فروید یسم گرفته تا ساختار گرامس - زمانی که به معانی اخلاق و رفتار انسان بدل میگردد همه بیکسان زیانمند میشوند. در این اواخر تئوری های تازه ای هم پدید آمده است که توسط اخلاق و ناسین آلفونز فرانسوا و مساد تبلیغ میشود (مثلاً "نه در کتبی تحت عنوان "دفتر یادداشت روزانه یک دزد" از موه "فضیلت" سخن میگوید: جنایت، خیانت و انحراف جنسی). بدینسان بکنوع آیین "لذت

گرایس " (هد ونیسیم) پدید میگردد که "حفظ و لذت اند" خانمان سوز و هستی براندازو " شعور مصرف " را رواج میدهد . این افسانه ها هرگونه وظیفه و تعهد اجتماعی را نفی میکنند و شخصیت انسانی را به غرائز و منافع خود خواهانه محدود میسازند و کیش کاذب لذت طلبی و تاثر بیمارگونه را در خود جمع دارند . این افسانه ها بر اساس انواع تفاسیر فروید پستی در باره چگونگی رفتار و رفتار فرد پرداخته میشوند ، تمنیات فرد را همیشه در هر اوضاع و احوال ارضاء نشد و کوشش او را بسوی تمتعات و لذات فروکش ناپذیر جلوه میدهند . این افسانه ها به حریم ادبیات نیز که باید حامل سلامت و شفا ی معنوی و اخلاقی برای جامعه باشد راه میبایند . تئوری های رنگارنگ " انقلاب جنسی " یعنی " انقلابی " که گویا آزادی همنوا بیگی همگانی ارزانی میدارد (البته در محیط سرمایه داری) بنیاد عشق و محبت انسانی را فرو میپاشد و زندگی را به پست ترین درجات ابتدال میکشاند .

حتی اگر نابرابری اجتماعی و موعظه های " از خود بیگانگی " راهم کنار بگذریم آیا وجدان یک نویسنده میتواند در قبال این چنین تئوری های اجتماعی - فلسفی آرام بخاند ؟ همانگونه که آزمنده سرمایه داران طبیعت را به تپاهی میکشاند و زمین و هوا و رودخانه و جنگل هسارا بپر حمانه می فرساید و می آید . این تئوری هانیز که وسائل صنعتی " فرهنگ همگانی " پشتوانه آنهاست ، روان نسل جوان را به تپاهی میکشاند . نه ، نویسنده حق ندارد در قبال ایمن کزی ها و تپه کاری ها لاقید بماند !

برای تئوری های فلسفی - عرفانی امروزین و کیش " نین " لذت گرایی البته در محیط سرمایه داری زمینه معین و واحد و دی حتی " توجیه " اجتماعی وجود دارد ولی تلاش برای انتقاد آنها به حریم کشورهای سوسیالیستی جز تپاهی کار تاریخی سترگی که در آنها انجام میگردد هدف دیگری نمیتواند داشته باشد . این آیین های انحطاطی به جوانان جامعه سوسیالیستی که همیشه به آرمان های انسانی و ایمان به انسان نیاز دارند ، زیان بزرگ میرساند . نویسنده داری وجدان سالم موظف است این پدیده های منفی را بشناسد و در قبال آنها واکنش نشان دهد و هنر خود را به نیرو و معنوی عظیم برای تامین ترقی و تعالی بدل سازد ، این وظیفه را منتها نویسندگان کشورهای سوسیالیستی بلکه تمام هنرمندان پاکدامن علاقمند به آئینده جامعه انسانی نیز بعهده دارند .

هنرمند دوستدار حقیقت و عدالت نمیتواند به سیر لفرزان در سطح پدیده ها بماند کند . تمام فرهنگ بشری و ستانه ای که به نیروی هنر پیشینیان ما - از گوته گرفته تا فوجیک و واپساروف آفریده شده است ، نویسنده را به پرهیز از این خطا فرامیخواند . خوانندگان از نویسنده خود توقع " عصیان ادبی " و طیران اندیشه پر زور و جسوری دارند که علیه سرشت ضد مردمی و ضد انسانی جامعه بورژوازی به ستیز برخیزد . نمیتوان باین نظریه واهی دلخوش داشت که گویا جامعه سرمایه داری سرانجام یک روز خود بخود و بدون پیکار معنوی آید و لولویک علیه آن سقوط خواهد کرد و آنگاه تمام مفاسد و معایب و تمام بلاها و مصائبناشی از آن از ساخت جامعه بشری رخت برخواهد بست . بیکار را باید از همین امروز و از هم اکنون انجام داد زیرا همانگونه که بآسانی قابل درک است ، تمام این پدیده های منفی و تمام این آید لولوی ساد-یستی ضد مارکسیسم از مراکز معینی تشویق میشوند . این آقیون معنوی در جامعه سوسیالیستی نیز که از همزیستی با جوامع پوسیده و فساد گستر سرمایه داری ناگزیر است ، به ما نمی در راه تحقق هدف های انساندوستانه بدل شده است .

وجدان نویسندگان جامعه سوسیالیستی نیز آرام نیست ، اگرچه این ناآرامی علل دیگری دارد . جامعه سوسیالیستی نیرومند و پرتحرک است و شتابان و خروشان به پیش می‌رود . ولی هنرمندگانه از همگامی با آهنگ پرشتاب آن یا زمیماند و نمیتواند نکات معنوی دقیقی را که پدید آمده است بنیادی نوین در خود نهان دارند چنانکه شاید و باید دریابد . آنگاه این سؤال صحیح میان می‌آید که : آیا انسان جامعه ما با شیوه‌های هنری کاملاً اصیل و انسان‌دوستانه چهاره پدازی شده و هنرمند او را در محیط هستی نوین و کارنوین و با تمام دگرگونی‌ها و تجلیات معنوی کنونی اش رید و به خوبی دریافته است ؟

مهمترین هلاک سنجش وزن و اعتبار یک هنرمند ژرفای دانش و معرفت او بر احوال انسان است . ادبیات از طریق انسان و با دریافت خصال انسان است که به جلوه‌گاه در وران و حرکت جامعه و ویژگی‌های مردمی وطن و فردی بدل میگردد . به همین سبب یکی از مسایل اساسی اصالت حرفه‌ای هنرمند همان عمق دانش و معرفت او بر احوال انسان است . علاقه با نمان و بینش هر آنچه که در خطه حیات انسانی صورت می‌پذیرد ضامن اصالت حرفه‌ای یعنی توانایی هنرمند در زمینه آفرینش و همگامی با یویه هنرستگ و همیشه در حال رشد است . نویسنده‌ای که تجربه اش در زمینه روانی و روانشناسی ناچیز و توشه مشاهده‌اش حقیر و معرفتش بر احوال انسان بی‌عقدار است . شبه‌نویسنده است ؛ اشرافی (آریستوکرات) معنوی کاذب است . گوته میگفت : ادوار انحطاط مولود عوام زهتی و ادوار اعتلا مولود عوام عینی هستند . با تفسیر الفاظ این اندیشه میتوان گفت که : هنرمندان دارای تجربه حیاتی ناچیز آفریده‌های ذهن اند و بسبب محصور بودن در رنگهای ذهنیات خویش زبون و ناتوانند ولی نویسندگان دارای تجربه سرشار و عمیق و مشاهدات وسیع قادرند عینیت را بر عرصه ذهن نقش کنند و ذهنیت را به عینیت و واقعیت هنری بدل سازند . آنها این دیالکتیک بی‌رنج خلایق را در قبضه اقتدار خود دارند .

ضرف ادبیات کنونی سوسیالیستی و از آنجمله ادبیات بلقارستان مادر آنستکه نویسندگان زندگی واقعی را چندان خوب منعکس نمی‌سازند . بر پایه تجربه هنری موجود آثار فراوانی پدید می‌آیند که قسمه‌های کتابفروشی‌ها را انباشته اند . ولی این آثار از آنچه که در زندگی انجام میگیرد و خصیصه دوران‌ها را تشکیل میدهد بهیچوجه سخن کافی نمی‌گویند . در آمیختگی ژانرها یعنی ژانر حماسی با ژانر ادبی یا ژانر حماسی با ژانر زیباشناسی و نیز درهم شکستن ژانرهای سنتی گاه بسود نگارندگان ناتوانی تمام میشود که قیافه هنرمند نوآور بخود میگیرند .

پدیده دیگری هم مشاهده میشود که دوری معین از مردم است - مردم نه بمثابه مصرف کننده ارزش‌های معنوی بلکه بمثابه نیروی ایجادگر . " آنتی پوئزی " ، " آنتی رمان " ، " آنتی درام " ، " آنتی لیریک " که در بازار جامعه سرمایه داری رواج دارند به محیط سوسیالیسم نیز راه می‌یابند . این پدیده‌ها ساتر هنر کاذبند که با تکیه بر خصلت فردی و سلیقه مولف تمام آنچه را که بظورتا مشهور از خلق سرچشمه میگیرد و بر عرصه خلایق هنری جاری میشود ، نادیده میان نگارند . میدانیم که حتی پویاترین شعور هنری و از آنجمله شعور هنری کنونی نیز از نظریات و تصوراتی که از دیرباز در میان مردم ریشه داشته اند ، فارغ نیست . نوه همیشه بر کهنه و بر سنت پیروز میشود و راه به پیش می‌گشاید ولی بدون گسیختگی پیوند با آنچه که در بنیاد زندگی خلق استوار شده است . هم بی اعتنایی به دگرگونی‌های دوران معاصر و هم دعوی کاذب نوآوری به مفهوم گسیختگی پیوند با نهاد های عمیق و بنیادی دارای اصالت ملی یا حتی فولکلوریک که ضامنیتوانند اشکال کاملاً نوین و " پیشاهنگ " مطابق با مقتضیات دوران کنونی بخود گیرند - خطر یکسان در بردارند .

با تکمیر همین نهادهاست که برخی از ادبیات جوان و نوین یاد یعنی ادبیات خلق های بیدار شده اتحاد شوروی و ادبیات سوسیالیستی بلغارستان و سایر کشورهای سوسیالیستی رنگامیزی خاص کسب میکنند . مثلا چنگیز آیتماوف نویسنده قرقیزی سنت های ادبیات کلاسیک روس را با نوآوری و چهره پردازی های فولکلوریک خلق خود را با سنت های سوسیالیستی نوین و "پیشا-هنگ" استادانه با هم درمی آمیزد . گورکی از سرایندگان فولکلوریک در وجود و شعف بود . آیتماوف اکنون نویسنده نوین و نوآوری است که بر سنت های گذشته به میزان زیادی پیشی گرفته است .

تمام این مسائل یعنی اصالت حرفه ای نویسنده میریتاد پیوند استوار با زندگی ، عشق و تطبیق موضعگیری با مقتضیات زمان کنونی بهنگام چهره پردازی هنری و ادبی و انعکاس واقعیت و خصلت مردمی هنوز مرکز توجه ادبای بلغارستان قرار دارد . این مسائل وجدان آنها را بخود مشغول میدارد و احساس وظیفه اجتماعی را در آنان تشدید میکند .

عامل مهمی که به سمتگیری صحیح هنرمندان بلغارستان کمک میکند آنستکه حزب کمونیست بلغارستان همیشه نسبت به ادبیات توجه دقیق معطوف داشته و میدارد . دیمیتر بلاکوف بنیاد گذار حزب کمونیست بلغارستان مقالات و نقد های ادبی بسیار نگاشته و یکسلسله از مسائل هنری را مورد تحلیل مارکسیستی قرار داده است . گورگی دیمیتروف ارشیه گر اینها برای ما بجای گذارده که در آن مسائل مربوط به نقد و وظائف هنرمندان و فرهنگیان عمیقا تشریح شده است .

اکنون حزب کمونیست بلغارستان باین سنت وفادار مانده و پیوسته در انجام وظیفه اجتماعی بنویسنده کمک میکند . در دوران پراژینوم آوریل (سال ۱۹۵۶) کمیته مرکزی حزب کمونیست بلغارستان که کار آن با فعالیت رفیق ژوکوف پیوند محکم داشت ، بهم پیوستگی صفوف هنرمندان و نویسندگان ماکه وظیفه ایجاد هنر بزرگ و ادبیات اصیل و نوآور را انجام میدهند بسی تقویت پذیرفته است . این ادبیات ضمن انعکاس پویایی و دگرگونی های زندگی ما میتواند به توقعات هنری خلق کاملا پاسخ گوید . مابعد مرحله ساختمان جامعه سوسیالیستی پخته و گسترش یافته گام نهاده ایم . دگرگونی های انقلابی عمیقی که در زیر بنا یعنی در اقتصاد صورت گرفته است ناگزیر در شعور انسان ها نیز انعکاس مییابد . اکنون تجربه تاریخی انسان ها بیشتر از پیش افزایش میابد و آنها به معنی مشاهده میکنند که سوسیالیسم چه ثمراتی برایشان بار میآورد . روحیات انسانی پیش از پیش بچگونگی واقعیت پیوسته در حال تغییر و دگرگونی بستگی پیدا میکند . بررسی روحیات انسان ها امکان نوآوری هنری را افزایش میدهد ، ادبیات ما را از نظر انتخاب اشکال و مضامین غنی تر و عمق و تنوع آنها در چهره پردازی فزونیتر میسازد .

ادبیات ما با انعکاس خصائل انسانی تازه ای که در محیط سوسیالیسم پدید میگرد و گسترش

میپذیرد سهم خود را در فرهنگ عمومی جامعه بشری اداه میکند . این ادبیات نقش هنری معرفت
بر احوال انسان را ایفا میکند . وظیفه ای که حزب کمونیست در برابر هنرمندان قرار میدهد با هدف
آنها یعنی ایجاد هنر بزرگ نیز مطابقت دارد . حزب پشتیبان وجدان هنری هنرمندان اصیل و گران -
مایه ایست که راه رستاخیز نوین یعنی رستاخیز سوسیالیستی جامعه بشری را از پیش میبیند .

نقطه ضعف بسیاری از کوششهایی که در راه انعکاس زندگی بکار میرود در همان ناتوانی
درک عمق کامل تضاد مادی زمان و نیز عدم احساس دیالکتیک واقعی زندگی یعنی تضاد
هایی است که پیشرفت اجتماعی از طریق غلبه بر آنها انجام میگیرد . متأسفانه ما درباره این
تضاد مادی و این دیالکتیک بفرنج غالباً فقط به فرمولهای بسیار کلی مثلاً به فرمول " مبارزه نو
با کهنه " بسنده میکنیم ، ولی تجلی مشخص و واقعی آنرا نمی بینیم . در محیط سوسیالیسم نیز
بدون کشف و تشریح تضاد های بنیادی و واقعی و تضاد مادی اجتماعی - روانی و اخلاقی در جامعه
ایجاد ادبیات واقع بین ، نوآور و صهیج میسر نخواهد بود .

عرصه مضامین هنری و مباحث دراماتیک پهناور است ، بهمان پهناوری عرصه زندگی روزمره
که یکجا وجد و شغف بر میانگیزد و یکجا سوز و گداز دراماتیک و در هر مورد تفسیرهای خاص در باره
چگونگی تضاد مادی . ولی وقتی نویسنده از مواضع نوآوری و ترقیخواهی دفاع میکند و کار پایه (پلاتفرم)
مسئله او را اندیشه های کمونیستی تشکیل میدهند ، وقتی قلب نویسنده هماهنگ با قلب خلق
صیقل و اندیشه هایش براندیشه های حزب منطبق است مضامین مشخصی دراماتیک و تراژیک برزمینه
تاریخی صحیح پیاده میشوند و از شور و مسئله مسئله راستین اشباع میگردد و چه بسا همین عامل اثر
تراژیک را نیز بآفریده هنری خوش بینانه بدن میسازد .

بهمین جهت حق با همکاران مایه یعنی ادبای شوروی مشهوری نظیر آیتما توف ، تیخونوف ،
سیمونوف ، سورکف ، شولوخوف ، کاتایف ، کوژونیکف ، کاتایف ، قدین و سایرین است که میگویند :
" رفتار کسانى نظیر ساخاروف و سولژنیتسین که به نظام دولتی و اجتماعی ماتهت میزنند و میکوشند
نسبت به سیاست صلح و ستانه دولت شوروی حسن عدم اعتماد پدید آورند و غرب را در ماهیت امر
با دامه سیاست " جنگ سرد " فرامیخوانند نمیتوانند جز حس بیزاری عمیق و محکومیت شدید احساس
دیگری برانگیزند (۱) . آری بیزاری و محکومیت . و اما این محکومیت برای يك نویسنده و اصولاً برای
هر هنرمندی با مرگ معنوی و بنظر من با مرگ سیاسی برابر است .

تئوری مارکسیستی شیوه تفکر میلیونیها انسان را دگرگون ساخته است . شرکت در زندگی اجتماعی حس مسئولیت عمومی آنها را تقویت کرده است . مناسبات اجتماعی ما مقدمات لازم برای دگرگونی بنیادی اصول اخلاقی و استقرار اصول اخلاقی کمونیستی و تبدیل آن به مجموعه قوانین اخلاقی کلکتیوا فراد فراهم ساخته است . بازمانده های شیوه تفکر کهنه و خود خواهی و فرد گرایی ، آزمندی و جاه طلبی هنوز بصور گوناگون در زندگی روزمره ما بروز میکند و مبارزه با آن کار است طولانی و دشوار . ولی اگر این بازمانده ها را فقط باین قصد مورد پژوهش قرار دهیم که شکاکیت خود را راضا کنیم و در قبال خصائص نوین و زیبای سرشت روحی انسانها نایبنا بنامیم - به رشد اخلاقی جامعه خود کمکی نکرده ایم . علیه روحیات خرد بورژوازی و خود خواهانه که در طول قرون متعادی تکوین یافته اند نمیتوان فقط در چارچوب تنگ همین پدیده های منفی مبارزه کرد . انتقاد در این زمینه بغرنجی هایی در بر دارد که رنگ خاص بآن میدهد . چنین انتقادی فقط در صورتی موفقیت آمیز خواهد بود که مادر عین حال پدیده های نو و مثبتی را هم که پیرامون ما در خود ما وجود دارند و از زیر پناهد هدفهای اساسی جامعه ما منشاء میگیرند مورد استفاده قرار دهیم و بر آن ها متکی شویم .

برخی ها امروز نیز از سخن گفتن درباره قهرمان مثبت پرهیز دارند و فراموش میکنند که وجود چنین قهرمانی در ادبیات هر جامعه ای بیانگر آرمان هنری است . چنین قهرمانی بحل مسائل مهم انسانی دوران تاریخی معین کمک میکند . از زمان آشیل و او دیسه تا کنون هر جامعه ای برای خود قهرمان مثبت داشته است . در دوران رنسانس و در ادوار انقلابهای بورژوازی نیز وضع بسر همین منوال بوده است . ما باید در این زمینه مواضع صحیح اتخاذ کنیم و خود را در سطحی برتر از هنر کاژب ادیبان خادم جامعه سرمایه داری قرار دهیم .

تصادف نیست که در بسیاری از آثار ادبی بورژوازی قهرمان فعال در بهترین حالات فردی است فاقد پیوند و هم آهنگی با جامعه و زندگی که اگر چه قوانین و اخلاقیات محیط خود را نفی میکند ولی قادر به ارائه راه حل برای این تضاد ها نیست . از آنجمله اند قهرمانان آثار نویسندگانسی نظیر سلینجر ، مایلر ، آپدایک ، مالا مورد و غیره . چنین قهرمانانی در بهترین حالات که متاسفانه رایجترین حالات نیز هست جسمی هستند از تجاوز طلبی ، فساد اخلاق و مردم گریزی ، قهرمانانی هستند نظیر جیمز باند " افسانه ای " و کنیه اخوانش در ادبیات بورژوازی که برای مصرف همگانی در نظر گرفته میشوند ، در حالت اول ما ناظر عصیان جسورانه ولی بی درنمای هنرمند بورژوازی پاکدامنی هستیم که از فساد و معایب جامعه اثر بیزار است ولی در مورد دوم بنیاد هنری و اخلاقی نفرت انگیز جامعه ای روبرو هستیم که عناصر درید هویچیا و مزدوران سیاسی و قاتلین و تنبهاران را

سرمشق پرورش روانی بود هها قرار میدهد .

البته ادبیات رهنمون عمل زندگی روزمره نیست ولی اگر نتواند شیوه زندگی را با افراد پیاموز نقش اجتماعی آن چه محلل از اعراب خواهد داشت ؟ بیهود نبود که چرنیشفسکی هنر را " کتاب زندگی " مینامید .

در ادبیات بورژوازی از همان آغاز پیدایش آن میتوان تمایل با ایجاد نمونه های خاصی از " کتب زندگی " رایافت . در گذشته این کتابها چگونگی تلاشها و تفحصات افراد را بران نیل به سعادت شخصی وصف میکردند . در دوران کلاسیک رانسیسم ، رمان تقریباً همیشه از مراحل مختلف دستیابی انسان به جاه و مقام و مال و منال حکایت میکرد . حال این مراحل اعم از اینکه به قاجعه و فاجکت نظیر فاجعه " سرخ و سیاه " استنادال میانجامیدند و یا کامیابی مشکوکی نظیر کامیابی " دوست عزیز " مویاسان را ازین میآوردند ، رمان در همه حال مسائل شخصی خواننده و معضله همیشگی سعادت را بیان میکشید . اکنون که تمام پندارهای کامیابی اخلاقی در محیط سرمایه داری بر باد رفته است ، ادبیات بورژوازی با بیرحمی ناشی از بدبینی خود در پاسخ باین مسئله میگوید : " نه ، سعادت وجود ندارد ! " بخش قابل ملاحظه ان آزاد بیات انتقاد واقعی بینانۀ بورژوازی دوران معاصر آثاری است که در آن نومیذی و سرخوردگی ، نفی مطلق و عصیان بی ثمر و آشتی ننگین وصف میشود . ولی اکنون میل گل آلودن از نوشته های خاص عصر " جامعه مصرفی " روز بروز بیشتر عرصه را بر این ادبیات که بهر حال اندوه ناشی از امید های بر باد رفته در باره زیبایی و نیکبختی انسان را منعکس میسازد و جنبه انتقادی شدید دارد ، تنگ میکند . این " کتب زندگی " جامعه بورژوازی معاصر زندگی را لذت گرایی و نشوونمای بی شعر و ادب و اصول و وظیفی گری تفسیر میکنند و بخواننده تلقین میکنند که : " در ما رغبت شمار و بفرگردا نباش " ، " گنیم خود را هر طور میتوانی از آب بیرون بکش " و " از آنچه درد سترس داری لذت ببر و بیشتر از آن مطلب " . " سعادت محال " پیشین در این ادبیات جای خود را به بدل های بی مقداری نظیر تاخت و تاز فساد و فراموشی واهی در خلسه افیون داده است . ضمناً لزوم بزرگی از مولفین جوان امریکایی این فراموشی را راه نجات جامعه بشری جلو میدهند . این ادبیات رهنمون هرزگی ، انحطاط و خود تباهی فرد است و این مقام را گویا صاحب انسانی جلو میدهد . همانطور که در پیش گفتیم ادبیات سوسیالیستی انساندوستانه ما وظایفی بکلی از نوع دیگر در برابر خود دارد . میتوان با صراحه گفت که این وظایف خصلت نوآوری دارند و برتری انساندوستانه ادبیات نیز در وجود همین وظایف تجلی مییابد ، زیرا ادبیات سوسیالیستی میکوشد " کتاب زندگی " اصیل دوران کنونی را پدید آورد ، ولی در اینجا باید هم دستاورد ها و هم هدف

های عالیترروانی و هنری را بطور روشن و نقاد مورد ارزیابی قرار داد و بهمین جهت هنرمند کنونی باید با تمام قوا به انجام وظایف دوران معاصر همت گمارد .

مانیک میدانیم که تمام این مسائل هنری بفرنج و عمیق بطور انفرادی حل میشود . زیرا این مسائل علاوه بر آنکه در عرصه شعور هنرمند وجود دارند برخورد و تصادم نیز ایجاد میکنند . هنرمند این مسائل را هم در جریان کاوش در دناك مضامین متناسب ، هم در ساعات الهام آرام و نشاط بخش وهم از طریق جدالها و مناقشات حادثه و داغ یا شخص خود حل میکند . چگونگی فرجام پیکار سترگ روی میز کار نویسند ه مشخص میگردد . ولی جامعه نیز میتواند با کمک کند و این کمک را حزب و سازمانهای اجتماعی انجام میدهند و تمام اقدامات لازم را بعمل میآورند تا فضای معنوی همگانی پدید آید و نویسند ه با مسائل مبرم دوران و بانقش زندگی تماس نزدیک برقرار سازد .

فقط انگیزه آفرینش هنرن هنرمند بلکه هیجان وجدان اجتماعی و حس وظیفه شناسی او نیز از همین جا ناشی میشود .



سمینار تئوریك بین المللی

جنگ و صلح ، جنبش انقلابی و نظریات مائوئیستی

- چندی پیش کمیسیون مسائل تئوریك عمومی مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " یك سمینار بین المللی تئوریك تحت عنوان " بینش مارکسیستی - لنینیستی در باره جنگ و صلح و انقلاب و فعالیت مائوئیست ها در عرصه بین المللی " در پراگ تشکیل داد . نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری ۱۲ کشور در این سمینار شرکت کردند و نظریات خویش را در باره مباحث زیرین بیان داشتند :
- " چگونگی تاکتیک مائوئیستی انشعابگری در جنبش کمونیستی و کارگری و جبهه ضدامپریالیستی در امریکای لاتین " - سخنران : ریبروا از حزب کمونیست برزیل ؛
- " افسانه مائوئیستی در باره " جنگ توده ای " و واقعیت امریکای لاتین " - سخنران : آلبا از حزب کمونیست بولیوی ؛
- " جریان های مائوئیستی در انگلستان " - سخنران : کوکس از حزب کمونیست بریتانیای کبیر ؛
- " بینش لنینی در باره همزیستی مسالمت آمیز سیاست خارجی رهبری چینی " - سخنران : ناگ از حزب سوسیالیست کارگری مجارستان ؛
- " مخالفت مائوئیست ها با فعالیت سندیکائی بقصد تخریب نقش رهمنون طبقه کارگر " - سخنران : کویا توفسکی از حزب کمونیست آلمان ؛
- " تلاش پکن برای جلوگیری از کاهش و خامت و استقرار امنیت در اروپا " - سخنران : نوپرلوند از حزب کمونیست دانمارک ؛
- " نظریات مائوئیست ها در باره مسائل " جهان سوم " و شبه جزیره هندوستان در پیوند با مبارزه در راه صلح " - سخنران : میترا از حزب کمونیست هندوستان ؛
- " تعبیر مائوئیستی از تئوری انقلاب و واریسی چگونگی آن از روی تجربه اندونزی " - سخنران : سودیمان از حزب کمونیست اندونزی ؛
- " پیرامون نظریه مربوط به " ابرنپروها " - سخنران : پافیتیس از حزب ترقیخواه خلق زحمتکش قبرس ؛
- " مقاصد رهبران پکن در آفریقا " - سخنران : عثمان از حزب کمونیست سودان ؛
- " مظاهرات از شوینیمم عظمت طلبانه در سیاست جمهوری توده ای چین در خاور دور " - سخنران : مالا یا از حزب کمونیست فیلیپین ؛

* تاکتیک جدید رهبران پکن در کشورهای آفریقایی - سخنران : حرمل
 از حزب کمونیست آفریقای جنوبی .
 اینک فشرده ای از نظریات سخنرانان سمینار در زیر درج میشود :

دومین جنبه پیگیر

شرکت کنندگان سمینار بدون پرداختن به چگونگی اوضاع واحوال چین وسائل درونی حزب کمونیست چین برخی جوانب فعالیت مائوئیست ها در عرصه سیاست خارجی ومبانی مسلکی این فعالیت را در مرکز توجه خویش قرار دادند . سبب این امر آنستکه احزاب کمونیست برادر پیوسته چه در داخل کشورهای خویش و چه در عرصه بین المللی با عواقب سیاسی وایدئولوژیک سیاست خارجی رهبران حزب کمونیست چین وتبلیغ نظریات مائوئیستی در زمینه سیاست خارجی روبرو هستند . شرکت کنندگان سمینار به نتایج مشترک زیر رسیدند :

در اواخر سالهای شصت و اوایل سالهای هفتاد در فعالیت بین المللی رهبران پکن تغییرا تاکتیکی آشکار روی داد . علت آن عقیم ماندن عیان نقشه ها وحساب های آنان در زمینه تأسیس سرکردگی (هژمونی) در جنبش جهانی کمونیستی ، ایجاد انشعاب در آن واستفاده از آن برای مقاصد خویش من بود . از سوی دیگر تعرض صلح سوسیالیسم در جنبه سیاست خارجی ، کامیابی های آن وتحکیم روز افزون وحدت جنبش جهانی کمونیستی واقعییت بین المللی تازه ای پدید میآورد که مائوئیست ها را به تجدید نظر در بسیاری از دگم ها واسلوب های ورشکسته سیاست خویش وامیدارد .

ولی در مرحله کنونی نیز هدف استراتژیک سیاست خارجی رهبری پکن که دهسین کنگره حزب کمونیست چین در اوت ۱۹۷۳ آنرا از نظر ایدئولوژیک وسیاسی تصویب کرد تغییر ناپذیر مانده وبابوضوحی بیشتر از پیش نمودار میشود . سمینار بر این نظر بود که صفات مشخصه سیاست امروزین رهبری مائوئیستی چین در عرصه جهانی بشرح زیرین است :

مقابله جدی با اقدامات هماهنگ جنبش جهانی کمونیستی در جهات اساسی مبارزه ضد امپریالیستی خاصه با مشی سیاسی جامعه کشورهای سوسیالیستی در زمینه کاهش وخامت اوضاع بین المللی وتأمین صلح پایدار و طولانی بر پایه مراعات اصول همزیستی مسالمت آمیز از جانب تمام کشورهای داران رژیم ها نا اجتماعی گوناگون . معلوم شد که پکن میکوشد همه جا در برابر جامعه کشور های سوسیالیستی جنبه خصمانه ایجاد کند وبرخی از کشورهای سوسیالیستی را از این جامعه بیرون کشد و در نقطه مقابل اتحاد شوروی که مائوئیست ها آنرا دشمن عمده چین تلقی میکنند ، قرار دهد . مبارزه علیه جنبش جهانی کمونیستی وعلیه سوسیالیسم واقعا موجود وتعقیب سیاست ضد شوروی-مشی سیاسی رهبری پکن را تشکیل میدهد که خصیصه اساسی آن تلقی کامل راه حلی مارکسیستی - لنینیستی مسائل صلح وجنگ وانقلاب است .

— تجدید نظر در روابط سیاسی، اقتصادی، علمی و فنی و نظامی پکن و دستگیری تدریجی و دراز مدت بسوی اردوگاه امپریالیستی برای مقاصد ضد سوسیالیستی و ضد کمونیستی - همگامی در مبداء آشکارترین بانبروهای اساسی امپریالیستی در عرصه سیاست خارجی که باین نیروها امکان میدهد از مشی عظمت طلبانه پکن بسود خود استفاده کنند. سیاست چین در بسیاری از موارد و بسیاری از مناطق بسود راستترین و ارتجاعیترین صحافل امپریالیستی تمام میشود و به مبارزه آنها علیه احزاب کمونیست کمک میکند.

— تلاش پکن برای استفاده از کشورهای "جهان سوم" بمنوان ذخیره سیاسی و اقتصادی در مبارزه چین برای تأمین سرکردگی جهانی. رهبری پکن در عرصه یگارا آزاد بیخشم ملی ارتصادم آشکار و موقبله با امپریالیسم میگزیند و در همان حال جنبش های آزاد بیخشم را براه ماجراجویی سوق میدهد و آنها را به گمراه میکشاند و میکوشد کشورهای در حال رشد را از جامعه کشورهای سوسیالیستی و جنبش جهانی کمونیستی جدا سازد. نخستین گام های چین مائوئیستی در راه همکاری با دول امپریالیستی زیانمند این همکاری را برای کشورهای در حال رشد و منافع و مصالح ملی آنان نمایان میسازد. از نظر عینی هدف سیاست مائوئیست ها در قبال "جهان سوم" ایجاد سیستم پایگاه های خویش برای تجدید تقسیم بعدی "مناطق نفوذ" با امپریالیسم است. این سیاست عملاً به فعال مایشانی نواستعماری دول سرمایه داری کمک میکند. مشی رهبری پکن در زمینه هم پیمائی با جریان های ناسیونالیستی و از آن جمله ارتجاعی برای امر صلح و انقلاب خطرناک است.

بدینسان بنا ببا اعتقاد شرکت کنندگان سمینار، کردار رهبری مائوئیستی چین هم در عرصه ایدئولوژی و هم در عرصه سیاست جهانی جنبه مبارزه جدیدی در برابر جنبش جهانی کمونیستی گشوده است. آنتی کمونیست ها، اپورتونیست ها، رویزیونیست ها و تروتسکیست ها در مبارزه علیه احزاب کمونیست برادره مائوئیسم تکیه میکنند. این عناصر ضمن ستایش چین مائوئیستی بر سوسیالیسم واقعی میبازند و میکوشند "آرمان" مائوئیستی به نیروهای ترقیخواه تحمیل کنند.

دشمنان سوسیالیسم از کلام دکنترین مائوئیسم و حمایت از فعالیت سیاسی آن برای بدنام ساختن سوسیالیسم واقعی و تخریب مبانی وحدت جنبش جهانی کمونیستی بهره میگیرند.

طبیعی است که عامل عمده همان پیکار در جنبه ضد امپریالیستی است. ولی در مرحله کنونی، واقعیت دومین جنبه پیکار را که مائوئیست ها علیه ایدئولوژی انقلابی و تأمین صلح جهانی گشوده اند، نباید نادیده انگاشت. سیاست بین المللی رهبران پکن به پیکار ضد امپریالیستی سراسر جهان زبان میرساند. بدینجهت شرکت کنندگان در سمینار برای بررسی مشترک مواضع ایدئولوژیک و اعمال سیاسی مائوئیست ها بویژه در زمینه مسائل بین المللی اهمیت صبرم قائلند.

خلاف منافع انقلاب

ساتیا جاپا سودیمان - مائوئیسم با اعلام یکسلسله شعارهای پرآب و تاب ضد امپریالیستی که صولت و سطوت "انقلابی" آن شوخی بردار نبود به سرزمین اندونزی گام نهاد. با کورس و کورنا تبلیغ میشد که آسیای جنوب شرقی کانون جنبش جهانی انقلابی و چین "حصن حصین انقلاب جهانی" و "اندونزی ستاره رهنمای جنبش انقلابی آسیا، آفریقا و امریکای لاتین" است. ولی حوادث دردناک نشان داد که این شعارها چیزی جز پوشش بروی مشی مائوئیستی برای جدا سازی حزب کمونیست اندونزی از جنبش جهانی کمونیستی و جنبش آزاد بیخشم ملی و پیشبرد مقاصد عظمت طلبانه پکن نبود. رسوخ ایدئولوژی انقلابی نمای مائوئیسم در جنبش انقلابی و کمونیستی اندونزی بطوریکه امروز بر همگان عیانست فاجعه نادره و ناشنوده آن برای این جنبش ببار آورد.

بیش غلط اید ثولوژیک عمل غلط ازین آورد . مائوئیست های اند ونزی با تکرار ضوطی وار آوایی که از فراسوی دریا های برمیخاست حزب را به گمراه ماجراجویی کشاند ند و پهنه اند ونزی را به آزمايشگاه " الگوی انقلابی " مائوئیستی بدل ساختند . ره آورد این " آزمون " فنای قریب نیم میلیون انسان و تار و مار جنبش کمونیستی و انقلابی اند ونزی بود که هنوز هم عواقب این فاجعه را تحمل میکند . این فاجعه " ره آورد " سیاست و سودا های جاه طلبانه رهبری پکن بود که کوشید جنگ شوئیسم عظمت طلبانه خود را در اند ونزی فروبرد .

پس از شکست عملیات ماجراجویانه ۳۰ سپتامبر سال ۱۹۶۵ بازمانده نیروهای مائوئیستی در رهبری حزب کمونیست اند ونزی مشی پیشین خود را با عواقب شوم آن ادامه دادند . حتی پس از حوادث سال ۱۹۶۵ نیز آنها با اعلام این شعار که " لهیب آتش علفزارها را میسوزاند " بدون برخورداری از پشتیبانی توده ها در چند شهر جاوه چیزی شبیه به خرد " قیام " مسلحانه به پا داشتند . در نتیجه این ماجراجویی بار دیگر سینه ها ن اعضای حزب آماج سرنیزه های خصم قرار گرفت . در سال ۱۹۶۷ مائوئیست ها بقصد " جنگ توده ای " جنوب بلیتارا واقع در خاور جاوه در منطقه ای با تراکم جمعیت زیاد که حتی از نظر جغرافیایی نیز برای عملیات پارتیزانی مناسب نبود " تکیه گاه " خود قرار دادند .

این ماجراجویی مائوئیست ها بهانه ای شد برای اجحافات و تعدیات تازه که صدمات آن دامن جمعی از مارکسیست - لنینیست ها را نیز که به فعالیت پنهانی مشغول بودند گرفت . اعمال مائوئیستی نام نیک حزب کمونیست اند ونزی را در انظار خلق لکه دار ساخت . دستگاه تبلیغاتی ارتجاع از این وضع استفاده کرد . بدینسان مشی مائوئیست ها فقط بسود دشمن تمام شد . در این اوضاع احوال یگانه نتیجه گیری صحیح عبارت بود از تصدیق ضرورت احیای حزب کمونیست اند ونزی بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم . این مسئله در سندی تحت عنوان " وظائف مبرم جنبش کمونیستی در اند ونزی " (سال ۱۹۶۹) تشریح شد .

مبارزه کمونیست های اند ونزی علیه مائوئیسم بر پایه واقع بینانه استوار است و مصالح در ازمدت مبارزه را ملاک قرار میدهد . ولی از آنجا که سواضع حزب هنوز در کشور احیا نشده و گروه های مائوئیستی در جامعه خرد بورژوازی اند ونزی تکیه گاه دارند ، خطر احیای نفوذ مائوئیسم همچنان باقیست . علاوه بر این وجود اقلیت چینی محلی (قریب ۴ میلیون نفر) و قشر سرمایه داران چینی را نیز در اند ونزی که مخفیانه از منافع عظمت طلبانه رهبری پکن پشتیبانی میکنند نباید از نظر برداشت . رژیم ارتجاعی نیز مائوئیست ها را برای ایجاد تفرقه در صفوف کمونیست ها تشویق میکند .

اکنون که لیدر های پکن در سیاست خارجی خویش از مقابله با امپریالیسم دست کشیده به مغایزه با آن مشغولند بیش از پیش روشن میشود که مائوئیسم با امپریالیسم و ارتجاع مبنای ایدئولوژیک مشترکی دارد که شوئیسم ، نژاد پرستی و آنتی سوتیسم و مبارزه علیه صلح جهانی و ترقی اجتماعس نمودارهای بارز آنست .

قلمبه مالایا . نخستین شلیکی که آغاز مبارزه مسلکی طولانی میان مائوئیست ها را علیه مارکسیسم - لنینیسم اعلام داشت در همان سال ۱۹۴۵ در چین بود و آن هنگامی بود که حزب کمونیست چین در اساسنامه خود ماده ای گنجانده که " اندیشه های مائوئیسمه تونگ " را رهنمون عمل حزب مقرر میداشت .

اینک بیش از پانزده سال است که مائوئیست ها علیه جنبش جهانی کمونیستی به مبارزه سیاسی عیان مشغولند . مائوئیست ها در جلسه مشاوره جهانی سال ۱۹۶۰ احزاب کمونیست

و کارگری کوشیدند تا مشی سیاسی ما اجرا جویانه خود را به جنبش جهانی کمونیستی تحمیل کنند و امید و آرزوی آنند که تشدید و خامت وضع جهان وقتی ایجاد جنگ هسته ای میان اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا به تحقق نقشه های عظمت طلبانه آنان کمک خواهد کرد . تلاشهای آنان در این زمینه بطوریکه میدانیم عقیم ماند و آنگاه بناچار اسناد جلسه مشاوه را امضا کردند و پس اندکی پس از آن به تبلیغات شدید و بی بند و باری علیه اتحاد شوروی پرداختند و برای تحریف و تخطئه سیاست داخلی و خارجی آن تلاش فراوان بکار بردند . آنها در این رهگذر خود رایبسته طلاپی در جنبه بیکارگلیه امریالیسم جلوه میدادند و اتحاد شوروی را به " رویزیونیسم " و " احیای سرما داری " و " همعنائی با امریالیسم امریکا " متهم میساختند و مبارزه علیه " رویزیونیسم شوروی " را لازمه مبارزه موفقیت آمیز علیه امریالیسم تبلیغ میکردند . هدف سیاست مائوئیستی ها جدا کردن اتحاد شوروی و دیگر کشورهای برادر از جنبش جهانی کمونیستی و جنبش ها را آزاد بیخشم ملی بود . آنها کشورهای در حال رشد آسیا ، آفریقا و امریکا را تین راتکیه گاه امید خود میدانستند و میکوشیدند احزاب کمونیست و جنبش آزاد بیخشم ملی این کشورها را برای پیشبرد نقشه های عظمت طلبانه خویش بکار گیرند .

کنفرانس جهانی سال ۱۹۶۹ احزاب کمونیست و کارگری تقویت وحدت جنبش جهانی کمونیستی و پیوستگی صفوف آنرا بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم و انفراد واقعی حزب کمونیست چین را نشان داد . مائوئیست ها بدینسان سیاست تاکتیکی خود را در مورد اتحاد جماهیر شوروی و جامعه کشورهای سوسیالیستی مورد تجدید نظر قرار دادند و از تلاش برای منفرد و مجزا ساختن آنها به مقابله جهانی علیه آنها در سراسر عرصه بین المللی برآمدند . آنها عملاً از بخش ضد امریالیستی برنامه خود دست کشیدند و احکام و اسنادی را که با تفاق جنبش جهانی کمونیستی امضا کرده بودند زیر پا گذاشتند .

اکنون لیدرهای پکن این تز را بیان کشیده اند که چین به " جهان سوم " تعلق دارد و در زمره کشورهای در حال رشد است . هدف سیاسی این مائوئیست ها فقط موضعگیری بی پروای چین در جنبه مخالف جهان سوسیالیستی نیست ، بلکه همانطور که میدانیم نمایندگان چین در سازمانهای بین المللی و از جمله در اجلاس اخیر کنفرانس توسعه و بزرگانی سازمان ملل متحد (یو نکتاد) رسماً اعلام داشتند که جمهوری توده ای چین را از این پس از فهرست کشورهای سوسیالیستی حذف کنند و آنرا در زمره کشورهای در حال رشد بشمار آورند . لیدرهای پکن میکوشند از این راه بدعوی خود در زمینه احراز تسلط بر " جهان سوم " تحقق بخشند .

در عین حال لیدرهای پکن در جستجوی امکانات تازه ای برای همکاری با دولت امریالیستی هستند . تاکنون از طریق تبلیغات شدید ضد شوروی و ضد کمونیستی توانسته اند توجه ارتجاعی ترین محافل کشورهای امریالیستی و از جمله امریکا و آلمان غربی را که برای سودمندی مائوئیسم در مبارزه علیه جنبش جهانی کارگری و جنبش آزاد بیخشم ملی ارزش لازم قائل هستند به تئوری و پراکتیک مائوئیسم جلب کنند .

شاید بتوان گفت که زبان نقشه های عظمت طلبانه مائوئیستی بیش از همه دامنگیر کشورهای آسی است که در مجاورت مستقیم جمهوری توده ای چین قرار دارند .

پس از دوین جنگ جهانی حزب کمونیست فیلیپین که هنوز به مقاصد عظمت طلبانه مائوئیسم در مورد فیلیپین بی توجه بود وجدان نیروهای اساسی جنبش جهانی کمونیستی عمل میکرد اعلام داشت که در کشور " وضع انقلابی " وجود دارد . از آن پس ضمن مشاورات دائم با پکن به مبارزه مسلحانه پرداخت . این مبارزه به شکست انجامید و نیروی حزب بسیار ضعیف شد . در اواخر

سالهای ۶۰ مائوئیست های چینی کوشیدند رهبری حزب کمونیست فیلیپین را به قبول بی چون و چرای " اندیشه های مائوتسه تونگ " برپا می نمودند ضد شوروی آن وادارند . وقتی در این زمینه باناکامی روبرو شدند عناصر هوادار مائوئیسم را به تصرف رهبری حزب ترغیب کردند . این اشعاب گران که بسبب فعالیت فراکسیونی از حزب کمونیست فیلیپین اخراج شدند بحمايت مائوئیست های چین که آنها را از نظر مالی تامین میکردند حزبی از خود ایجاد کردند و نام " حزب کمونیست اسیا شده فیلیپین " روی آن گذاشتند .

حزب اخیر به تبلیغات خصمانه ای علیه حزب کمونیست فیلیپین و اتحاد شوروی دست زد و بی اعتنا به وضع مشخص درون فیلیپین و بیابرون کورکورانته از پراتیک حینتی خواستار " جنگ تود های " طولانی شد . مائوئیست های فیلیپین که در گفتار به امپریالیسم امریکال عنایت میفرستادند ولی در رفتار از پشتیبانی عمال سیا و عناصر هوادار امریکادرمیان طبقه استثماترگر برخوردار بودند سیاست ترور و عملیات انفرادی قهرآمیز رپیش گرفتند و بدینسان دولت مارکوس را به افراطی ترین واکنش ها واداشتند و در صفوف جنبش ضد امپریالیستی تفرقه انداختند .

حزب کمونیست فیلیپین به پیروی از مشی سیاسی مشترک جنبش جهانی کمونیستی سیاست وایدئولوژی مائوئیستی حزب کمونیست چین را افشامیکند . در قطعنامه سیاسی کنگره پنجم حزب گفته میشود : " . . . سیاست مخرب رهبری مائوتسه تونگ که آنتی سوسیسم ، انقلابی ناپی خورده بورژوازی و سوشینیسم عظیم طلب از خصائص آنست پیشرفت جنبش جهانی انقلابی را کند کرده است . خصوصیت مائوئیسم با جنبش جهانی کمونیستی خاصه حزب کمونیست اتحاد شوروی برای امپریالیسم بسیار گرانها و برای جنبش جهانی انقلابی زیانمند است " . سیم در قطعنامه خاطر نشان میگردد که پشتیبانی رهبری مائوئیستی از پیدادگری زمامداران پاکستان غربی در قبال مردم بنگالادش و اعمال دیگر آن " نمایانگر آشکاره وروپوی و مردم فریبی ناشی از تجدید نظر شرمن آورد رتثوری و پراتیک مارکسیسم - لنینیسم است " .

کارلوس آلیا - رهبران یکن وکسانی که پشتیبان آنانند به امر انقلاب کمک نمیکند ، هم در سیاست داخلی کشور ما وهم در عرصه جهانی میان مصالح جنبش کمونیستی و مشی گروه مائوئیستی تناقض عمیق وجود دارد .

مائوئیست های امریکای لاتین از سیاست آنتی سوسیسم بی بند و بار کورکورانه پیروی میکنند و میکوشند " اندیشه های مائوتسه تونگ " را جانشین اصول مارکسیسم - لنینیسم کنند . آنها که دشمنان بی نقاب احزاب کمونیست امریکای لاتین هستند علیه مشی استراتژیک و تاکتیکی این احزاب مبارزه میکنند و " مدب " انقلابی مائوئیستی را که هیچ وجه مشترکی با هدف های جنبش کارگری و توده ای امریکای لاتین ندارد عرضه میدارند .

مائوئیست ها احکام ضد مارکسیستی بسیاری در باره محتوای فراگرد (پروسه) انقلاب در امریکای لاتین و طرقي که گویا نیروهای انقلابی برای استقرار حکومت کارگری و توده ای باید از آن پیروی کنند تبلیغ میکنند و میکوشند خود را هوادار منحصربفرد پیگارسلحانه جلوه دهند . مشی مائوئیستی از نظر تئوریک باینشروننتابریستی دیگر جریانهای خورده بورژوا ماآبانه ای که راه سلحا انقلاب را مطلق میکند و عملیات تروریستی را دامن میزند شباهت بسیار دارد . از نظر سیاسی نیز بویژه همعنائی با ماورا* چپ ها از خصائص مائوئیسم است .

جانب عمده مشی تاکتیکی و استراتژیک مائوئیست های امریکای لاتین تئوری کذاتی " جنگ توده ای " است که تقلید کورکورانه و بیگانه از تجربه انقلاب چین را تحمیل میکند . بطوریکه میدانیم در سهای عمده انقلاب چین بخشی از دستاوردهای جنبش انقلابی جهان

است . از آنجمله است مواد معینی از استراتژی انقلاب که حزب کمونیست چین و کمینترن در آغاز سالهای ۳۰ با توافق تنظیم کرده بودند . ولی مائوتسیت های امریکای لاتین با تحریف ایسین استراتژی و کاربست مکانیکی شمارهای " جنگ دهقانی " و تاکتیک " محاصره شهرها " ، عواملی را که مشخص کنند همشی و شیوه های عمل انقلابی توده ای امریکای لاتین است نادیده می انگارند . تقلید مدل چینی " جنگ توده ای " در محیط امریکای لاتین عملی است بلکی بیهوده و پنداریانای بی پایگی این قبیل اعمال در موارد بسیاری در کشورهای مختلف آشکارا به ثبوت رسیده است . مثلا در ورناتی که در بولیوی دولت ترقیبخواه تورس بر سر کار بود گروه مائوتسیتی مشی مخالفت با رژیم را در پیش گرفت و از آنهم بدتر در شرایطی که گسترش پایه جنبش کارگران با شرکت محافظ میهن پرست ارتش و جلب دهقانان به اتحاد با زمینگشان بر پایه تامين سرکردگی طبقه کارگرخواست اساسی روز بود ، " جنگ توده ای " برآه انداختند . تلاش مائوتسیت ها برای گسترش " جنگ توده ای " از نظر عینی به دسائس ارتجاع و امپریالیسم برای کودتا کمک کرد . در عین حال این نکته را نیز باید خاطر نشان ساخت که مائوتسیت ها در هیچیک از کشورهای امریکای لاتین رهبری جنبشهای پارتیزانی و مسلحانه را بدست نداشته اند .

احزاب کمونیست و کارگری امریکای لاتین بخاطر باصطلاح " پامفیسیم " نیست که شعار " جنگ توده ای " را مردود اعلام میدارند . ملاک آنها در زمینه چگونگی اشکال گوناگون قهر انقلابی این حکم است که هیچیک از این اشکان را نه باید مطلق کرد و نه بطور مجرد و متنوع بکاربرد . در هر مورد مشخص باید اوضاع و احوال را مورد تحلیل مشخص قرارداد . مارکسیسم همانطور که همین خاطر نشان میماند برای مبارزه انواع اشکان را ضرور می شمارد ولی هیچیک از آنها را " اختراع نمیکند " ، بلکه با نتیجه گیری از فعالیت عملی و برپایه سازمانگری و آگاهی کامل در جریان مبارزه طبقات انقلابی آن اشکالی را که در جریان جنبش خود بخود پدید میگردد ، بکار می بندد .

تاکتیک انشعاب و انحراف

لوتسین ریبریو — سالهای ۶۰ سالهای مبارزه ایدئولوژیک — سیاسی حاد احزاب کمونیست و کارگری علیه مائوتسیت ها و علیه تلاش رهبران حزب کمونیست چین برای تحمیل مشی مهابلک ماجراجویانه خود به جنبش جهانی کمونیستی بود . هجوم مائوتسیم با شدت خاصی آغاز شد . حملات آن به احزاب کمونیست ، تبعیت و افترا به رهبران آنها ، انشعاب ، تشکیل " احزاب جیبی " که پکن برای مقاصد همزمنیستی خود از آنها استفاده میکند فقط برخی از شیوه های هوا — داران " مشی انقلابی چین " است .

اکنون میتوان گفت که تعرض عمومی مائوتسیم برای استقرار همزمنی خود در جنبش کمونیستی ، هم در امریکای لاتین و هم در سراسر جهان دفع شده است ، اگرچه در این میان مائوتسیت ها توانستند در برخی از کشورهای مانع استفاده از امکانات موجود برای گسترش قابل ملاحظه دامنه نفوذ اندیشه های مارکسیسم — لنینیسم و جلب توده های بزرگ به مبارزه ضد امپریالیستی شوند . همانطور که وی بیرادل بیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست کلمبیا در کنگره یازدهم حزب بد رستی خاطر نشان ساخت : " روز بروز روشن تر میشود که انشعاب در جنبش جهانی کمونیستی که فعالیت تفرقه انگیز رهبران مائوتسیت چینی موجب آن گردید آهنگ سرعت پیشرفت مبارزه انقلابی خلق ها و جریان تشکیل جبهه جهانی بزرگ تمام نیروهای ضد امپریالیستی ، در آن مارا کند ساخت " .

ورشکست ایدئولوژیک — سیاسی مائوتسیم در جنبش جهانی کمونیستی معنایش آن نیست که مبارزه علیه آن باید تضعیف گردد . این مبارزه هم در مقیاس داخلی — علیه گروههای هوا دار

مائوئیسم. وهم در عرصه بین المللی علیه سیاست طلبانه رهبری یکن و نظریات آن باید اجرا
یابد. البته توجه به ترکیب اجتماعی گروههای مائوئیستی نشان میدهد که آنها از میان عناصر
مرتد و فراقسومونیست های اخراجی از احزاب کمونیست و وامانده های تروتسکیست که بطور کلی نیروی
سیاسی جدی نیستند، برای خود هوادار گرد می آورند.

مثلا در برزیل مائوئیست ها جرگه کوچکی هستند که خود را " حزب کمونیست برزیل " مینامند.
نفوذ آنها نه فقط در میان طبقه کارگر بلکه در میان دانشجویان نیز بسیار ناچیز است.
با وجود این یکن آنها را مورد پشتیبانی رسمی قرار میدهد، پیام برایشان میفرستد و هجویات
افترا آمیزشان را علیه حزب کمونیست برزیل بچاپ میرساند و از طریق خبرگزاری " سین هوا " در
سراسر جهان پخش میکند. ظاهرا رهبران مائوئیست حزب کمونیست چین میخواهند همه جا
و از جمله در میان اعضای حزب خود چنین جلوه دهند که در جنبش جهانی کمونیستی منفرد نیستند
و حتی " احزاب کمونیست " تام و تمامی وجود دارند که از آنها پشتیبانی میکنند. این ملاحظیات
ظاهرا برای آنها اهمیت درجه اول دارد.

رهبران حزب کمونیست چین در قبال حزب کمونیست برزیل و یکسلسله از احزاب دیگر
بطور کلی همان تاکتیک قدیمی را ادامه میدهند و بیاری گروههای انشعابی مائوئیستی علیه آنها
مبارزه میکنند، ولی در مقیاس مجموع جنبش جهانی کمونیستی شیوه های تازه ای بکار میبرند
بدین معنی که حملات خود را به برخی از احزاب قطع میکنند و میکوشند با آنها ارتباط برقرار سازند.
هدف آنها از این تلاش ها آنستکه برخی از احزاب را به خود داری از انتقاد از مائوئیسم و آشتی با
آن وادارند و بدینسان جبهه جهانی مبارزه علیه ایدئولوژی و سیاست مائوئیستی را تضعیف
کنند. از سوی دیگر نمونه های مشخصی وجود دارد که نشان میدهد رهبران مائوئیست مایلند
در جنبش جهانی کمونیستی پایگاهی برای تشدید حمله بر حزب کمونیست اتحاد شوروی بپسند
آورند. خود آنها این تاکتیک را چنین ارزیابی میکنند: " سررا بکوب، بقیه خود از هم تسسرو
میباشد ".

کم بهادان به خطر مائوئیسم و کناره گیری از مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک علیه آن عواقب
وخیم درین دارد. نباید از نظر برداشت که مائوئیسم کمپروچیستی را با بیش از ۷۵۰ میلیون
جمعیت بعنوان پایگاه دارد. سیاست ضد جنبش جهانی کمونیستی و کارگری نیز توسط همین
کشور تعقیب میشود.

ایدئیس کوچک - هر حزب کمونیست موظف است عواقب سیاسی مائوئیسم را بطور روشن
پیشبینی کند و حملات آنرا با عمل پاسخ گوید و تئوری و پراتیک آنرا فاش سازد. مبارزه ایدئولوژیک
علیه مائوئیسم از مبارزه پراتیک درون این یا آن کشور تفکیک پذیر نیست. ما بر اساس تجربه حاصله
در انگلستان که با آنکه مواضع مائوئیسم در آن بهیچوجه نیرومند نیست بخشی از دانشجویان را
تحت تاثیر قرار میدهد میخواستیم ضرورت درآمیزی مبارزه ایدئولوژیک را با فعالیت عملی روزمره
در میان توده ها خاطر نشان سازیم. افراد را فقط بکمک تبلیغات نمیتوان بسوی مارکسیسم -
لنینیسم جلب کرد زیرا آنها باید با تجربه خود و با شرکت عملی در مبارزه مشترک با این نکته پی ببرند
که کمونیست ها در راه چه هدفی مجاهد تمیوزند و مائوئیست ها برای چه مقاصدی مبارزه میکنند.
مبارزه علیه مائوئیسم در انگلستان در نتیجه تشکیل جبهه واحد دانشجویان برای مبارزه
در راه افزایش بورس تحصیلی و بهبود شرایط زیستگاه عمومی دانشجویان و وضع معیشتی آنان
اثربخش تر شد. شکستی که در جریان این مبارزه پراتیک بر مائوئیست های انگلیسی وارد آمد از
شکست ناشی از انتقاد تئوریک از نظریات آنان موثرتر بود. در نتیجه تضعیف نفوذ مائوئیستی

در میان دانشجویان کمونیست ها و هواداران شان در سازمان ملی دانشجویان مقامات رهبری را بدست گرفتند و حالا مائوئیست ها در آن از خود نماینده ندارند .

محبوب عثمان - فعالیت رهبری یکن در آفریقا سه خصیصه اساسی دارد : اول آنتی سوسیالیسم و مبارزه علیه جامعه کشورهای سوسیالیستی و خاصه اتحاد شوروی . ثانیاً رهبران چین انواع گرایشهای افراطی و ماجراجویانه را دامن میزنند و تشویق میکنند . ثالثاً در هر کشوری که حزب کمونیست وجود دارد در ایجاد تفرقه و انشعاب در آن میکوشند .

رهبران چینی برای نیل باین هدف ها وسایل گوناگون بکار میبرند . یکی از شیوه های آنان سوء استفاده از عضلات اقتصادی کشورهای آفریقایی نیازمند کمک است . یکن از پیشنهاد های خود برای کمک اقتصادی بعنوان حربه ای برای اعمال نفوذ و فشار استفاده میکند . شایان ذکر است که رهبران چینی هنگام پیشنهاد کمک اقتصادی به کشورهای آفریقایی نیازمندیهای عینی آفریقاییان را در نظر نمیگیرند و فقط بیک مطلب توجه دارند و آنهم کوشش برای بدنام ساختن اتحاد شوروی و برانگیختن احساسات خصمانه نسبت باین کشور است . مشی عمومی مداخله رهبری یکن در امور کشورهای آفریقایی بر همین نیت مبتنی است .

اگرچه تاریخ جنبشهای آزاد بیخشم ملی آفریقا مراجعه کنیم میبینیم که لیدرهای یکن از همان نخستین روزهای پیدایش این جنبشها تلاش پرتب و تابی بکار برده اند تا رهبری آنها را تحت نفوذ خود قرار دهند . در برخی موارد در این زمینه موفقیتهایی هم بدست آورده اند ، ولی تاکتیک آنها در مجموع دچار ورشکستگی شده است . عقیم ماندن کامل تلاش آنها برای ایجاد انشعاب در حزب آفریقایی استقلال گینه و جزایر ماغه اخضر یکی از نمودارهای آنست . این امر تا حد و زیادی نتیجه فعالیت رفیق کابرا ل بود که خطر مائوئیسم را بخوبی درک میکرد .

یکی از جوانب دیگر فعالیت یکن در آفریقا تلاشهایی است که برای اعمال نفوذ در دولت های تحت رهبری بورژوازی ملی بکار میبرند . در برخی موارد یکن توانست به هدف های خود دست یابد و این امر نتایج اسفناک بیار آورد . مثلاً مودیبو کتاد رمالی تحت تاثیر مائوئیسم در صدد تقلید از " انقلاب فرهنگی " برآمد و بالنتیجه حزب خود را ضعیف ساخت و دولتش سقوط کرد . در کنگو تلاشهای مائوئیستها در گذشته عواقب وخیم بیار آورد . جمال عبدالناصر در گفتگوهای خصوصی خود با من بارها از رسوخ مائوئیسم در کشورهای آفریقایی و عربی ایراد زنگرانی میکرد و از خطر وجود " منطقه نفوذ " چین با من سخن میگفت .

گرایش عمومی آشکاری که طی پنجسال اخیر پدید آمده است نشان میدهد که نفوذ گروههای مائوئیستی اکنون در کشورهای آفریقایی و عربی کاهش یافته و روز بروز بیشتر کاهش مییابد . علت ناکامی آنها فقط پختگی ایدئولوژیک جنبش آزاد بیخشم ملی نیست . سیاست ضد امپریالیستی و واقع بینانه اتحاد شوروی در عقیم ماندن تلاش های آنان نقش قاطع ایفا میکند . چون گروههای انشعابیگری که در کشورهای آفریقایی فعالیت میکنند دیگر عامل موثری برای اشاعه نظریات مائوئیستی نیستند رهبری یکن تاکتیک خود را در مقابل جنبش های آزاد بیخشم مورد تجدید نظر قرار داده است .

رهبری یکن در همان آغاز سالهای ۶۰ حزب کمونیست سودان را ضد مائوئیستی تلقی میکرد . در سال ۱۹۶۴ در حزب انشعاب روی داد . ولی فقط سه تن از اعضای کمیته مرکزی بدنبال یکن رفتند . اندکی بعد این گروه انشعابی بکلی از هم پاشید و دیگر مبارزه علیه مائوئیسم برای حزب هیچگونه دشواری پیش نیاورد .

واکنش ناجوانمردانه رهبری یکن در قبال حوادث دردناک سال ۱۹۷۱ در سودان از یک

نقطه نظر حتی سودمند بود زیرا ماهیت مائوئیست‌ها را در کشورهای عربی و افریقایی قاضی ساخت. بسیاری از کمانیکه‌ها تا آن زمان در مورد چگونگی مشی پکن تردیدهایی داشتند به ناپاکی نقشه‌های مائوئیست‌ها یقین حاصل کردند. از جمله در لبنان سازمان مائوئیستی که طی ده سال (از سال ۱۹۶۴ تا سال ۱۹۷۳) فعالیت میکرد در اوایل آن سال انحلال خود را اعلام داشت و اظهار کرد که یکی از علل این امر روش خصمانه پکن در قبال حزب کمونیست سودان بوده است.

مایک حرمل — همان‌طور که خاطر نشان شد پکن در طول سالهای ۶۰ به گروهی از سازمان‌هایی که از جریان اساسی جنبش‌ها و آزاد بیختر ملی افریقای جنوبی و مستعمرات پرتغالی روی بر تافته بودند امید‌های زیاد داشت. از آغاز سال‌های ۷۰ این " اتحاد " سست پایه فروپاشید. جریان حوادث ماهیت جاه طلبانه و اپورتونیستی رهبران سازمان‌های انشعاب‌گرا را میزبان زیادی قاضی ساخت. چنین بنظر میرسد که پکن دیگر علاقه‌ای بآنها نشان نمیدهد و حالا میکوشد روابط خود را که در سال‌های ۶۰ بطوریکه جنبه با جنبش‌های اصیل آزاد بیختر قطع کرده بود دوباره احیا کند. از سوی دیگر سازمان‌های انشعاب‌گرنیز همینکه کمکهای مالی چین بآنها قطع شد و ظاهراً شوروشوق خود را به " اندیشه‌های صدر مائو " از دست دادند.

در همین حال علائم بسیاری وجود دارد که نشان میدهد رهبری پکن تلاش‌های تازه‌ای بکار میبرد تا پیروانی در افریقا برای خود گرد آورد و آنهم نه فقط در میان گروه‌های روشنفکران خرده بورژوازی کشورهای مختلف افریقایی که چپ و راست خود را " حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست) " اعلام میدارند و یا شعبه‌های تجاری برای فروش مطبوعات چینی را بر می‌کنند. پکن در این زمینه تلاشهای بسیار جدی‌تری بکار میبرد تا از روابط خود با دول کشورهای افریقایی و از جمله بادولتهایی استفاده کند که با امپریالیسم همکاری کم‌بیش آشکار دارند. اکنون که آنتی‌سویتسم علی‌رؤس الاشهاد یکی از مواد اساسی برنامه سیاست خارجی چین اعلام میگردد " صلاهی ضد امپریالیستی " رهبری پکن بیشتر از پیش به فراموشی و خاموشی میگراید. در این اوضاع و احوال برخی از رجال افریقایی که وابستگی اقتصادی و سیاسی آنان به فرمانروایان اروپایی پیشین کشورهایشان بر همگان عیانست با موافقت ضمنی و حتی تشویق آشکار دول کشورهای متروپل سابق میتوان روابط روز بروز نزدیکتری با پکن برقرار سازند.

واما مشی ضد شوروی پکن در صفوف جنبش‌های آزاد بیختر ملی هواداران اندکی دارد و کنفرانس اخیر کشورهای غیر متعهد که در الجزیره برگزار شد بار دیگر این امر را به ثبوت رساند. مشی ضد شوروی که قذافی در این کنفرانس علم آنرا بدوش میکشید در میان اکثریت شرکت‌کنندگان آن پشتیبان پیدا نکرد.

گورگ کویا تفسکی — در کشور ما — جمهوری فدرال آلمان، گروه‌های مائوئیست با آنکه فقط در چند شهر کشور فعالیت میکنند و مواضعشان هم در موسسات و کارخانه‌ها و مسند یگاها بسیار ضعیف است، در این اواخر به پیشرفت‌مبارزه طبقاتی زبان جدی وارد می‌سازند. این عناصر مبارزه طبقه‌کارگرا در راه تحقق خواسته‌های عاجل اجتماعی و دموکراتیک و نیز مبارزه ضد انحصاری نفی میکنند و آنرا " اپورتونیسم " مینامند و میکوشند بیت‌اپوزیسیون ضد سندیکا پس سرهمند و کنند. یکی از گروه‌های مائوئیستی که نام " حزب کمونیست آلمان " بروی خود گذاشته است در این زمینه بیش از همه حرارت نشان میدهد. طبیعی است که این گروه با حزب کمونیست آلمان (KPD) که کارل لیبکنشت و روزالوکزا میورگ در سال ۱۹۱۸ بنیاد نهادند و در سال ۱۹۵۶ غیرقانونی اعلام شد هیچ وجه مشترکی ندارد. گروه نامبرده در مجله خود برنامه انشعاب در سندیکاها را

انتشار داد و در آن "گسترش جنبش ضد سرمایه داران و ضد فرمیسیت ها و ویریزپونیست های حزب کمونیست آلمان - حزب سوسیالیست متحد برلن غربی" را خواستار شد .

مائوئیست ها که در گفتاری اعتنا به چگونگی وضع مشخص کشور از "انقلاب توده ها" دم میزنند مبارزه کارگران را در راه منافع خویش علیه سرمایه انحصاری بگلی نادیده میانگارند . سیاست تفرقه جویانه آنها محل رشد آگاهی سیاسی پرولتاریاست . آنها خود را "کمونیست" می نامند ولی با کردار خود ایدئولوژی و سیاست کمونیستی را لکه دار میسازند . فعالیت مفسد هجویانه آنان به ارتجاع بهانه میدهند تا سیاست کمونیستهای واقعی را تحریف کنند و حملات خود را علیه حزب کمونیست آلمان (D.C.P) شدت دهند . مثلا وقتی در مطبوعات ارتجاعی از گروههای ما ورا چپ سخن بمیان میآید همیشه حزب کمونیست آلمان را نام میبرند و حال آنکه نیت میدانند که حزب ما هیچ پیوندی با مائوئیست ها ندارد و خود علیه عملیات ما جراحویانه آنان مبارزه میکند . گردانندگان کسرن ها از گروههای مائوئیست برای مبارزه علیه سندیکاها و حزب کمونیست آلمان ماهرانه استفاده میکنند . جراید بورژوازی فعالیت آنها را بطور مشروح در صفحات خود منعکس میسازند و هدفشان از این کار آنستکه برای مائوئیست ها کسب حیثیت و اعتبار کنند و بسه محافل اجتماعی چنین جلوه دهند که گویا آنها در میان طبقه کارگر و سندیکا های کشور نفوذ فراوان دارند .

تمام فعالیت سیاسی گروههای مائوئیست با آنتی سوسیالیسم انجام گسیخته آمیخته است . در روزنامه خود که تحت عنوان "روتن مورگن" ("بامداد سرخ") انتشار مییابد دعوی میکند که : "اتحاد شوروی و جمهوری دموکراتیک آلمان دیگر کشورهای کارگری نیستند و پرولتاریای این دو کشور باید از نو قدرت را بتصرف خود درآورد" . این تکرار وطن وارههان دعای رهبران پکن است . مائوئیست ها تنها به تهمت و افترا نسبت به اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی اکتفا نمیکنند بلکه بی پروا شعار سرنگون ساختن نظام موجود در این کشورها را اعلام میدارند . گروههای ما ورا "راست‌نویزها مائوئیستها" هم آوا هستند . مثلا روزنامه "بوهتسایت" ارگان گروهی بنام "قدام راستهای طراز نوین" مینویسد : "آلمانی ها در هر دو بخش آلمان دستخوش استعمارند . زحمتکشان نه در اینجا (جمهوری فدرال آلمان) و نه در آنجا (جمهوری دموکراتیک آلمان) مالک دستگا تولید نیستند . در سال ۱۹۷۱ گروههای نئونازیست در صد استفاده از امکان همکاری با عناصر ما ورا چپ برآمدند . فری ناشر روزنامه نفو شایستی "ناسیونال تسایتونگ" درباره گروههای مائوئیست نوشت : "باید فکر کرد و پد که آیا وقت آن نرسیده است که انواع گروههای چپ را در دانشگاهها متقاعد ساخت که برای مدافعان آزادی ملی نیز صد ر ما شود و ست حقیقی و یارمد در کار مبارزه علیه ستم ملی بر میهن آلمانی ما است" . در آغاز سال ۱۹۷۳ روزنامه نفو شایستی دیگری بنام "رفیل" که برای دانش آموزان انتشار مییابد اعلامیای درباره ضرورت دیدار جوانان نئونازیست و مائوئیست انتشار داد که در آن گفته میشود : "مائوئیستها و ناسیونال - رولوسینونها در مبارزه علیه امپریالیسم امریکا و امپریالیسم اتحاد شوروی وحدت نظر دارند" و "سرمایه داری دولتی در جمهوری دموکراتیک آلمان بحق باید وسیلهای برای استعمار و تسلط خارجی تلقی گردد" .

مخالفت با کاهش و خامت بین المللی و توجیه "تئوریک آن"

کویا تفکیک در ادامه سخنان خود گفت : بلوک بندی گروههای مائوئیست آلمان غربی با سازمانهای ارتجاعی بوسیله پشتیبانی روز افزون رهبران پکن از مخالفان کاهش و خامت بین المللی در حزب "اتحاد دموکرات مسیحی - اتحاد سوسیال مسیحی" که پیرامون اشتراکتوس و کترتسن -

ود رهگر گرد آمده اند و نیز با پشتیبانی جناح راست حزب سوسیال دموکرات آلمان تکمیل میشود . جراید اشپرینگریوسته روی تطابق مواضع رهبری مائوئیست چین و " نقطه نظر آلمانی " یعنی گروههای تلافیجوی جمهوری فدرال آلمان تکیه میکنند . فری نئوفاشیست در نامه سرگشاده به جوئن لای نوشت : " آلمانی ها و ملل اروپای شرقی از چین امید یاری و رهایی از قید سیمپره مسکو بیگانه را دارند . . . ماهیچگاه فراموش نخواهیم کرد که چین اشغالگری شوروی را در مناطق ادر - نایسه برسمیت نمیشناسد " . لیدرهای پکن نیز مانند تلافیجویان آلمان غربی قرارداد مربوط به مناسبات اساسی میان جمهوری دموکراتیک آلمان و جمهوری فدرال آلمان را ناپسندیده میانگاردند و شعار " احیای آلمان " را پیش میکشند و دعوی میکنند که مسئله آلمان گویا همچنان " مفتوح " مانده است .

رهبران احزاب کشورهای سوسیالیستی برادر در جریان دیدار و ستانه در کریمه تطویل خود را برای تثبیت تغییرات مثبت در عرصه بین المللی و وسط داشته جریان کاهش و خاتم در سراسر جهان خاطر نشان ساختند . سیاست کاهش تشنج و توسعه همکاری صلح آفرینان کشورهای مورد پشتیبانی خلقها و تمامه محافل اجتماعی ترقیخواه و صلحدوست جهان است . ولی رهبری پکن در این مسئله اساسی تکامل جهانی موضعی در قطب کاهلا مخالف این جریان اتخاذ کرده است و میکوشد میان خلقها بی اعتمادی ایجاد کند و سالم سازی محیط مناسبات بین المللی را عقیم گذارد . برای توجیه این اعمال بتئوری عجیب و غریبی استناد میگردد که بموجب آن گویا ایجاد " تلاطم عظیم " در عرصه جهانی با منافع خلقها مطابقت دارد .

کمونیستهای جمهوری فدرال آلمان طبعاً نمیتوانند از انتقاد از نظریات سیاسی رهبری مائوئیست چین خودداری ورزند . امتناع از مبارزه علیه سیاست لیدرهای پکن در زمینه مسائل بین المللی چه معنائی میتواند داشته باشد ؟ در چنین صورتی ما مایهست از مبارزه علیه ارتجاعی ترین محافل جمهوری فدرال آلمان نیز امتناع ورزیم و در قبال آنان نیز روش بیطرفی اتخاذ کنیم . مارکسیست - لنینیستها و حزبی که در راه صلح و ترقی و تأمین منافع طبقه کارگر مبارزه میکند هرگز نمیتوانند به چنین امری تن در دهند . بدینسان منطق مقابله با نیروهای ارتجاعی مبارزه علیه مشن رهبری پکن را ایجاد میکند . ما برآنیم که مبارزه علیه سیاست خارجی مائوئیستی که اساساً استراتژی عناصر و راه راست و ارتجاعیترین نیروهای امپریالیسم انطباق دارد بیش از پیش به بخش مهمی از مبارزه در راه امنیت و صلح و کاهش و خاتم و مبارزه ضد امپریالیستی بدل میگردد .

کوستاس پافیتینس - ترمکزگی " تئورسین های " پکن اکنون نیز همان دعوی " تسلط و ابرو بر جهان " است . و نیز کاهلا روشن است که در این مورد آنها چه کسی را در نظر دارند . رهبران پکن در این اواخر هر چه کمتر از مبارزه علیه امپریالیسم امریکامخن میکنند و با شدتی هر چه بیشتر مبارزه علیه یک کشور یعنی اتحاد شوروی سوسیالیستی را خواستارند . هدف تمام فلسفه نظریه وجود " دوا بر نیرو " توجیه تئوریک سازش ضد اصولی با دول امپریالیستی و بلوک بندی چین مائوئیستی بر پایه ضد شوروی و ضد کمونیستی با نیروهای ارتجاعی و امپریالیسم ازیکسو و با محافل بورژوا ناسیونالیست و ضد کمونیست کشورهای " جهان سوم " ازسوی دیگر است . چنین است ماهیت اجتماعی - سیاسی این نظریه . . .

چگونگی تحول نظریات تئورسین های پکن شایان توجه است . در نیمه اول سالهای ٦٠ آنها اعلام میکردند که چین " سه دشمن " دارد : امپریالیسم و در رأس آن امریکا ، " رویزیونیسم معاصر " (یعنی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی) و " ارتجاع کشورهای مختلف " . ولی در کنگره نهم حزب کمونیست چین (سال ١٩٦٩) تعداد دشمنان به " دو دشمن " رسید :

امپریالیسم امریکا و " رویزیونیسم شوروی " . سپس کنگره دهم حزب کمونیست چین برای دعوی صحنه گذاشت که اتحاد شوروی دشمن " درجه اول " چین و " خطرناکتر " از امپریالیسم " طراز کهن " است .

حالا دستگاه تبلیغات یکن اتحاد شوروی را نه تنها " دشمن " چین بلکه " دشمن " تمام کشورهای دیگر جلوه گرمسازد و علاوه بر آن میکوشد این فکر را تلقین کند که اتحاد شوروی مثلا برای کشورهای اروپایی " خطر " بزرگتری را در بر دارد تا برای چین . حسابشان هم ساده است : مائونیست ها میکوشند محاف اجتماعی را تحت فشار ایدئولوژیک قرار دهند تا بدینوسیله جریان کاهش و خامت را عقیم گذارند و چنین بنمایانند که گویا نه فقط آنها بلکه خود کشورهای اروپایی و آنهم همیسانی پیش از چین در این امر زمینفع هستند .

نیاید از نظر دورداشت که در توجیه نظریه " ابرنیروها " بسته بچگونگی خصلت مستمعین پراهمین " تئوریک " جوروا جورا قلمه میشود . مثلا وقتی روی سخن با محافل بورژوازی اروپا باشد تئوریمین های یکن فورمول های " ژئوپولیتیک " بکار میبرند و تاکید میکنند که " منافع مشترک " همسایگان شرقی و غربی اتحاد شوروی " موازنه نیروها را در قبآن اتحاد شوروی " ایجاب میکند تا وضعی پیش نیاید که هیچیک از این همسایگان تحت " تسلط شوروی " قرار گیرند . در کشورهای " جهان سوم " شعار نژادی و ناسیونالیستی اتحاد ملل " رنگین پوست " و " فقیر " و " صغیر " علیه ملل " سفید پوست " و " ثروتمند " و " ابرنیرو " اعلام میگردد . دستگاه تبلیغات یکن با سو استفاده از روحیات ضد امپریالیستی کشورهای " جهان سوم " افترا آتی پختر میکند که بموجب آن گویا اتحاد شوروی دولت " توسعه طلب " و مظهر " سوسیال امپریالیسم " و پیروسیاست امپراتوری " طراز نوین " و هکذا اوقس علیهذاست . هدف تمام این تبلیغات افترا آمیز به گمراه کشاندن جنبش آزادی بخش ملل و برانگیختن برخی از صفوف آن علیه سیستم جهانی سوسیالیسم خاصه علیه اتحاد شوروی است .

بخوریکه میبینیم رهبران یکن بکمک نظریه " ابرنیروها " و ویژه باتکیه بر جوانب تازه آن خصومت آشکار خود را علیه سوسیالیسم و جنبش جهانی کمونیستی تصریح میکنند .

ایب نیورلوند - زحمتکشان اروپا پیروزی انقلاب توده ای چین را با شور و شوق و امید های فراوان استقبال کردند . این چرخش سریع در سیر تاریخ پر جمعیتترین کشور جهان میتواند نیروی سوسیالیسم را برای مقابله اثر بخش تر با تلاشهای تجاوزکارانه امپریالیسم تقویت بخشد . ملل کشورهای اروپایی امید و آرزو دارند که چین نوین در بیکار علیه خطر جننگ که در نتیجه پیروی امپریالیسم از سیاست " توسل بزور " در اروپا پدید آمده بود ، متحد آنان باشد .

ولی امروز ملل اروپا ضمن مبارزه در راه کاهش و خامت و تامین همزیستی صلامت آمیز کشورهای پیرو رژیم های اجتماعی گوناگون بعیان میبینند که جمهوری توده ای چین با شکی که در زمینه سیاست خارجی اتخاذ کرده است دیگر متحد آنان نیست . محافل تجاوزکارا امپریالیستی بلافاصله این جریان را تشخیص میدادند و از آن دلشاد شدند . فرانتس ژوزف اشتراوس معروف نوشت : " ... مبارزه چینی ها علیه شوروی ها دفاع سیاسی ما را تحکیم میبخشد زیرا این مبارزه برای رد سیاست باصطلاح واقع بینانه شناسایی وضع موجود در اروپا " (یعنی علیه کاهش و خامت و استقرار صلح پایدار) " دلائل متقنی در اختیار ما میگردد که بر پایه واقعیات استوار است نه بر پایه پندار با فیمسای در دنیا " .

در همان حال که ملل اروپا به مبارزه شدید علیه عواقب سیاست هم پیوندی (انترگاسیون)

اقتصادی امپریالیستی و علیه بلوک‌های نظامی مشغولند رهبری پکن از ضرورت تحکیم "بازار مشترک" و بلوک‌نا تسخیر میگوید و با هرگامی که به‌کاهش و خاتمه کمک کند به مخالفت برمیخیزد. "ژنمین زیبا" قرار داد های منعقد همیان اتحاد شوروی و جمهوری فدرال آلمان را "خیانت به مصالح مردم آلمان" نامید. نماینده چین در سازمان ملل متحد کنفرانس امنیت اروپا را "کنفرانس خطر" نامید. مائوئیست‌ها از توسعه دامنه "بازار مشترک" که در نتیجه ورود سه کشور تازه بآن انجام گرفته است ابراز وجد و شرف میکنند و حاکم خلق های خود این کشورها در برابر الحاق به "بازار مشترک" مقاومت می‌کنند.

پکن مدتها دعوی داشت که سیاست خارجی اثر علیه "دو دشمن" چین - اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا متوجه است و بدینسان نیروی عمده سوسیالیسم و نیروی عمده امپریالیسم را در یک کفه قرار میدهد. اخیراً رهبران چینی از این حد هم فراتر رفته و نظر خود را البته بسوی امپریالیسم عوض کرده اند. روزنامه "فرانکفورتر آلگماینه" این مطلب را چنین تفسیر میکند: "برای نخستین بار پکن نقش مثبتی را که یکی از ابر نیروها یعنی آمریکا میتواند در تحکیم وحدت اروپای غربی بازی کند، خاطر نشان ساخته است". جوئن لای هم عین همین مطلب را بیان داشته است. او ضمن مصاحبه با یکی از مائوئیست‌ها که استرالیایی بنام خیل خواستار آن شد که "تمام نیروها و آرایش‌های ارتجاعی در مبارزه علیه اتحاد شوروی با هم همکاری کنند". مشی رهبران پکن علیه کاهش و خاتمه از مجموعه نظریات آنان در باره جنگ و صلح و انقلاب ناشی میشود. مائوئیست‌ها جنگ را یکی از وسایل عمده نیل به هدف های سیاسی چین در عرصه جهانی تلقی میکنند. بطوریکه میدانیم مائوئیست‌ها در سال ۱۹۵۷ گفته بود که برای پیروزی بر امپریالیسم میتوان به قربانی نیم از جامعه بشری تن در داد. شیوه‌های برخورد انسان‌ها به واقعیات از ایدئولوژی آنان ناشی میشود. کاملاً روشن است که ایدئولوژی مائوئیستی هیچگونه وجه مشترکی با ایدئولوژی سوسیالیستی ندارد زیرا مائوئیستی سیاسی آن علیه سوسیالیسم و علیه منافع طب و تائین صلح متوجه است.

سردار میترا - رهبری مائوئیست چین قاره آسیا را منطقه نفوذ خود تلقی میکند و بر آنستکه استقرار رژیم مونی چین در آسیا نخستین گام اساسی در تحقق نقشه‌های عظمت طلبانه شوینیستی است. در سراسر جهان خواهد بود.

در همان اواسط سالهای پنجاه با اصطلاح "تجاوز نقشه سازی" آغاز شد بدینمعنی که در چین به چاپ نقشه‌هایی پرداختند که در آنها مناطق بزرگی از کشورهای همسایه بعنوان "مناطق مورد اختلاف" علامت گذاری شده بود. سپس جمهوری توده ای چین "استرداد" این سرزمین‌ها را از همسایگان خویش خواستار شد. لیدرهای پکن ضمن پیش کشیدن خواسته‌های توسعه طلبانه قیافه‌های ضد امپریالیستی بخود میگرفتند و میگفتند که مرزهای کنونی را امپریالیست‌ها برقرار کرده اند و لذا هر کس از اعتبار آنها پشتیبانی کند مدافع "میراث امپریالیسم" است. پکن با همین شعارهای "ضد امپریالیستی" به ایجاد تصادمات مسلحانه در مرزهای برمه، نپال و هندوستان پرداخت.

مرحله بعدی سیاست خارجی چین در آسیا با تلاشهایی برای ایجاد تفرقه در جنبش جهان کمونیستی و استفاده از عناصر هوادار مائوئیست های کشورهای مختلف برای پیشبرد هدف های هژمونیکستی همراه بود. در سالهای ۶۰ در احزاب کمونیست و سایر سازمانهای ترقیخواه هندوستان، پاکستان شرقی، سری لانکا و نپال انشعاب صورت گرفت. این انشعاب‌ها سنگین ترین ضرباتی بود که پکن بر جنبش انقلابی و خلق های قاره هندوستان وارد ساخت.

در منطقه آسیا گروه‌های بسیاری وجود دارند که هوادار مائوئیسم هستند و خود را "مارکسیست" یا "مارکسیست - لنینیست" می‌نامند. همه آنها به رجات گوناگون تحت تاثیر "اندیشه‌های مائوئیستونگ" قرار دارند، گرچه تفسیرهای گوناگونی درباره چگونگی این اندیشه‌ها می‌کنند. ولی وجه مشترک همه آنها خصلت ضد شوروی آنهاست. اکنون در میان تمام گروه‌های مائوئیستی تشنت ایدئولوژیک وجود دارد. عاملی که این تشنت را تشدید می‌کند علاوه بر جدایی آنها از توده‌ها سیاست خود رهبری پکن نیز هست. نزدیکی میان پکن و واشنگتن و تفویض آشکار روش چین نسبت به حضور آمریکا در آسیا برای بسیاری از کسانی که می‌پنداشتند پکن سیاست سازش‌ناپذیر در مقابل امپریالیسم آمریکا دارد بکلی غیر قابل توجه بود. ولی برخی از گروه‌های مائوئیست ضمن اتخاذ روش انتقاد در مقابل "افراط‌های" پکن، همچنان به حملات خود علیه اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نیز ادامه می‌دهند. اگرچه این "انتقاد در دو جنبه" علی‌الظاهر بی‌فایده‌تر از روش مستقل ازمشی رهبران چینی جلوه‌گر می‌شود ولی در ماهیت امر وجوه مشترکی با آن دارد که از ناسیونالیسم خرده بورژوازی ریشه می‌گیرد. به همین جهت تعجبی ندارد که چرا چنین روشی حتی در میان ارتجاعی‌ترین محافل با همدردی و هواداری تلقی می‌گردد و "روش و اقوام وطن پرستانه" نامیده می‌شود.

اعمال اخیر رهبران پکن بروشنی نشان می‌دهد که آنها بخاطر مقاصد عظمت طلبانه خویش از هیچ اقدامی و حتی از مقابله آشکار با جنبش‌های آزاد بیخبر طین و از آنهم بالا تر بلوک بندی سیاه با امپریالیسم رویگردان نیستند. نمودار بارز آن چگونگی روش چین در مقابل مبارزه خلق بنگلادش بود. تطابق سیاست چین با سیاست امپریالیسم آمریکا در این مسئله تصادفی نیست. رهبران جمهوری توده‌ای چین و نیز محافل تجاوزکار آمریکا نزدیک به اکثر ازمیش کشورهای در حال رشد را با جامعه کشورهای سوسیالیستی مانعی در راه تحقق هدف‌های خویش میدانند. هم آمریکا و هم چین در نتیجه ناکامی‌های سیاست خویش پلاتفورم مشترکی با هم پیدا کرده‌اند. امریکایی‌ها شیوه‌های قدیمی دیگر نمی‌توانند تسلط نیمه استعماری خود را حفظ کنند و چین نیز با شیوه‌های قدیمی نمی‌تواند مقاصد هژمونیستی خویش را تحقق بخشد.

استفاده از قدرت نظامی روز افزون بخشی از سیاست جمهوری توده‌ای چین در مقابل همسایگان آن در آسیاست. انفجارهای بمب‌آبی چین برای ایجاد ترس از قدرت چین انجام می‌گیرد. مائوئیست‌ها در سازمان ملل متحد علیه قطعنامه قطع آزمایش‌های هسته‌ای رای دادند. جمهوری توده‌ای چین هنگام آزادسازی بنگلادش علیه هند وستان دست به تهدید زد. لیدرهای پکن نمی‌خواهند به عادی شدن مناسبات میان کشورهای شبه جزیره هند وستان کمک کنند. آنها با پیشنهادهای شوروی درباره ایجاد سیستم امنیت جمعی در آسیا مخالفت می‌ورزند، آشکارا از ضرورت حضور آمریکا در آسیا سخن می‌گویند و آنرا خنثی کننده "توسعه طبیعی شوروی" می‌نامند.

بدینسان سیاست خارجی کنونی چین دیگر بر پایه طبقاتی - پرولتری استوار نیست. ولی رهبری مائوئیست در مبارزه طبقاتی میان سرمایه داری و سوسیالیسم حاشیه نشین نیست و در بسیاری از مسائل بین المللی بنیوه‌ها و ارتجاعی امپریالیسم می‌پیوندند. حزب کمونیست چین فعالیت انشعابگرانه خود را در جنبش‌های جنبانی کمونیستی و حملات خود را بر مواضع ایدئولوژیک آن ادامه می‌دهد. نظریات مائوئیستی در زمینه مسائل بین المللی برخورد طبقاتی را که رهنمون عمل جنبش جهانی کمونیستی است نفی می‌کند و ناسیونالیسم خرده بورژوازی را جایگزین انترناسیونالیسم پرولتری می‌سازد. اکنون افشای پیگیر و مجدانه اندیشه و عمل پکن برای برانداختن عواقب خطرناک

تئوری و سیاست مائوئیستی ضرورت خاص دارد .

لاسوانگ - در آغاز سالهای ٦٠ رهبران جمهوری توده ای چین اصل همزیستی مسالمت آمیز کشورها را تکفیر میکردند و آنرا " رویزیونیسم " مینامیدند . دستگاه تبلیغات چین نیز " جنگ توده ای " علیه امپریالیسم و ضرورت ایجاد کانون های تشنج جهانی در همه جا را - اعلام داشت . ولی در سالهای ٧٠ چرخش تازه ای انجام گرفت . جمهوری توده ای چین بادول عمده سرمایه داری ارتباط برقرار ساخت و از آن پس فریاد های " جنگ توده ای " بیشتر از پیش رویه خاموشی نهاد و بار دیگر الفاظ " همزیستی مسالمت آمیز " از آنجا بگوش رسید . براین اساس غالباً گفته میشود که جمهوری توده ای چین به سیاست همزیستی مسالمت آمیز بازگشته است . نظریاتی هم در این زمینه بیان میشود که بموجب آن گویا این امر بخشی از دگرگونی عمومی مجموعه مشی رهبران چینی است . آیا این درست است ؟ آیا میتوان گفت که تماسهای جمهوری توده ای چین با کشورهای امپریالیستی نمایانگر همزیستی مسالمت آمیز است ؟

سخنرانان قلبی در اینجا خاطرنشان ساختند که رهبران جمهوری توده ای چین سیاست خارجی خود را بر چه پایه " تئوریک " استوار میسازند . من میخواهم بیک جانب دیگر تخصصات " تئوریک " مائوئیستها اشاره کنم . کنگره نهم حزب کمونیست چین نیز را مطرح ساخت که بموجب آن گویا تضاد اساسی دوران ما تضاد میان خلقهای ستمدیده از یکسو و امپریالیسم و " سوسیال امپریالیسم " از سوی دیگر است . " سوسیال امپریالیسم " و حتی " فاشیسم " عناوینی است که مائوئیستها به پیروی از انتی کمونیستهای لگام گسیخته به نظام دولتی و اجتماعی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی برادر اطلاق میکنند . تئوری مائوئیستی در زمینه مناسبات بین المللی بر پایه همین ترمجوعول ساخته شده است . آنها مدعیند که در جهان معاصر ریک قطب آمریکا و اتحاد شوروی (" دوا برنیرو ") و در قطب دیگر جمهوری توده ای چین قرار دارد و فاصله میان آنها را " مناطق بینابینی " یعنی مجموعه کشورهای دیگر میگویند که خلقهای ستمدیده آسیا افریقا و امریکا لاتین " منطقه اول " و " برخی از کشورهای اساسی سرمایه داری غرب و شرق " " منطقه دوم " آنرا تشکیل میدهند . وظیفه سیاست خارجی جمهوری توده ای چین متحد ساختن " مناطق بینابینی " علیه " ابرنیروها " است .

نکته ای که برای بررسی چگونگی سیاست خارجی چین اهمیت فراوان دارد این است که مائوئیستها چه کسی را دشمن عمده چین می شمارند ؟ چندین سال متوالی دستگاه تبلیغات چین میگفت که " دشمن عمده ایالات متحده امریکا است " و به چینی های عادی چون تلقین میکرد که اتحاد شوروی " کشور رویزیونیستی " است زیرا علیه امپریالیسم امریکا مبارزه نمیکند . ولی ببینیم امروز باین عنوان چه جوابی میدهند ؟

کمی پیش از سفر نیکسون به چین مجله " خونتمس " یکی از مقالات سالهای چهل مائوئیسمه تونگ رامورد تفسیر تازه قرارداد . در آن از جمله گفته میشد که : " صد رماوئیس از یک تفکیک علمی در اردوگاه دشمنان ، دشمن درجه اول و دشمن درجه دوم را در کمال روشنی از هم تمیز داد و باین تفکیک مشخص دشمن درجه اول آنزمان خلق چین را مجزا و منفرد ساخت " ، سپس چنین میآید : " تحلیلی که صد رماوئیس از چگونگی وضع اردوگاه خصم انجام داده است در باره وضع کنونی نیز رهنمود صحیح در اختیار ما میگذارد " و اما غرض اصلی این احتجاجات چه بود ؟ پیش از ورود نیکسون به پکن رهنمود مائوئیست تونگ بطور شفاهی به کادرهای چینی چنین توضیح داده شد : دشمن شماره ١ - اتحاد شوروی است که آنرا باید بکمرک دشمن شماره ٢ یعنی ایالات متحده امریکا مجزا و منفرد ساخت .

درکنگره دهم حزب کمونیست چین برای "توجیه" این نظر تلاشهایی صورت گرفت. با اشاره به اتحاد شوروی اظهار شد که خطر "هجوم ناگهانی سوسیال امپریالیسم به کشورها" وجود دارد. رهبران یکن تهمت "تجاوزکاری" به اتحاد شوروی را ظاهراً برای آن لازم داشتند که آنتی سوسیالیسم و آتش خود را در انظار اعضای حزب کمونیست چین و خلق چین توجیه کنند. شعیده بازی با احکام مارکسیستی نیز که بدون توجه بزمان و مکان بکار میروند، برای همین منظور است. بطوریکه میدانیم جنبش جهانی کمونیستی ضمن ارزیابی علمی مشترک دوران کنونی باین نتیجه رسید که دوران معاصر دوران گذار سرمایه داری به سوسیالیسم است و این گذار از لحظه انقلاب کمپرسوسیالیستی اکتبر آغاز شده است. در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست چین به کنگره دهم برای رد این حکم باین دعوی ماثوسه تونگ استناد شده است که: "ما همچنان در دوران امپریالیسم و انقلاب پرولتری بسر میبریم". بدینسان یکن میکوشد چنین جلوه گرزارد که گویا امروز نیز امپریالیسم مانند پیش از نیم قرن پیش بر جهان تسلط یابنازع دارد. این دعوی از تریبون کنگره دهم حزب کمونیست چین باین تز معمول تکمیل میشود که اتحاد شوروی کشور "امپریالیستی" است و تاثیر روزافزون سیستم جهانی سوسیالیستی در سیر تاریخ و نقش قاطع آن در مبارزه ضد امپریالیستی و اصولاً واقعیت وجود سوسیالیسم جهانی انکار میشود.

از صفراهای کاذب کبراهای کاذب نتیجه میشود. درکنگره دهم حزب کمونیست چین ضمن ارزیابی وضع کنونی جهان دعوی شده که "کاهش و خامت پدیده موقتی و سطحی است و تلاطمات عظیم در آینه هنز ادامه خواهد یافت. این تلاطمات عظیم برای خلق بد نیست و نتایج نیک در بر دارد". بدین طریق از نظر تئوریک توضیح داده میشود که چرا رهبری یکن با کاهش و خامت مخالفت دارد و چرا مشی خود را بر امید به تلاطمات عظیم در عرصه جهانی استوار میسازد. مفهوم این تفحصات "تئوریک" حتی برای مفسرین بورژوا نیز روشن است. روزنامه فرانسوی "کومبا" ضمن تفسیر برنامه سیاست خارجی کنگره دهم حزب کمونیست چنین نوشت که چون لای مبارزه بی امانی علیه نزدیکی شرق و غرب آغاز خواهد کرد.

بطوریکه گزارش به کنگره نشان میدهد تلاش برای سرهم بندی "پهنارترین جبهه واحد" مرکب از کنیه نیروهای اجتماعی و کشورهای ضد اتحاد شوروی و جامعه کشورهای سوسیالیستی از یک سو و "سازشهای ضروری کشورهای انقلابی با کشورهای امپریالیستی" از سوی دیگر اجزای اساسی همین مبارزه هستند. در پی فرمول "سازش" با امپریالیسم چه چیزی نهفته است؟ توسعه روابط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی چین با جهان سرمایه داری بنظر ما مطلوبی است که بخود خود میشود بآن تمهیت گفت. ولی مسئله عمده آنستکه این روابط بر چه پایههایی استوار است و برای چه مقاصدی برقرار میشود. رهبری یکن مناسبات خود را با کشورهای امپریالیستی بر پایه جبهه گیری چین علیه کشورهای سوسیالیستی و بر پایه آنتی سوسیالیسم و برای پیشبرد مقاصد سیاست عظمت طلبانه خویش برقرار میسازد و با هر اقدامی که هدف آن کاهش و خامت بین المللی باشد مخالفت میکند. با خلق سلاح، با کنفرانس امنیت اروپا، با قرارداد های جمهوری فدرال آلمان با اتحاد شوروی و لهستان، با پیش نهاد شوروی درباره انعقاد قرارداد عدم تجاوز میان اتحاد شوروی و جمهوری تود ای چین و غیره مخالف است. سیاست رهبری چین از نظر عینی موجب ایجاد تفرقه در جبهه نیروهای ضد امپریالیستی میگردد و پایه مبارزه در راه استقرار قسطی و همیشگی اصول همزیستی مسالمت آمیز را در زندگی بین المللی محدود میسازد.

شرکت کنندگان سمینار خاطرنشان ساختند که جریان ایدئولوژیک مائوئیسم در شرایط کنونی یکی از انواع آنتی کمونیسم بدل میگردد. مهمترین وظیفه‌ی کماکنون مائوئیست‌ها در برابر خود قرار میدهند آنستکه جنبش جهانی کمونیستی را به خود داری از انتقاد از ایدئولوژی و سیاست آنان وادارند. لیدرهای پکن در عین آنکه به پشتیبانی خود از گروه‌های هوادار مائوئیسم در بسیاری از کشورها ادامه میدهند میکوشند برخی از احزاب کمونیست را وادارند تا یا با آنها بگریزند و یا اقل در قبال آنسها موضع بیطرفی اتخاذ کنند. آنها مبارزه خود را علیه جنبش جهانی کمونیستی فقط اختلاف با حزب کمونیست اتحاد شوروی جلوه میدهند و خواستار عدم دخالت در این اختلاف هستند.

ولی "اختلاف" میان اتحاد شوروی و چین اختلاف میان منافع ملی دولت‌ها نیست بلکه تصادم میان دو سیاست است: تصادم میان سیاست انترناسیونالیسم سوسیالیستی و شوینیسم عظیمت طلب، تصادم میان ایدئولوژی پرولتری و ایدئولوژی ناسیونالیستی خرده بورژوازی. هرتلاشی برای پائین آوردن سطح اختلاف نظر در جنبش جهانی کمونیستی تا سطح اختلاف منافع ملی میان دولت در ماهیت امر تکرار تزیهای دستگاه تبلیغاتی مائوئیستی است. بهیچون مناسبات میان جمهوری تودیه‌ای چین با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی امکان پذیر است و اتحاد شوروی و تمام جامعه کشورهای سوسیالیستی نیز در این راه میکوشند. ولی این امر مشروط بدانستکه رهبری چین اصول احترام متقابل و حاکمیت عدم مداخله در امور داخلی را مراعات کند و از سوء قصد به منافع کشورهای سوسیالیستی دست بردارد.

بیطرفی در مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه مائوئیسم و کوشش برای طرفه از شرکت در آن عواقب وخیم در پی خواهد داشت. اتخاذ روش صریح و روشن در قبال مائوئیست‌ها و ارزیابی اصولی نظریات مائوئیسم از موضع مارکسیسم - لنینیسم به تحکیم و تقویت صفوف احزاب ماوتسفیان از عناصر اپورتونیست کمک خواهد کرد و اعتبار احزاب کمونیست را در میان توده‌ها بالا خواهد برد. تحکیم هرچه بیشتر وحدت جنبش کمونیستی برای مبارزه علیه فعالیت تخریبی رهبری چین اهمیت درجه اول دارد.

شرکت کنندگان سمینار بر آنند که در جنبش جهانی کمونیستی که از مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری پیروی میکند برای عدول حزب کمونیست چین از اسناد جلسات مشاوره جهانی کمونیست‌ها که خود با تفاق سایر احزاب کمونیست آنرا امضا کرده بودند علی اصولی وجود نداشته وندارد. این انگیزه‌های ذهنی رهبران چینی بود که در این زمینه نقش عمده بازی کرد. شرکت کنندگان سمینار با تفاق بر آنند که اگر یک در عرصه مناسبات بین المللی از ادامه راه خطرناکی که در آن گام بر میدارد دست بردارد (آنهم نه در گفتار بلکه در کردار، زیرا در رکنگره در هم حیزب کمونیست چین در گفتار مثلاً از پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز سخن بمیان آمد) - در آن صورت خواهد توانست در امر کاهش و خاتم و تأمین صلح جهانی نقش برجسته ایفا کند و این یکی از مهمترین عوامل پیشرفت مبارزه ضد امپریالیستی و گسترش دامنه انقلاب جهانی خواهد بود. در چین نیز مانند هر کشور دیگر منافع واقعی ملی و رشد موفقیت‌آمیز سوسیالیسم را فقط در برپا شدن اتحاد برادرانه با جامعه کشورهای سوسیالیستی و جنبش جهانی کمونیستی میتوان تأمین کرد.

برخی اطلاعات در باره احزاب کمونیست و کارگری

(بقیه از شماره های پیشین)

حزب توده ایران

نخستین گروه سوسیال دموکراسی ایران بنام جمعیت " اجتماعيون - عاميون " در سال ۱۲۸۳ شمسی (۱۹۰۴ میلادی) تشکیل شد . این جمعیت با فعالیت مجدانه خود مردم رایاندریشه های سوسیالیسم آشنا ساخت . اشاعه این اندیشه ها سرانجام به پیدایش حزب " عدالت " که حزب سوسیال دموکرات ایران بشمار میرفت منجر گردید . (اردیبهشت ۱۳۹۶ - مه ۱۹۱۷) .

کنگره موسسان حزب " عدالت " در اول تیر سال ۱۲۹۹ شمسی (۲۲ ژوئن سال ۱۹۳۰) نام حزب را به " حزب کمونیست ایران " تغییر داد .

در سال ۱۳۱۰ (۱۹۳۱) حزب کمونیست ایران از طرف دولت غیرقانونی اعلام شد .
ولی حزب در شرایط پنهانی به فعالیت خود ادامه داد . در اردیبهشت سال ۱۳۱۶ (سال ۱۹۳۷) جمعی از اعضای حزب کمونیست ایران و از جمله دکتر تقی ارانی یکی از سازمانگران حزب کمونیست ایران و نیز عدای از فعالین اتحادیه های کارگری و دیگر سازمانهای دموکراتیک ایران به دادگاه تسلیم شدند و بزندان و تبعید محکوم گردیدند .

در ۱۰ مهر سال ۱۳۲۰ (اکتبر ۱۹۴۱) بابتکار جمعی از فعالین کمونیست و عناصر دموکرات که از زندان ها و تبعیدگاه ها بازگشته بودند تاسیس حزب توده ایران اعلام شد .
در ۱۲ مهر سال ۱۳۲۱ نخستین کنفرانس علنی ایالتی تهران حزب توده ایران تشکیل شد و کمیته رهبری حزب را انتخاب کرد و این کمیته تا تشکیل کنگره اول حزب به فعالیت خود ادامه داد .
کنگره اول حزب توده ایران در ۱۰ مرداد سال ۱۳۲۳ (اوت سال ۱۹۴۳) در تهران تشکیل شد و نخستین برنامه و اساسنامه حزب را بتصویب رساند و کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش حزب را انتخاب کرد .

در سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ در استان های آذربایجان و کردستان ایران جنبش دموکراتیک ملی دامنه وسیع بخود گرفت . فرقه دموکرات آذربایجان و فرقه دموکرات کردستان تشکیل شدند .

در آئیننگام حزب توده ایران به سازمان سیاسی نیرومندی بدل شده بود که قریب ۱۰۰ هزار عضو داشت . جمعی از اعضای آن به نمایندگی مجلس شورایی انتخاب شدند و سه تن از آنان نیز در دولت شرکت ورزیدند . نمایندگان حزب در این ارگان ها علیه امپریالیسم و ارتجاع

مبارزه میکردند . ولی در اواخر سال ۱۳۴۵ ارتجاع بسیاری از سازمانهای حزب توده ایران را درهم کوبید و روزنامه ها و مجلات آنرا توفیق کرد .

۵ اردیبهشت سال ۱۳۲۷ (سال ۱۹۴۸) دومین کنگره علنی حزب توده ایران در محیط تضییق و فشار شدید ارتجاع تشکیل شد . کنگره اساسنامه جدیدی تصویب کرد و تاکتیک حزب را برای کار در اوضاع احوال جدید معین کرد . ۱۶ بهمن ۱۳۲۷ (فوریه سال ۱۹۴۹) حزب توده ایران غیرقانونی اعلام شد و به فعالیت پنهانی مجبور گردید . ولی با وجود دشواری های ناشی از این امر حزب توده ایران در مبارزه مردم ایران علیه " شرکت نفت انگلیس و ایران " و در راه ملی کردن صنعت نفت (سالهای ۱۳۳۰ - ۱۳۳۲) نقش مهم ایفا کرد .

در روزهای ۱۰ - ۱۱ مرداد سال ۱۳۳۹ (سال ۱۹۶۰) کنگرانس وحدت حزب توده ایران و فرقه دموکرات آزادیجان تشکیل شد . کنگرانس فراری صادر کرد و در آن اعلام داشت که در کشور باید یک حزب طبقه کارگر وجود داشته باشد و آنهم حزب توده ایران است . کنگرانس برنامه و اساسنامه واحد حزب را تصویب کرد . در سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) حزب توده ایران طرح برنامه جدیدی برای حزب تصویب کرد که در آن وضع اجتماعی - سیاسی کنونی کشور بطور جامع مورد تحلیل قرار گرفته و وظائف مردم حزب در اوضاع احوال موجود معین شده است . حزب توده ایران اکنون در محیط کاملاً پنهانی و در شرایط ترور و پیداد شدیدی ارتجاع به فعالیت خود ادامه میدهد .

حزب توده ایران در دوران حیات خود روزنامه ها و مجلات بسیار منتشر داده که اکثریت آنها علنی بوده است . اکنون حزب مطبوعات زیرین را بطور غیرعلنی انتشار میدهد : ماهنامه " مردم " ، مجله تئوریک " دنیا " ، مجله " پیکار " - نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان .

حزب کمونیست اسپانیا

حزب در ۱۵ آوریل سال ۱۹۲۰ پس از انشعاب حزب کارگر کمونیست اسپانیا با بتاکر فدراسیون جوانان سوسیالیست تأسیس شد . فعالیت حزب در شرایط پنهانی انجام میگردد . برای موسسات و کوی های مسکونی و دانشگاه ها و استان ها و شهرستان ها کمیته های حزبی وجود دارد . عالیترین ارگان حزب کنگره است . کنگره کمیته مرکزی و کمیته مرکزی کمیته اجرایی و دبیران را انتخاب میکند .

در ساختار (استروکتور) سازمانی حزب خصلت کثیرالمله بودن کشور و نظر گرفته میشود بدین معنی که حزب کمونیست اسپانیا ترکیبی است از حزب سوسیالیست متحد کاتالونی، حزب کمونیست گالیسی و حزب کمونیست ائوسکادی (سرزمین باسک ها) . هر یک از این احزاب از خود ارگان رهبری با اختیارات خود مختار و وسیع دارد و کنگره های خود را تشکیل میدهد ولی همه آنها مشی عمومی واحد حزب کمونیست اسپانیا را بروفق شرایط محلی عملی میسازند . در میان مهاجران و کارگران اسپانیایی مقیم فرانسه ، جمهوری فدرال آلمان ، سوئیس ، بلژیک و کشورهای دیگر سازمانهای حزبی نیرومندی تشکیل شده است .

مطبوعات حزبی

روزنامه " موند واپره رو " (" جهان کارگر ") - ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست اسپانیا هر دو هفته یکبار انتشار مییابد . نخستین شماره آن در نوامبر سال ۱۹۳۱ انتشار یافت . تیراز

آن به ۱۰۰ هزار نسخه میرسد .
 "نوئسترایاندها" ("درفش ما") - مجله تئوریک و سیاسی . تیراژ آن قریب ۲۵ هزار نسخه است .
 "رآلیداد" ("واقعیت") - مجله سیاسی و فرهنگی باتیراژ هزار نسخه .
 "تره بال" ("کار") - روزنامه ارگان حزب سوسیالیست متحد کاتالونی .
 "نوئوس اوریتزوسر" ("افق های نو") - مجله ارگان حزب سوسیالیست متحد کاتالونی .
 "اوسکادی اویره رو" ("اوسکادی کارگری") - روزنامه ارگان حزب کمونیست اوسکاد^{۱۵} .
 "آلکاریس کتا" ("گفت و شنود") - مجله تئوریک حزب کمونیست اوسکادی .
 "امن اتا اوراین" ("در این مکان و در این زمان") - مجله تئوریک حزب کمونیست اوسکادی . نخستین شماره آن جندی پیش انتشار یافت .
 "آ- ورد و پوپو" ("ندای مردم") - روزنامه حزب کمونیست گالیسی .
 "نواگالیسیا" ("گالیسی نوین") - مجله حزب کمونیست گالیسی .
 کمیته های محلی حزب کمونیست اسپانیا ۳۲ روزنامه برای شهرها ، استان ها و کارخانه ها دارند .
 سازمان جوانان کمونیست روزنامه های زیرین را انتشار میدهد : "اوریسونته" ("افق") و "نوئستروکامینو" ("راه ما") در مادرید ، "وردان" ("حقیقت") در جزایر کاناری ، "آکسیون" ("عمل") در گالیسی ، "هونتود" ("جوانان") در بارسلن و "نوئه و - آمانه سر" ("فجر نوین") در تاراگون و غیره .
 حزب کمونیست اسپانیا یک فرستنده رادیویی مخفی بنام "اسپانیای مستقل" دارد .

حزب کمونیست افریقای جنوبی

تاریخ تاسیس ژوئیه سال ۱۹۳۱ در شهر کیپ تاون . عنوان آن تا سال ۱۹۵۰ "حزب کمونیست منطقه افریقای جنوبی" بود . حزب در نتیجه اتحاد چند گروه مارکسیست پدید آمد . مهمترین آنها "جمعیت انترناسیونالیست سوسیالیست" بود که در سال ۱۹۱۵ پراز^{۱۶} تحول^{۱۷} راست در حزب لیبرورست افریقای جنوبی وعده ول لیبرورست ها از مواضع انترناسیونالیستی تشکیل شده بود . حزب لیبرورست که موسسین حزب کمونیست افریقای جنوبی نیز پیش از انشعاب در هیئت رهبری آن شرکت داشتند منافع کارگران سفید پوست را بر کارگران سیاه پوست مقدم می شمرد . در سال ۱۹۲۴ کنگره حزب کمونیست افریقای جنوبی یکی از مهمترین تصمیمات را در تاریخ حزب اتخاذ کرد بدین معنی که پیشنهاد الحاق به حزب لیبرورست را رد کرد و توجه عمده خود را به کار در میان افریقاییان زحمتکش معطوف داشت .
 حزب کمونیست در نخستین سی سال حیات خود علنی بشمار میرفت ولی این علنی بودن بسیار صوری بود . حزب در پارلمان یک نماینده داشت (از سه نماینده ای که در آن زمان برای اکثریت افریقایی در نظر گرفته شده بود . تعداد کل نمایندگان به ۱۵۰ میرسید) . در شورای شهر کیپ تاون ویوهانسبورگ و شهرهای دیگر نیز کمونیست ها نماینده داشتند . در سال ۱۹۵۰ دولت افریقای جنوبی به "اقدام برای سرکوب ساختن کمونیست ها" پرداخت . حزب کمونیست غیرقانونی اعلام شد و این امر به انحلال تاکتیکی موقت آن انجامید .
 در سال ۱۹۵۳ حزب کمونیست کنگره خود را بطور مخفی تشکیل داد . کنگره برنامه و اساس

نامه جدیدی بتصویب رسانید ، کمیته مرکزی را انتخاب کرد و عنوان جدید " حزب کمونیست -
افریقای جنوبی " را پذیرفت .

در سال ۱۹۶۲ کنگره پنجم حزب کمونیست افریقای جنوبی برنامه " راه آزادی افریقای
جنوبی " را که اکنون رهنمون عمل آنست تصویب کرد . در این برنامه خاطر نشان شده است که
وظیفه اساسی حزب عبارتست از ایجاد تحکیم جبهه واحد آزادی ملی . جبهه از خود یک
سازمان نظامی بنام " نیزه ملت " دارد .

اکنون حزب در محیط کاملاً پنهانی فعالیت میکند .

ارگان تئوریک حزب مجله " آفریکن کمونیست " است که هر سه ماه یکبار انتشار مییابد .

این مجله از سال ۱۹۵۹ انتشار مییابد و تمام کشورهای افریقا پخش میشود .

در خود جمهوری افریقای جنوبی نیز روزنامه حزبی غیرعلنی " اینکولوبکو " (" آزادی ")

انتشار مییابد .

حزب کمونیست برزیل

تاریخ تاسیس ۲۵ مارس ۱۹۲۲ . حزب چند ماه پس از تاسیس غیرقانونی اعلام شد و در
طول بیشتر از نیم قرن موجودیت خود فقط دو سال (۱۹۴۵ - ۱۹۴۷) علنی بود . در انتخاب
سال ۱۹۴۵ کمونیست‌ها ۱۲ درصد آرا را بدست آوردند و ۱۷ کمونیست به نمایندگی پارلمان
انتخاب شدند .

پیش از کودتای سال ۱۹۶۴ - حزب ۶۰ هزار عضو داشت .

حزب کمونیست برزیل بر پایه ملان تولیدی - منطقه ای مطابق با تقسیم بندی جغرافیایی

موجود کشور سازمان یافته است . حزب در تمام استان‌ها سازمان دارد .

ساختار حزب - حوزه ، سازمان های حزبی شهرها ، استان‌ها و یا مناطق .

فعالیت حزب کمونیست برزیل در محیط کاملاً پنهانی انجام میگیرد . آخرین کنگره حزب

که ششمین کنگره آن بود در دسامبر سال ۱۹۶۷ تشکیل شد . کنگره یک قطعنامه سیاسی صادر

کرد که در آن بر پایه تحلیل وضع سیاسی کنونی برزیل مشی حزب معین شده است .

تا پیش از کودتای سال ۱۹۶۴ حزب کمونیست برزیل مطبوعات بنام " ویتوریا " داشت

که آثار کلاسیک های مارکسیسم - لنینیسم و مطبوعات سیاسی دیگر را منتشر میساخت .

ارگان مرکزی مطبوعاتی حزب کمونیست برزیل روزنامه غیرعلنی " وز - اویراریا " (" ندای

کارگر ") است .



International Affairs

Selected articles from
the Review of the Communist and Worker Parties
for Theory and Information

1973 No 6 (66)

Price in :

| | |
|----------------|----------------|
| U.S.A. | 0.30 dollar |
| Bundesrepublik | 1.00 Mark |
| France | 1.50 franc |
| Italia | 200.00 lire |
| Österreich | 7.00 schilling |

اشترك ساليانه 1 مارك آلمان غربى بامعدل آن

Annual Subscription 6 West German Mark or
its equivalent

شماره حساب بانكى جديد مجله
'مسائل بين المللى':
Berlin
Deutsche
Außenhandelsbank A. G.
Konto-Nr. 9608-3131-0010

خوانندگان عزيز!
باين آدرس يا ما مكاتبه كنيد:
P. B. 49034
10028 Stockholm 49
Sweden

مجله «مسائل بین المللی» که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد، به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاص دارد.

مندرجات این مجله از میان مقالات مجله «مسائل صلح و سوسیالیسم» که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس کننده نظریات و اندیشه های آنانست، انتخاب و ترجمه میشود.

در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۱۱ و ۱۲ (نوامبر - دسامبر) سال ۱۹۷۳ مجله «مسائل صلح و سوسیالیسم» بچاپ رسیده است.

Druckerei des Verlages " Rude Pravo "

P R A H A